



دانشگاه فرهنگستان
معاونت پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
مجله روش و هدایت آموزشی

۳

معلم

ISSN: 1606-9129
www.roshtmag.ir

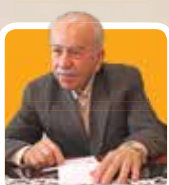
روش

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای معلمان، دانشجویان معلمان، معلمان دانشگاه‌های وابسته و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش
دوره سی و هشتم - آذر ۱۳۹۸ - شماره پیاپی ۳۲۵ - ۶۴ صفحه - ۲۶۰۰۰ ریال

آموزش پژوهش محور



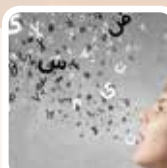
ویژه‌نامه
هفته
پژوهش



معلم باید معلم ببیند

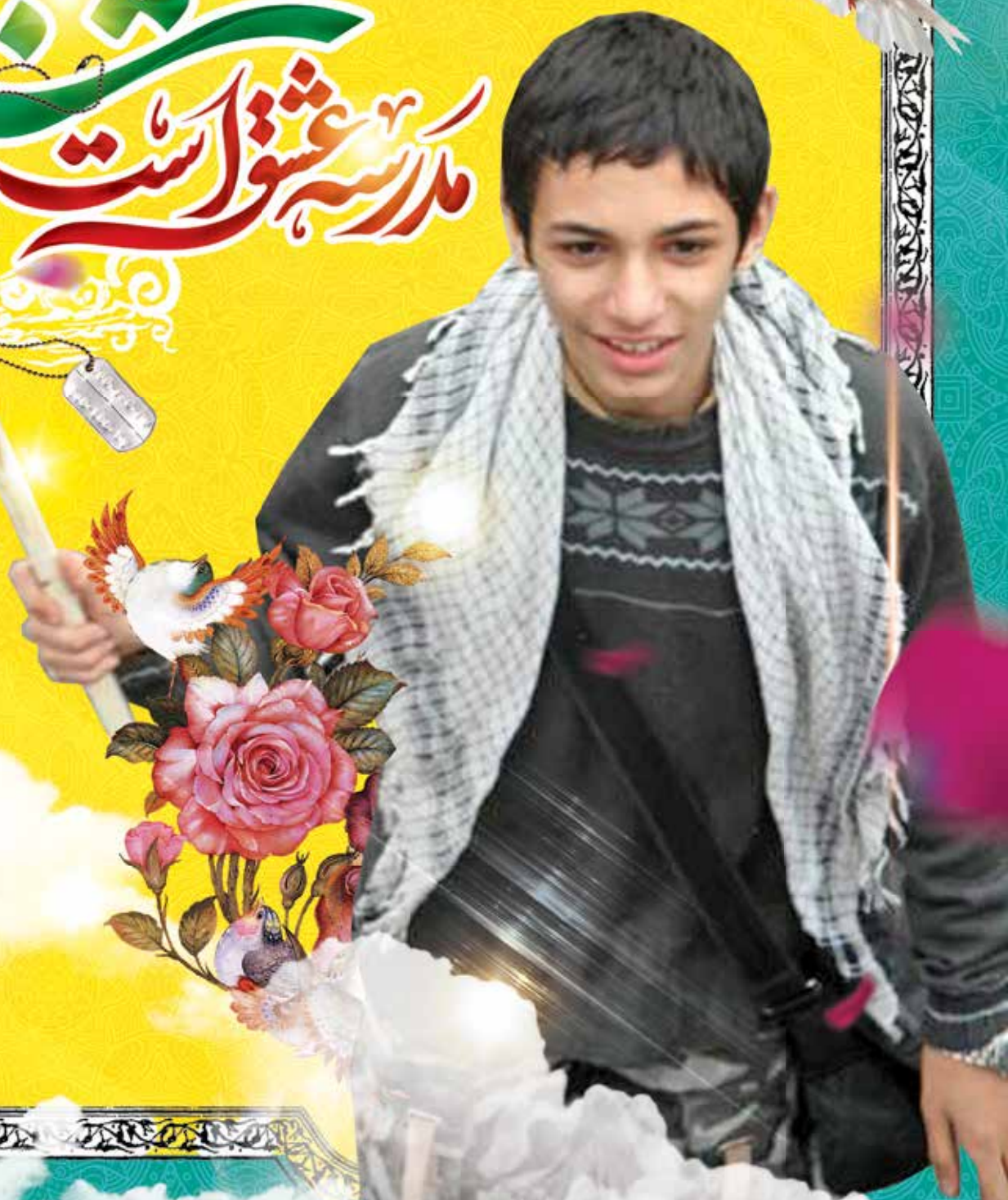


سنجش، آغاز یادگیری



یادگیری در دوراهی زبان

سجده عشق است



بسم الله الرحمن الرحيم



مجله

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دوره ۳۸ / شماره پی در پی ۳۲۵ / آذر ۱۳۹۸



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

مدیر مسئول: مسعود فیاضی
شورای سردبیری: محمدرضا حشمتی
سعیده باقری
شورای برنامه ریزی:
نصرت الله دادار، بهارک طالبلو
اشرف السادات فاطمی، لیلی محمدحسین
منصور ملک عباسی، فرزانه نوراللهی
کارشناس بخش شعر: سعیده اصلاحی
مدیر داخلی: شهابی فهمی
ویراستار: کبری محمودی
طراح گرافیک: سیدجعفر ذهنی
دبیر عکس: پرویز قراگوزلی

نشانی دفتر مجله:
تهران، ایران شهر شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۸۶
تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۲
نمابر: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۲۰
roshdmag: 
وبگاه: www.roshdmag.ir
پیام نگار: moallem@roshdmag.ir
نشانی امور مشترکین:
تهران، صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۳۳۲۱
امور مشترکین:
۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸
فکس: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۳
شمارگان: ۱۴۰۰۰ نسخه
چاپ و توزیع: شرکت افست

نقش آفرینی معلم / محمدرضا حشمتی ۲

معلم باید معلم ببیند / منصور ملک عباسی، سعیده باقری ۳

تجربه نیابتی / نرگس سجادیه ۶

یادگیری معکوس با فیلم آموزشی / محمد نیرو، بهمن دانشیان ۸

تفاوت‌ها را بپذیریم / زهرا فرنی ۱۱

کتابخانه زندگی / محمد تابش ۱۴

ریگ بدفهمی در کشف یادگیری / شکوفه راستگو ۱۷

کانون تربیتی محله / نازنین بوذری ۱۸

کلاس رو به قبرستان / سارا قادرمزی ۲۲

شعر و آذر / ۲۴

لباس عزت / محمدحسین دیزجی ۲۶

معمای ارزشیابی / محمدجواد فکری ۲۸

سنجش، آغاز یادگیری / سمیه لیاقت ۳۰

صدا دوربین معلم / روح الله مالیر ۳۲

آب نامرئی / زهرا فتح اللهی، پرستو خسروی ۳۴

بار سنگین سنجش سلامت / فرامرز فرهادی ۳۷

تلاش برای تربیت در عصر دیجیتال / حسین غفاری ۳۸

چهارده بادمجان کبابی / فریبا ممینی ۴۰

یادگیری در دو راهی زبان / دکتر منیژه مشیری ۴۲

یادگیری بدون تهدید / بهارک طالبلو ۴۴

یوما / زهرا بلیوند ۴۶

معلم را از هر طرف که بخوانی تقریباً معلم است! / زهرا فرنی ۴۸

پروژه انرژی / بهاره میرزاپور ۴۹

فاز صفر: بسترسازی / ۵۰

فاز اول: روشن شدن چراغ دغدغه‌ها / ۵۲

فاز دوم: یادگیری درباره دغدغه‌ها / ۵۴

فاز سوم: تولید محتوا توسط دانش آموزان / ۵۶

داستان ادامه دارد / ۵۹

ویژه‌نامه
هفته
پژوهش

قابل توجه نویسندگان و مترجمان

- مقاله‌هایی که برای درج در مجله می‌فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی، تربیتی و فرهنگی این مجله مرتبط باشند و قبلاً در جای دیگری چاپ نشده باشند.
- مقاله‌های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشند و متن اصلی نیز همراه آن‌ها باشد. چنانچه مقاله را خلاصه می‌کنید، این موضوع را قید بفرمایید.
- حجم مطالب ارسالی حداکثر ۱۰۰۰ کلمه باشد. ● نثر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت لازم مبذول شود.
- محل قرار دادن جدول‌ها، شکل‌ها و عکس‌ها در متن مشخص شود. ● شماره تماس و نشانی الکترونیکی نویسنده حتماً نوشته شود. ● مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله‌های رسیده مختار است. ● آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.

نقش آفرینی معلم

تجربه‌های زیستهٔ معلمان ایران زمین در این باره فراوان‌اند. در زیر به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

نمونه اول: تجربهٔ زیستهٔ آقای **سیروس میرزاده** در روستای یالقوز آغاج بخش ترکمانچای استان آذربایجان شرقی است که به واسطهٔ ایجاد فضای پژوهشی در فضای مدرسهٔ چندپایهٔ روستا، دانش‌آموزانی تربیت کرده است که ناخواسته برای حل هر مسئله‌ای خود را ملزم می‌دانند بیشتر فکر کنند.

در یکی از روزهای سرد زمستان، ریحانه، تنها دانش‌آموز پایهٔ چهارم، در حالی که ناراحت است، وارد کلاس می‌شود. ثنا و صبا، دو دانش‌آموز پایهٔ سوم، از او علت ناراحتی‌اش را جویا می‌شوند. ریحانه اظهار می‌کند فراموش کرده است قطرهٔ چشمی را در چشم مادر بزرگش بریزد و مادر بزرگ خودش نمی‌تواند این کار را انجام دهد. این مسئله باعث می‌شود این سه دانش‌آموز دنبال راه‌حل باشند. بچه‌ها فکرهای زیادی می‌کنند و در نهایت با راهنمایی آقای معلم، به این نتیجه می‌رسند که بهتر است از ابزاری برای این کار استفاده کنند. پس از جست‌وجوهای متعدد، بچه‌ها به استفاده از آینه می‌رسند. اما پس از مدتی، به این نتیجه می‌رسند که وقتی می‌خواهند آینه را مقابل چشم نگاه دارند و قطره را بریزند، دست مانع می‌شود قطره دقیقاً در چشم بریزد! پس از گفت‌وگوهای بسیار با یکدیگر، به این نتیجه می‌رسند که اگر در وسط آینه، به اندازهٔ قطر قطرهٔ چشمی، سوراخی ایجاد کنند، دیگر دست مانع نمی‌شود. به این ترتیب، مادر بزرگ ریحانه می‌تواند به راحتی و بدون کمک دیگران در چشم خود قطره بریزد. نمونهٔ دیگری از یادگیری پژوهش‌محور را در پروندهٔ این شماره بخوانید.

مجلهٔ رشد معلم بستری است برای اشاعهٔ نوآوری‌هایی از این دست که معلمان خلاق در هر نقطه‌ای از کشور، در پی آن هستند. در انتظار تجربه‌های شما هستیم.

در ادبیات تعلیم و تربیت به تربیت معلم بسیار توجه شده است، این پیشینهٔ غنی بیانگر این است که محور آموزش و پرورش **اثر بخش**، **«شایستگی معلمان»** است. نکتهٔ جالب این است که آنچه شایستگی یا صلاحیت تدریس را تعیین می‌کند، به **نوع آموزشی** وابسته است که تصور می‌کنیم دانش‌آموزان باید دریافت کنند. این همان نکته‌ای است که به آن بی‌توجهی شده است: اینکه ما چه آرزوهایی را برای کودکان در سر پرورانده‌ایم و انتظار داریم آن‌ها چه نوع انسانی شوند.

درواقع، کیفیت آموزش به نقش حرفه‌ای معلمان در مدرسه‌ها وابسته است. چنانچه مدرسه‌ها دانش را به مثابهٔ پدیده‌ای خارج از ذهن تلقی کنند، هرگز نمی‌توانند افرادی متناسب با نیازهای عصر حاضر تربیت کنند. به بیان دیگر، در این حالت، ذهن به مثابهٔ «ظرف» قلمداد و قابلیت‌های آن نادیده انگاشته می‌شود.

در طول ربع قرن گذشته روشن شد که تئوری در مقام **راهنمای تدریس** محدودیت‌هایی دارد. هیچ تئوری یا ترکیبی از تئوری‌ها در علوم تربیتی هرگز نتوانسته است به حد کافی تصمیم‌هایی را که معلمان باید در زمینه و موقعیتی خاص در کلاس درس خاص اتخاذ کنند، ارائه دهد. تئوری‌ها روابطی ارائه می‌کنند که آرمانی و آماری‌اند و در مقایسه با موقعیت‌های واقعی کمتر پیچیده‌اند. درواقع، هرگاه شخصی دربارهٔ موضوعی تئوری داشته باشد، یعنی می‌تواند مفهومی را به شکل گزاره‌ای توصیف کند. اما این مبنای دانشی برای هدایت تصمیم در عرصهٔ عمل کافی نخواهد بود. از این‌رو، ما معلمان باید نقش آموزشی خود را در هم تنیده با نقش پژوهشی خود و هم‌زمان در دو کسوت نقش‌آفرینی کنیم. تحقق چنین رخدادی در مدرسه، ضمن توسعهٔ فرهنگ پژوهش، به اقدامات ما معلمان مبنای علمی و عقلانی می‌بخشد و یادگیری پژوهش‌محور را بین دانش‌آموزان نهادینه می‌کند.



معلم باید معلم ببیند

مصاحبه با آقای هادی صادق، دبیر ریاضی
و بازنشسته آموزش و پرورش

روز جمعه، اول شهریور ۱۳۹۸، ساعت یازده صبح، برای دیدن یکی از معلمان قدیمی تهران، به خیابان خواجه‌عبدالله رفتیم؛ آقای هادی صادق، دبیر سابق ریاضی و فرهنگی بازنشسته، که در سایه لطف الهی و با انتخاب سبک زندگی مؤمنانه و سالم، با بیش از صد سال سن هنوز جوان است و هنوز از بسیاری از ما سرحال‌تر و سرزنده‌تر زندگی می‌کند. ممکن است کار کردن در روز تعطیل خسته‌کننده به نظر برسد، اما گاهی وقت‌ها زمان می‌گذرد، بدون اینکه خسته شده باشی! بعد می‌بینی نه تنها خسته نیستی، بلکه برای روزها و ماه‌ها و چه بسا سال‌های آینده انرژی داری. نشستن پای صحبت معلمان قدیمی از آن رزق‌هاست که باید قدرش را دانست!

عالی و سپس کارشناسی ارشد را در رشته روان‌شناسی بالینی از دانشگاه تهران دریافت کرد. بعد از بازنشستگی دوره دکترای روان‌شناسی با تخصص سایکوسوماتیک (روان‌تنی) را در آمریکا گذراند و در درمان کودکان بزهکار تخصص یافت. علاوه بر آن، کارشناسی ارشد معماری را هم از دانشکده معماری دانشگاه تهران در سال ۱۳۹۳ دریافت کرد.

از سال ۱۳۳۶ در کنار خدمت در آموزش و پرورش شمیران، تدریس درس ریاضی در مدرسه علوی را آغاز کرد. مجرای شروع همکاری او با مدرسه علوی هم شنیدنی است. هنوز هم مدرسه‌های زیادی از او دعوت می‌کنند برای معلمان و والدین صحبت کند و از تجربه‌هایش بگوید.

چند سال، به مدیریت مدرسه ونک منصوب شد. این مدرسه مکانی مخروبه بود، اما با پیگیری آقای هادی صادق بودجه‌ای برای بازسازی آن اختصاص یافت و خودش ساختمان بزرگی برای این مدرسه در دو بخش دخترانه و پسرانه در نزدیکی دانشگاه الزهرا ساخت. ریاست دانش‌سرای تربیت‌معلم از دیگر خدمات او در آموزش و پرورش است. در نهایت، بعد از چهل سال خدمت، در سال ۱۳۵۷ با سمت ریاست فرهنگ شمیران، از آموزش و پرورش بازنشسته شد.

در حین خدمت، تحصیل در دانشگاه را رها نکرد. اولین کارشناسی را در رشته ریاضی در دانشکده علوم دانشگاه تهران، دومین کارشناسی را در رشته تعلیم و تربیت در دانش‌سرای

سیدحسن هادی‌صادق، دوم مهرماه ۱۲۹۷ در شهر قم متولد شد. اصلیت او رامسری است، اما خانواده‌اش به خاطر شغل پدر که دبیر آموزش و پرورش بود، پیش از تولد او، به قم مهاجرت کرده بودند. در جنگ جهانی دوم، پدرش با روس‌ها جنگید و اسیر شد. در مدت اسارت پدر، در شمال کشور زندگی کردند و بعد از آزادی‌اش به تهران منتقل شدند. او بزرگ‌ترین پسر خانواده در میان سه خواهر و شش برادرش بود. بنابراین، بعد از پایه نهم، تصمیم گرفت وارد دانش‌سرا شود تا زودتر شاغل شود. پس از اتمام تحصیل در دانش‌سرا، در سال ۱۳۱۷ خدمت در آموزش و پرورش را در مدرسه سعد دربند آغاز کرد. سپس در مدرسه محیط در خیابان دربند تدریس کرد. پس از



بازی می‌کنند، بدون هدف به اهداف ما می‌رسند.

❖ **باقری: می‌توانید مثال بزنید؟**
مثلاً ضرب ذهنی. بچه‌ها روش‌های متفاوتی پیدا می‌کردند که دو عدد را به شکل ذهنی ضرب کنند. یک مثال دیگر. شما چقدر دربارهٔ عدد هفت می‌توانید حرف بزنید؟ هفت را می‌توانید بگویید دو به علاوه پنج، یا سه به علاوه چهار، یا سه به علاوه سه به علاوه یک، یا هشت منهای یک...! تا بی‌نهایت می‌توانید راجع به آن حرف بزنید. بچه‌ها در این بازی کلی چیز یاد می‌گیرند. هنوز هم بعد از سال‌ها وقتی دانش‌آموزان قدیمی‌ام را می‌بینم، این بازی‌ها یادشان است. یک‌بار رفته بودم آلمان دخترم را ببینم، در آنجا دکتر ظریف آمد دیدن من. گفت: «یکی دیگر از آن ضرب‌ها بگو!» گفتم: «۷۵ ضربدر ۴۷۵» پرسید: «چطوری؟» گفتم: «به هفت بالایی یکی اضافه کنی می‌شود هشت. هفت هشت تا، پنجاه‌وشش تا و پنج پنج تا بیست‌وپنج تا، می‌شود: ۵۶۲۵!»

❖ **ملک‌عباسی: شما در مدرسهٔ علوی به ما بازیگری هم یاد می‌دادید.**

رفت. فردای آن روز آدرس مرا پیدا کرده بود و آمد خانهٔ من. از من پرسید: «خانهٔ شما توالی دارد؟» گفتم: «بله...!» گفت: «من هر روز می‌آیم توالی خانهٔ شما را می‌شویم و شما بیایید مدرسهٔ علوی درس بدهید.» من دیگر نتوانستم حرفی بزنم. از همان موقع، تا سال‌ها بعد از بازنشستگی، رفتم در مدرسهٔ علوی ریاضی درس دادم. هنوز هم برای آموزش معلمان و والدین به آنجا می‌روم.

❖ **ملک‌عباسی: چطور درس می‌دادید که کلاس‌های ریاضی شما آن قدر جذاب بود؟**

ریاضی ساده‌ترین درس‌هاست، چون همه چیز در خودش است. الفبای آن و کلماتش و قوانینش از خودش است. اگر کسی آن را مثل یک زبان یاد بگیرد، ساده است. اما ما معلمان، ریاضی را سه جور درس می‌دهیم: یا بیگاری می‌دهیم به بچه‌ها و می‌گوییم این‌ها را بنویس، یا کاری می‌دهیم که هدفی دارد اما بچه‌ها از هدف ما سردر نمی‌آورند و با آن ارتباط برقرار نمی‌کنند، یا با بچه‌ها بازی می‌کنیم. من ریاضی را به شکل بازی درمی‌آوردم و همهٔ این‌ها را به شکل داستان به آن‌ها می‌گفتم. بچه‌ها وقتی

❖ **ملک‌عباسی: «من افتخار می‌کنم که یکی از شاگردان شما در مدرسهٔ علوی بودم. حتماً افراد مشهور زیادی شاگرد شما بوده‌اند.»**

بله شاگردان زیادی داشتم. مخصوصاً در مدرسهٔ علوی، فرزندان افراد مشهوری درس می‌خواندند. سه نفر از پسران مقام معظم رهبری که آن موقع رئیس‌جمهور بودند، شاگرد من بودند. شش نفر از وزرای جمهوری اسلامی مثل دکتر کمال خرازی و دکتر ظریف شاگردان من بوده‌اند.

❖ **باقری: من ماجرای شروع همکاری شما با مدرسهٔ علوی را در سرگذشت علامه کرباسچیان خوانده بودم. دوست دارم از زبان شما هم بشنوم. لطفاً برایمان تعریف کنید.**

مدرسهٔ ونک را به من سپرده بودند تا بسازم. یک روز داشتم در مدرسه را رنگ می‌زدم. خیلی هم شیک لباس می‌پوشیدم و آن روز هم پاپیون زده بودم. روحانی ریزنقشی از آنجا رد می‌شد. آمد و پرسید شما چکاره هستید؟ گفتم مدیر این مدرسه‌ام. بعداً فهمیدم ایشان علامه کرباسچیان است. آن موقع دیگر چیزی نگفت و

بله، من به هنر علاقه دارم. شعر می‌گویم و نقاشی می‌کشم: تابلوهای نقاشی‌ام را برادرم که در آمریکا جراح است، برایم می‌فروشد؛ هر تابلو حدود ۳۰۰۰۰ دلار فروش می‌رود. تابلوی معرق روی دیوار خانه را خودم کار کرده‌ام. هم نقاشی‌اش را کشیده‌ام و هم معرقش را کار کرده‌ام. در مدرسه هم با بچه‌ها نمایش کار می‌کردم. با این روش‌ها بچه‌ها را به تفکر وادار می‌کردم. بچه‌ها بسیاری از مسائل ضروری را به‌طور غیرمستقیم در همین کارها یاد می‌گیرند.

← باقری: چطور شد که در سن ۸۰ سالگی رفتید معماری خواندید؟

سال ۷۸ به دانشگاه تهران رفته بودم. در آنجا یکی از شاگردان سابقم را دیدم که در آن زمان رئیس دانشکده معماری بود. به او گفتم شما به من بدهکارید. پرسید چطور؟ گفتم در سال ۱۳۲۹ در این دانشکده پذیرفته شده بودم، اما اجازه ندادند درس بخوانم. بررسی کرد و دید درست است. گفت حالا حاضرید بخوانید؟ گفتم بله و از آن موقع تا سال ۱۳۹۳ معماری را خواندم و تمام کردم.

← باقری: خانواده‌تان با فعالیت‌های متنوع شما مشکلی ندارند؟ لطفاً کمی هم از خانواده‌تان بگویید.

من در ۱۷ سالگی ازدواج کردم. همسرم هم شش ماه از من کوچک‌تر بود. هم‌چنان با هم زندگی می‌کنیم. از من هم جوان‌تر است. چهار فرزند داشتیم. یکی در ده‌ماهگی بیمار شد و از دنیا رفت. یکی هم در سال ۱۳۶۰ در بیست‌سالگی در حادثه‌ای فوت شد. الآن یک دختر و یک پسر دارم. دخترم سارا در آلمان زندگی می‌کند و دکترای گفتاردرمانی دارد. پسر سالار دکترای متالورژی خوانده است و در ایران مشغول به کار است. با همسر و فرزندان و نوه‌هایم رابطه خوبی دارم.

← باقری: توصیه شما به ما معلمان جوان چیست؟

تا می‌توانید دل به دست آورید تا صاحب‌دل شوید. به قول سعدی: صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این فریق را گفت آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را همین. شاگردان من بسیار من را دوست داشتند و من هم آن‌ها را دوست داشتم. زندگی همین است. در حال زندگی کنید. در حال زیستن خیلی هنر می‌خواهد. اغلب افراد یا حسرت گذشته را می‌خورند یا نگران آینده‌اند.

← باقری: چگونه می‌توانیم در حال زندگی کنیم؟

برای این کار باید هفت نکته را رعایت کنید: اول، خودتان را دوست بدارید؛ دوم، آرزوهای خودتان را اولویت‌بندی کنید تا به‌ترتیب عمل کنید؛ سوم، هدف داشته باشید. یعنی بگویید که چه می‌خواهید؟ چقدر می‌خواهید؟ چطور می‌خواهید؟ کجا می‌خواهید؟ چه وقت می‌خواهید؟ با چه کسی می‌خواهید؟ این باعث می‌شود هدف‌تان برای خودتان روشن شود؛ چهارم، همیشه ارزش‌های خود را بدانید. یعنی اول ارزش‌هایتان را بدانید و بعد طبقه‌بندی کنید و بعد معنا کنید و با شناخت ارزش‌هایتان خودتان را بشناسید؛ پنجم، ببینید چه چیزهایی تعادل شما را به هم می‌زنند. برخی غریزی هستند و برخی اکتسابی‌اند. شما برای متعادل شدن حرکت می‌کنید و حرکت هم برکت می‌آورد؛ ششم، چگونه دوست می‌یابید؟ دنبال کسی بگردید که شما را کامل کند، نه اینکه کسی باشد که شبیه شما باشد؛ هفتم و در آخر: چگونه ارتباط برقرار می‌کنید؟ من باید از حواس خودم به‌خوبی استفاده کنم

و اول از همه با خودم ارتباط درستی برقرار کنم. همچنین باید با ابزار و وسایل خودم درست ارتباط برقرار کنم، یعنی وسایلم در خدمت من باشند نه من در خدمت وسایلم. ارتباط درست با گیاهان را بیاموزم و ارتباط درست با حیوانات را هم یاد بگیرم. بعد یاد می‌گیرم با انسان‌ها درست ارتباط برقرار کنم. در نهایت، بدانم خدا یکی است و از من یکی آفریده است. خودم را با هیچ‌کس مقایسه نکنم. بدانم او از خودش در من دمیده و من را مانند خودش یگانه آفریده است.

← ملک‌عباسی: معلم را چگونه تعریف می‌کنید؟

معلم کسی است که می‌گوید، کودکم، نیامدم به تو چیزی یاد بدهم، آمده‌ام از تو یاد بگیرم که تو چگونه یاد می‌گیری. آنگاه با شانه‌های خود پلی می‌سازم تا به راحتی از آن بگذری. بعد از تو هم این پل را خراب می‌کنم تا من و تو بتوانیم پلی بسازیم که دیگران از آن عبور کنند.

معلم نباید خودش را بیپوده فرسوده کند. معلمی که خودش را مصرف می‌کند، معلم خوبی نیست. مادری هم که خودش را مصرف می‌کند، مادر خوبی نیست. معلم باید شاگردان را مصرف کند و از آن‌ها یاد بگیرد. مادر باید هر روز از فرزندش بیاموزد. اگر دقت کنیم، می‌بینیم بچه‌ها خیلی چیزها به ما یاد می‌دهند. به برخی معلمان اگر بگویید بروند سر کلاسی درس بدهند که قبلاً درس داده‌اند، می‌گویند نمی‌روم و خسته شده‌ام. چون فکر می‌کنند دفعه دوم این‌ها همان‌ها هستند، در صورتی که این بچه‌ها تغییر کرده‌اند و باز هم می‌توان از آن‌ها آموخت.

و نکته آخر اینکه از همدیگر یاد بگیریم. معلم تا معلم نبیند، معلم نشود. معلمان خوب را پیدا کنیم و از آن‌ها یاد بگیریم؛ همان‌طور که یک کلمه علامه، من و زندگی‌ام را تغییر داد.

تجربه نیابتی

۲۶ آبان ۹۸ - کلاس سرد در میانه فرایند سوختن

امروز رسیدیم به صفحه ۱۶ از علوم تجربی پایه هشتم؛ «فرایند سوختن». بحث رسید به توضیح فرایند سوختن. توضیح دادم که از سوختن گاز و چوب در فضای در بسته‌ای مثل اتاق، علاوه بر بخار آب و دی‌اکسیدکربن، مونوکسیدکربن هم تولید می‌شود. در کتاب فعالیتی آمده بود درباره خطرات گاز مونوکسیدکربن و اینکه اگر انسان چند دقیقه در معرض تنفس این گاز قرار گیرد، ممکن است بمیرد. دارم در مورد این مطلب توضیح می‌دهم. کلاس کم‌کم دارد در چرت فرو می‌رود. یاد دوستم، همسر و طفلشان می‌افتم که در اثر همین گاز گرفتگی، جانشان را از دست دادند. هر چه به صدایم زیر و بم می‌دهم، انرژی چندانی در کلاس دمیده نمی‌شود. زینب زالی دارد روی کاغذ دفترش پنجره می‌کشد. نیم‌نگاهی به نقاشی‌اش می‌کنم و می‌گویم، بچه‌ها، واقعاً خطرش را حس می‌کنید؟ چشم‌ها بی‌روح به من خیره می‌شوند. مهسا قربانی می‌گوید: «خانم در این منطقه، اکثر خانه‌ها بخاری دارند و اتاق‌هاشان را هم برای زمستان، کپ می‌کنند، درز پنجره‌ها را هم می‌گیرند، اما تا حالا نشنیده‌ایم اتفاقی بیفتد.»

بیاد تلفن مادر دوستم و صدای لرزانش می‌افتم که از پشت خط می‌گفت ندا دیگر نیست! بقیه حرف‌های مهسا را نمی‌شنوم. وقتی ذهنم دوباره به کلاس بر می‌گردد که مهسا حرف‌هایش تمام شده است. دلم می‌خواهد بچه‌ها واقعاً خطر مونوکسیدکربن را بفهمند. دوست دارم حداقل زمستان امسال درس علوم در این منطقه به این درد بخورد که کسی دچار گاز گرفتگی نشود! نمی‌دانم برای این موضوع چه کار باید بکنم! می‌خواهم به خودم فرصت بدهم. می‌گویم دفترهایشان را دریاورند تا تمرین‌های فصل قبل را حل کنیم. اما واقعاً باید چه کار کنم؟ نمی‌دانم نوشته‌های این تازه معلم را کسی می‌خواند یا نه! اما از شما خواننده محترم تقاضا می‌کنم، واقعاً اگر ایده‌ای دارید، به من بگویید چگونه بچه‌ها را به موضوع حساس کنم. خلاصه که ایده لازم هستیم و خریدار ایده‌های ناب شما!

متن را ویرانداز می‌کند و زود در وبلاگ منتشر می‌کند. دوست دارد هرچه زودتر ایده‌ها را ببیند. رایانه کیفی (لپ‌تاپ) را که می‌بندد، باید برای درس تفکر و پژوهش فردا آماده شود. سعی می‌کند موضوع را از ذهنش بیرون کند و بر موضوع تفکر و پژوهش متمرکز شود، اما فکر طراحی فعالیت خوب برای نشان دادن خطر مونوکسیدکربن، مثل ساعتی که زنگش را خاموش نکرده باشی، همین‌طور در گوشه ذهنش زنگ می‌زند. ساعت یازده‌ونیم است. می‌رود که بخوابد. یکپه همان فکر در درونش می‌گوید وبلاگ را چک کن! شاید دوستی، آشنایی، غریبه‌ای، یادداشتی گذاشته باشد!

خانه

پرو فایل مدیر وبلاگ

آرشیو وبلاگ

در این بخش از خانم صبوری می‌گفتیم که فارغ‌التحصیل رشته فیزیک از دانشگاه فرهنگیان است، عاشق معلمی است و امسال تدریس علوم متوسطه و تفکر و پژوهش پایه هشتم را برعهده دارد. از وبلاگی گفتیم که راه انداخته است و در آن تجربه‌های معلمی‌اش را به اشتراک می‌گذارد و از کامیابی‌ها و ناکامی‌هایش می‌گوید.



۴ آذرماه ۹۸، تجربه‌ای به داغی آتش و فرایند سوختن

گویی این من نیستم که می‌نویسم. کلمه‌ها هستند که می‌آیند و کلیدهایی که تندتند و پشت سر هم فشرده می‌شوند...! چقدر هیجان دارم!

امروز بچه‌ها خیلی هیجان‌زده بودند. اولین بار بود که اجازه پیدا کرده بودند با خودشان گوشی به مدرسه بیاورند. دیروز که از آن‌ها سؤال کردم چه کسانی می‌توانند گوشی هوشمند با خودشان بیاورند، تقریباً دست تمام بچه‌ها بالا رفت. اول که خیلی تعجب کردم! تقریباً همه به گوشی هوشمند دسترسی دارند! بعد گفتم ما هشت تا گوشی لازم داریم تا دو به دو بتوانید استفاده کنید. در نهایت قرار شد هشت نفر گوشی بیاورند.

امروز، از اول کلاس، سؤال پیچ می‌کردند که: «خانم قرار است چکار کنیم با گوشی‌هایمان؟» «خانم اینترنت گوشی را روشن کنیم؟» «خانم، به چه سایتی برویم؟»

می‌گویم: «صبر کنید حالا می‌گویم. هفت‌ماهه به دنیا آمدید؟»

شروع می‌کنیم. از قضیه خطرناک بودن گاز مونوکسیدکربن و گازگرفتگی می‌گویم. می‌گویم: «می‌خواهیم در صفحه حوادث روزنامه‌ها، داستان گازگرفتگی افراد و خانواده‌ها را جست‌وجو کنیم. هر گروه صفحه حوادث یک روزنامه را جست‌وجو کنید. باید در آرشيو، عبارت گازگرفتگی را تایپ کنید.» دوباره سؤال‌ها پشت سر هم شلیک می‌شوند: «خانم، می‌آید صفر مورد.» «خانم می‌آید قاتل خاموش!»

بعد از رفتن بالای سر هر گروه و جست‌وجو با عبارت‌های مشابه، بالاخره همه داستان‌هایی برای خواندن پیدا می‌کنند. قرار است هر گروه، روایتی از گازگرفتگی را که جالب دیدند، برای کلاس بخوانند. شروع می‌کنند: ۱۳۹۴/۱۰/۱: گازگرفتگی ۱۱ دانشجو را راهی بیمارستان کرد و... روایت‌ها، یک‌به‌یک خوانده می‌شوند. کم‌کم صداها می‌لرزند و مکث‌ها طولانی می‌شوند.

جو کلاس سنگین شده است. گازگرفتگی و عواقب آن از لابه‌لای صفحه‌های روزنامه به کلاس راه یافته‌اند و دارند تجربه‌ای را برای بچه‌ها می‌سازند؛ تجربه‌ای که گرچه مستقیم نیست، گرچه کوتاه است، اما با احساس و وجود بچه‌ها درهم‌آمیخته است. روایت‌ها که خوانده می‌شوند، یکی می‌گوید: «خانم، ما نمی‌خواهیم برای ایمن‌سازی خانه‌های محل کاری بکنیم؟ واقعاً ما مسئولیت داریم.» یکی دیگر می‌گوید: «من واقعاً حاضر نیستم خانواده‌ام را این‌طوری از دست بدهم!»

می‌گویم: «فکر خوبی است. تا هفته آینده درباره‌اش فکر کنید، ببینید چه کار می‌توان کرد؟ من هم فکر می‌کنم ببینم چه کاری می‌توانیم بکنیم.»

الآن که این‌ها را می‌نویسم، هنوز دقیق نمی‌دانم هفته آینده چکار می‌کنیم، اما خیلی خوش‌حالم که بالاخره مطالب این کتاب علوم به جایی از زندگی بچه‌ها گره خورد.

پی‌نوشت: مفهوم تجربه نیابتی و نقش آن در پیوند زدن نظر به عمل را تازه امروز به صورت واقعی و عملی! فهمیدم.

دیگر فاصله میان نظر و عمل از میان برداشته می‌شود. بیشتر دانش‌آموزان احساس می‌کنند آموخته‌های علمی‌شان در زندگی روزمره به کار نمی‌آیند و دردی را درمان نمی‌کند. در مقابل، این پیوند می‌تواند دانش‌آموز را پی‌گیر آموختن کند و وی را به فعالی در جامعه خویش تبدیل کند. باید ببینیم دانش‌آموزان خانم صوری با روایت‌های روزنامه‌ای چه خواهند کرد و چگونه از وقوع گازگرفتگی در خانواده‌های پیرامون خود پیشگیری خواهند کرد.

پی‌نوشت:

۱. باقری، خسرو (۱۳۸۶). درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران. جلد نخست. تهران: انتشارات علمی-فرهنگی.

رویکرد اسلامی عمل^۱ بر ارتباط همه‌جانبه دانش‌آموز با موضوع درسی تأکید دارد. البته باید توجه داشت که این ارتباط می‌تواند به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم باشد. یعنی لازم نیست برای همه موضوعات، در زندگی فعلی دانش‌آموز مسئله یا نیازی پیدا کنیم و قبای علم را به آن بیاویزیم، بلکه می‌توانیم و باید، دایره تجربه‌ها و دنیای دانش‌آموز را گسترش دهیم. این بسط و گسترش، ما را با دنیایی وسیع‌تر مواجه خواهد ساخت و امکان‌های بیشتری برای ارتباط یافتن با موضوعات علمی به ما خواهد داد. با این کار، از یک‌سو انگیزه دانش‌آموزان برای یادگیری بیشتر می‌شود و از سوی

با چشم‌های در آستانه خواب، به صفحه رایانه خیره می‌شود و می‌رود سر وقت یادداشت‌ها. چند تا متلک و چند تا دل‌داری، تا می‌رسد به اسم فهیمه بهرامی. فهیمه، دوست صمیمی‌اش در دانشگاه بود. چقدر دلش برای فهیمه تنگ شده است! دختر مهربان و خوش‌فکری که بعد از تحصیل، در یکی از شهرستان‌های اطراف تبریز درس می‌دهد. فهیمه نوشته است: «مریم! برو سراغ روزنامه! یادت می‌آید برای انتخابات مجلس یک ماه قبل شروع کردیم آرشيوخوانی و در آوردن مواضع کاندیداها؟ چقدر خوش گذشت! چقدر چیز یاد گرفتیم. اندازه یک تاریخ انقلاب، از مذاکرات مجلس، چیز می‌شد فهمید. به نظرم امتحان کن.» چشم‌های خواب‌آلوده، با خواب خداحافظی می‌کنند و مریم تا نزدیک اذان صبح با خودش فکر می‌کند چطور روزنامه و گازگرفتگی را در کلاس هشتم حاشیه شهر، با این بچه‌های شیطان و سر به هوا، به هم پیوند بزند؟ اصلاً از کجا روزنامه بیاورد؟ این مدرسه‌ای که به زور هشت کلاس را در آن جا داده‌اند، کتابخانه‌اش کجا بود؟ به رایانه کیفی فکر می‌کند. اگر بتواند مدیر را راضی کند، می‌توان گفت بچه‌ها یک روز اجازه داشته باشند برای این فعالیت با خودشان گوشی بیاورند مدرسه. شاید...!

یادگیری معکوس با فیلم آموزشی



مقدمه

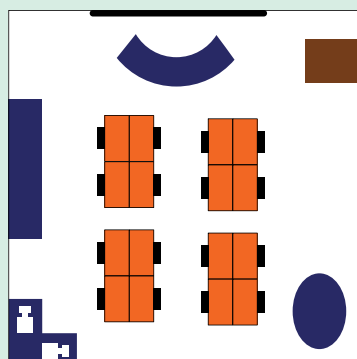
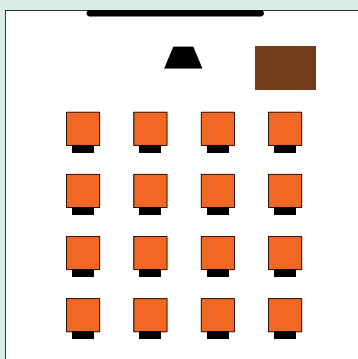
در یادداشت شماره قبل، با بیان مسئله‌ای دیگر در کلاس‌های مرسوم و رفع آن با رویکرد کلاس معکوس، به تجربه‌های زیسته برخی از معلمان در مورد فیلم آموزشی پرداختیم. در این شماره نیز با اشاره به بعد دیگری از کلاس معکوس، به اهمیت فیلم آموزشی و نکات تکمیلی مربوط به تهیه آن خواهیم پرداخت.

تغییر فضا و زمان در کلاس معکوس

و میزها به‌منظور ارتباط چهره‌به‌چهره دانش‌آموزان برای تعامل و کار گروهی، جلوی کلاس معنی سابق را نخواهد داشت. همچنین، در زمان اضافی کلاس

کلاس معکوس با بازنگری نسبت به فضای کلاس، به دگرگون ساختن روش استفاده از آن می‌پردازد. در این روش، با تغییر چیدمان صندلی

کلاس معکوس تجدید نظری بنیادی را در دو بعد مهم آموزش، یعنی «زمان و فضا»، از ما می‌خواهد. در کلاس‌های مرسوم، یک تخته سیاه در جلوی کلاس قرار دارد که در برخی مدرسه‌ها جای خود را به تخته وایت‌برد داده است. پس از آن، در بسیاری از کلاس‌ها پرده نمایش، اورهد، صفحه نمایشگر و دیتaproژکتور ظاهر شد. صندلی یا نیمکت‌های دانش‌آموزان نیز به‌طور منظم رو به سمت جلوی کلاس قرار می‌گیرد. در تمام این شرایط، کلاس درس بیشتر به مثابه یک مرکز نمایش پدیدار می‌شود تا مرکز یادگیری.



که به وسیله محتوای آموزشی در اختیار دانش‌آموز ایجاد می‌شود، می‌توان برای بهره‌وری شایسته‌تر و عالی‌تر به اجرای فعالیت‌های بیشتر و متفاوت دانش‌آموزان در کلاس اندیشید.

ویژگی‌های مفید کلاس معکوس

● **صرفه‌جویی در زمان تدریس:** در کلاس معکوس، مفاهیم درسی که به‌طور مرسوم معلم به دانش‌آموزان منتقل می‌کند، در قالب محتوایی آموزشی از جمله فیلم، در اختیار ایشان قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، به زمان پیش‌روی معلم در کلاس افزوده می‌شود. این شرایط در بیشتر درس‌ها امکان‌پذیر است. برای مثال، در درس‌های نظری چون علوم، ریاضی، فارسی، تاریخ و اجتماعی، حتی در درس‌های عملی چون کار و فناوری، هنر و تربیت‌بدنی! بدین ترتیب که معلم قواعد کار، نحوه استفاده از فنون و ابزار، دستورالعمل‌ها یا تکنیک‌ها را در فیلم ارائه می‌کند و در زمان کلاس درس به انجام آزمایش‌های بیشتر، پروژه، فعالیت و تمرین عملی و گروهی خواهد پرداخت.

● **امکان بازبینی و بهره‌مندی غائبان:** در کلاس‌های درس، دانش‌آموزانی با سرعت یادگیری و گیرایی متفاوت حضور دارند. از این رو، تدریس معلم در هر سطح، برای گروهی دیگر ملال‌آور یا کم‌بازده می‌شود. تماشای فیلم آموزشی در منزل، این فرصت را ایجاد می‌کند که مشکل تندی یا کندی سرعت یادگیری دانش‌آموزان برطرف شود. در این حال، غائب‌های کلاس نیز از تدریس معلم باز نخواهند ماند.

● **بهره‌جویی از رسانه‌های متنوع:** در مدل سه‌ضلعی کلاس درس مطلوب که دکتر **محمود امانی** در ویژه‌نامه پایه دهم مجله رشد معلم، با شناسه تصویری مقابل ارائه کرده است، ضلع اول به رسانه‌های پرشمار اشاره می‌کند. وجود فیلم‌های آموزشی در کلاس معکوس، گذار از کتاب درسی به‌عنوان تنها رسانه محتوای آموزشی را نوید می‌دهد. این موضوع با نظریه هوش‌های چندگانه نیز سازگار است. چرا که بنا بر نظر **گاردنر**، تنها ۲۰ درصد از دانش‌آموزان از هوش‌های کلامی و ریاضی بالا برخوردارند. بنابراین، در کلاس معکوس، هوشمندان فضایی فرصت بهره‌مندی از ابزار اصلی‌تر شناختی خود را در فرایند یاددهی-یادگیری می‌یابند و امکان بازنمایی‌های متعدد مفاهیم نیز از رهگذر بهره‌جویی از تنوع رسانه‌ها مهیا می‌شود.

● **رفع عوارض نداشتن آمادگی و تمرکز:** به‌طور طبیعی، برخی از دانش‌آموزان با پرسش ذهنی بدون آمادگی جسمی، فکری یا روحی در کلاس حضور پیدا می‌کنند و بهره لازم را از تدریس معلم نمی‌برند. فیلم آموزشی این فرصت را ایجاد می‌کند که در زمان آمادگی کافی آن را مشاهده کنند و عارضه حواس‌پرتی احتمالی را با عقب بردن و تکرار دوباره فیلم جبران کنند.

● **بستر گسترده‌تر تعامل و توجه به سطوح بالاتر شناختی:** وقتی فیلم آموزشی در خانه تماشا شود، عرصه تعامل در کلاس بیشتر می‌شود. این شرایط با نظریه اجتماعی-فرهنگی^۱ که بین تعامل و یادگیری رابطه علی قائل است و یادگیری را اساساً در گرو تعامل می‌داند، فرصت یادگیری عمیق و ماندگار و در سطوح بالاتر شناختی را بیشتر فراهم می‌کند. به عبارت دیگر، بهره‌مندی در سطوح ذهن‌سپاری^۲ و فهمیدن^۳ با تماشای فیلم آموزشی در منزل و فرصت ایجاد سطوح شناختی

بالاتر (به کارگیری^۴، تحلیل^۵، نقد و ارزیابی^۶ و آفرینش^۷) در کلاس فراهم می‌شود.



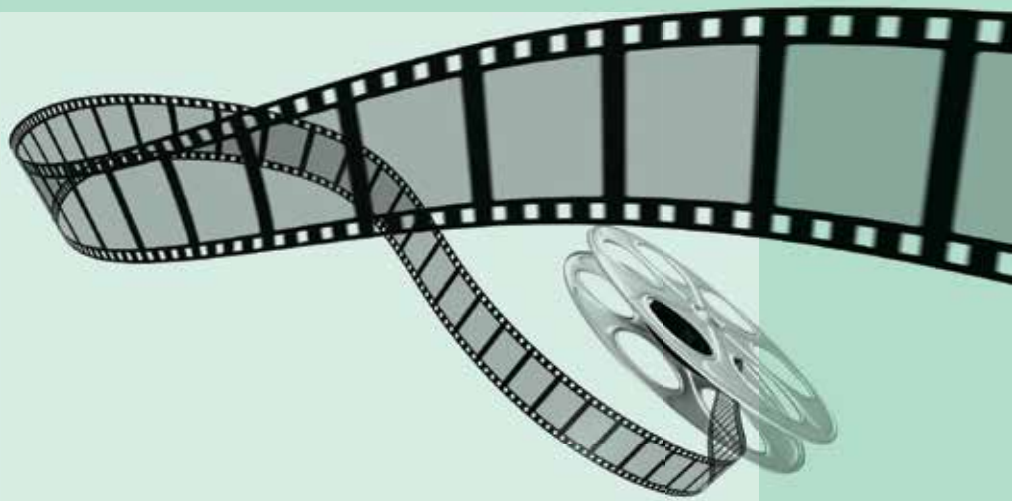
● **تسلط، پویایی و محبوبیت مضاعف معلم:** معلم، به‌ویژه در تدریس کتاب جدید، با ساخت فیلم آموزشی، قبل از کلاس به قدری تسلط محتوایی دست می‌یابد. همچنین، فضای تنوع و لذت یادگیری که در کلاس معکوس ایجاد می‌شود، مانع از روزمرگی و رخوت وی می‌شود و با خلق فیلم‌های آموزشی، پویایی انگیزه‌بخشی را به ارمغان می‌برد. گفتنی است، دانش‌آموزانی که به زحمت معلم در ساخت این محتواهای اثربخش پی می‌برند، ارادت و محبت خاصی به وی پیدا می‌کنند.

نکاتی درباره فیلم آموزشی

نگارندگان، براساس تجربه‌های زیسته، اثربخشی بیشتر فیلم آموزشی را در گرو چند نکته می‌دانند. با این حال، برای مشاهده نمونه‌هایی از فیلم‌های آموزشی، می‌توانید از شناسه تصویری مقابل^۸ استفاده کنید. لازم به ذکر است، در این وبگاه، آموزش نحوه استفاده از نرم‌افزار «کمتاسیا استودیو»^۹ به شکل فیلم در دسترس است. این نرم‌افزار برای ساخت فیلم آموزشی کاربرد دارد.

● **مدت زمان فیلم را کوتاه بگیرید.** با توجه به سن و حوصله مخاطب، تا حد ممکن باید فیلم آموزشی کوتاه باشد. نگاه کردن فیلم آموزشی و یادگیری مبتنی بر آن، گاه چند برابر نگاه کردن یک فیلم سرگرم‌کننده زمان می‌برد. بنابراین، می‌توان یک یا یک‌ونیم برابر





نوعی هدف و مسیر دستیابی به آن را به مخاطب نشان دهید.

● **فرمت و حجم مناسب را برگزینید.** فیلم‌ها را با فرمتی ذخیره کنید که روی دستگاه‌های بیشتری بتوانند پخش شوند. مرسوم‌ترین و بهترین فرمت ویدیویی mp4 است که فشردگی بسیار مناسب دارد. با این وصف، حجم فایل‌ها را با استفاده از برنامه‌های فشرده‌ساز به میزانی کاهش دهید که مخاطب با سرعت و سهولت بیشتری بتواند آن‌ها را دریافت کند.

● **کامل‌گرا نباشید.** ایدئال‌گرایی را کنار بگذارید و از همان جلسات نخست ساخت محتوا، انتظار خروجی فوق‌العاده را نداشته باشید. قرار نیست شما یک فیلم استودیویی کاملاً حرفه‌ای بسازید، فقط کافی است هر محتوای جدید، کمی از قبل بهتر و کم‌نقص‌تر باشد. کامل‌گرایی بیش از حد ممکن است شما را از ادامه این مسیر منصرف یا کار را برایتان دشوار کند و وقت بسیار بیشتری از شما بگیرد.

● **چند نکته کوتاه ولی مهم!** هنگام ضبط فیلم از سه پایه استفاده کنید تا دوربین حرکت کمتری داشته باشد و کادربندی شما تغییر نکند. همچنین، از عکس‌های باکیفیت استفاده کنید و در نهایت اشکالات موجود در محتوای آموزشی خود را با استفاده از نرم‌افزارهای تدوین فیلم، از جمله «کمتاسیا» برطرف کنید. نحوه دسترسی چندگانه (کانال، فلش، سی‌دی، وبگاه آپارات یا سامانه مدرسه) را برای فیلم‌ها ایجاد کنید. شکیباً باشید و از فرصت تابستان بهره‌ویژه ببرید و بالاخره، قبل از خروجی گرفتن، فیلم را بازبینی نهایی کنید.

پی‌نوشت‌ها

1. Sociocultural Theory
2. Remembering
3. Understanding
4. Applying
5. Analyzing
6. Evaluating
7. Creating
8. <http://www.yadgiricasean.com/>
9. Camtasia Studio
10. screen capture

پایین ویدیو کنار بیایند، ولی غالباً کیفیت پایین صدا را بر نمی‌تابند. در این صورت، ارتباط خوبی با آن برقرار نمی‌کنند. توصیه ما این است که تا حد ممکن از میکروفون داخلی لپ‌تاپ استفاده نکنید، چرا که معمولاً نویز بیشتری دارد که ممکن است تمرکز را کم کند. بهتر است از میکروفون‌های بیرونی مانند مدل‌های یقه‌ای استفاده کنید. هنگام تهیه محتوای آموزشی، هرگونه صدای اضافی را حذف کنید؛ حتی صدای موسیقی زمینه. این راهکار، مثل به‌کار نبردن زمینه‌های متحرک، مانع از حواس‌پرتی مخاطب می‌شود.

● **ارتباط چشمی برقرار کنید!** بهتر است در مواردی که صرفاً در حال ضبط صفحه نمایش هستید، باز هم تصویر ویدیویی کوچکی از شما وجود داشته باشد. این کار به واقعی و ملموس بودن آموزش کمک شایانی می‌کند. در این حال، به زبان بدن و لحن صدا که حامل بیشترین پیام است، توجه کنید.

● **فیلم تعاملی بسازید.** از مخاطب بخواهید کاری برایتان انجام دهد. مانند انجام بخش‌های فعالیت، تمرین یا کار در کلاس کتاب درسی. به این منظور، مکث‌هایی برای انجام یا اندیشیدن ایجاد کنید. به این ترتیب نوعی آموزش تعاملی ارائه خواهید کرد. بنابراین، لازم است پیش از ضبط ویدیو، سناریویی را با شروع و پایان مشخص کنید و به

پایه تحصیلی برحسب دقیقه را برای تعیین حداکثر مدت زمان فیلم آموزشی پیشنهاد کرد. برای مثال، برای پایه چهارم، فیلم آموزشی می‌تواند حدود چهار تا شش دقیقه باشد. اگر تدریس شما به زمانی بیش از این نیاز دارد، لازم است فیلم را در چند قطعه ارائه کنید.

● **قالب ارائه مناسب را برگزینید.** فیلم‌های آموزشی می‌توانند بر بسترهای متفاوتی ارائه شوند. مرسوم‌ترین آن‌ها ضبط صفحه نمایش^{۱۰} است؛ به‌ویژه اگر تصویر صفحه کتاب درسی در زمینه آن باشد. پویانمایی‌های آموزشی و نیز حضور مدرس در مقابل دوربین از دیگر مواردی هستند که هر یک مزیت‌های خاص خود را دارند. هر چند تلفیق این روش‌ها می‌تواند نتایج بهتری به همراه داشته باشد.

● **ساده و بی‌تکلف ولی غیرملال‌آور ارائه کنید.** از آنجا که در این نوع آموزش، مخاطب به‌طور مستقیم با معلم تعامل ندارد، بهتر است مطالب آموزشی به ساده‌ترین نحو ممکن بیان شوند تا جای هیچ‌گونه ابهامی برای وی باقی نماند. البته این موضوع بدین معنا نیست که ما با توضیح واضح‌تر، باعث خستگی یا دلزدگی مخاطب شویم. در عین حال، ارتباط صمیمی و بی‌تکلف و گاه همراه با شوخی‌های مؤدبانه که در کلاس‌های حضوری نیز رایج است، تنوع و رفع خستگی ایجاد می‌کند.

● **به کیفیت صدا اهمیت دهید.** شاید مخاطبان با کیفیت به نسبت

می‌افتد، به عملکرد مغز مربوط است. به هیچ عنوان عقب‌مانده ذهنی نیستند، صرفاً در چند حیطه مشکل دارند؛ اعم از روابط اجتماعی، ارتباطات و تعامل، رفتار، قدرت انتزاع و تخیل.

نشانه‌های مختلفی دارد، مثلاً برخی والدین مراجعه می‌کنند که فرزند ما به موقع حرف نزده یا از ابتدا قان و قون نکرده است. البته کم پیش می‌آید تا قبل از سن مدرسه متوجه اوتیسم کودکی نشویم، مگر اینکه عملکرد خیلی خوبی داشته باشد.

چگونه متوجه شویم کودکی اوتیسم دارد؟

تشخیص توسط متخصص انجام می‌شود، اما با دیدن نشانه‌ها باید کودک را برای تشخیص بیشتر پیش متخصص فرستاد. مثلاً در کلاس درس، دانش‌آموز حرفی به شدت ناهنجار می‌زند. رفتارهای کلیشه‌مثل عقب و جلو شدن دارد یا رفتارهای تکراری مثل گفتن چندین باره یک حرف. تکرار طوطی‌وار کلمات معلم و اطرافیان هم نشانه‌ای است. این نشانه‌ها ممکن است همه با هم بروز نکنند. مثلاً در مورد دیگری، شخص اوتیسم شاید هیچ حرفی نزنند، مگر در موقع نیاز، این افراد معمولاً تماس چشمی ندارند. نشانه دیگر این است که وسایل را مقابل چشمانش بچرخاند و خود را از نظر دیداری هشیار کند. متوجه شوخی‌ها و طعنه و کنایه‌ها نشود یا مرزهای فیزیکی را تشخیص ندهد.

ویژگی‌های اوتیسم چقدر واضح هستند؟

کودک در دو سالگی تفاوت بارزی با هم‌سالان ندارد؛ مثلاً ظاهر خاص یا مشکل جسمی. از طرف دیگر، بچه‌ها از این سن تا چهارم دبستان راحت‌تر یکدیگر را می‌پذیرند و متوجه تفاوت‌ها نمی‌شوند. همچنین، آموزش در سطحی است که تقریباً تمام بچه‌ها از پس آن برمی‌آیند. هرچقدر آموزش به سمت تخصصی شدن می‌رود و بچه‌ها به سن بلوغ نزدیک‌تر می‌شوند، شرایط سخت‌تر



تفاوت‌ها را بپذیریم

گفت‌وگو با کیانا تقی‌خان، مدیر مرکز خیریه دوست اوتیسم

گفت‌وگوی من و خانم دکتر بهارک طالبلو، عضو شورای برنامه‌ریزی مجله رشد معلم با خانم تقی‌خان، مدیر مرکز خیریه دوست اوتیسم در تهران، بحث مفصل و فراوانی بود. در حد این چند صفحه تلاش کرده‌ایم مهم‌ترین نکات مربوط به اوتیسم را بگوییم، اما ادامه را بر عهده شما می‌گذاریم، کتاب و جست‌وجوی اینترنتی!

کیانا تقی‌خان، کارشناس ارشد کودکان استثنایی دانشگاه تهران، درباره مرکز که هم‌اکنون مدیر آن است، این‌گونه می‌گوید: «مرکز دوست اوتیسم خیریه‌ای است در راستای ارائه خدمات آموزشی به کودکان و خانواده‌ها و آگاهی‌بخشی به جامعه. خیریه‌ای نیست که کمک مالی کند، چون افراد اوتیسم بیشتر از پول به فرهنگ و بستر مناسب برای زندگی نیاز دارند. ناگفته نماند، اگر حس کنیم خانواده فرد اوتیسم وسع مالی شرکت در کلاس‌ها را ندارد، کلاس‌هایی ارزان‌تر یا رایگان در اختیارشان قرار می‌دهیم، اما چون اختلال اوتیسم مشکلی مادام‌العمر است، بهتر است به جای کمک مالی، فرد و خانواده را توانمند کنیم.»

درباره اختلال اوتیسم توضیح می‌دهید؟

اوتیسم اختلالی است که در سه سال اول زندگی خودش را نشان می‌دهد. از همان سن به بعد، تفاوت‌های فرد اوتیسم

با هم‌سالان بارزتر می‌شود. این نوعی اختلال عصبی رشدی است، یعنی هم مغز و هم رشد را درگیر می‌کند. کودکان طیف اوتیسم از نظر فیزیولوژی هیچ مشکلی ندارند. هر اتفاقی که در آن‌ها



فرهنگ‌سازی را نمی‌توان از سنین بالا شروع کرد. البته تعداد زیادی اختلال وجود دارد که نمی‌توان دربارهٔ تک‌تک آن‌ها آگاهی داد، اما همین که دانش‌آموزان را متوجه تفاوت‌ها بکنیم، مفید است. اینکه بدانند همهٔ آن‌ها ممکن است خواهر و برادر متفاوتی داشته باشند و این مشکل ربطی به سن، نژاد و جنسیت ندارد.

رفتار معلم با کودک مبتلا به اوتیسم چطور باید باشد؟

معلمی که اوتیسم را می‌شناسد و می‌فهمد او کودک‌کی متفاوت است، می‌تواند زبان کودک را بفهمد. البته معلم باید دربارهٔ این اختلال از والدین سؤال بپرسد. همان‌طور که گفته شد، ممکن است والدین واقعیت را نگویند. طبق آمار شفاهی سخنگوی بهزیستی، ۷۰۰ هزار مبتلا به اوتیسم داریم، اما تنها ۳۲۰۰ نفر شناسایی شده‌اند.

از دیگر مسائلی که معلم باید دقت کند، با فرد اوتیسم به‌طور مستقیم صحبت کند. با کنایه یا در

اگر از کلاس خارج شوند، تا چقدر بعد باید به کلاس برگردند و آن‌ها هم متوجه می‌شوند. افراد طیف اوتیسم بسیار نظم‌پذیر هستند. نظم به فکر کردن آن‌ها کمک می‌کند و کارهای عادی روزمره و منظم از به‌هم‌ریختگی ذهنشان جلوگیری می‌کند.

روابط هم‌سالان با این افراد چطور است؟

در درجهٔ بعدی، وقتی تمام کارکنان مدرسه می‌دانند دانش‌آموزی اوتیسم دارد، هم‌سالان دانش‌آموز اوتیسمی مشکل‌ساز می‌شوند. ممکن است او را مسخره کنند، دست بیندازند یا مورد قلدری قرار دهند.

به‌نظرم بهتر است از ابتدا به بچه‌ها آموزش بدهیم. طبق تجربه دیده‌ام که بچه‌ها پس از آگاه شدن از شرایط فرد مبتلا به اوتیسم، رفتار متفاوتی نشان می‌دهند. باید متوجه تأثیر بچه‌های مدرسه روی یکدیگر باشیم و قدرتشان را دست‌کم نگیریم. گاهی وقتی به دانش‌آموزی آگاهی می‌دهیم، او در محیط خانواده دربارهٔ اوتیسم صحبت می‌کند و از این طریق خانوادهٔ او هم با این مشکل آشنا می‌شوند. حتی کودکان

می‌شود، چون تفاوت‌های بیشتری نمایان می‌شوند.

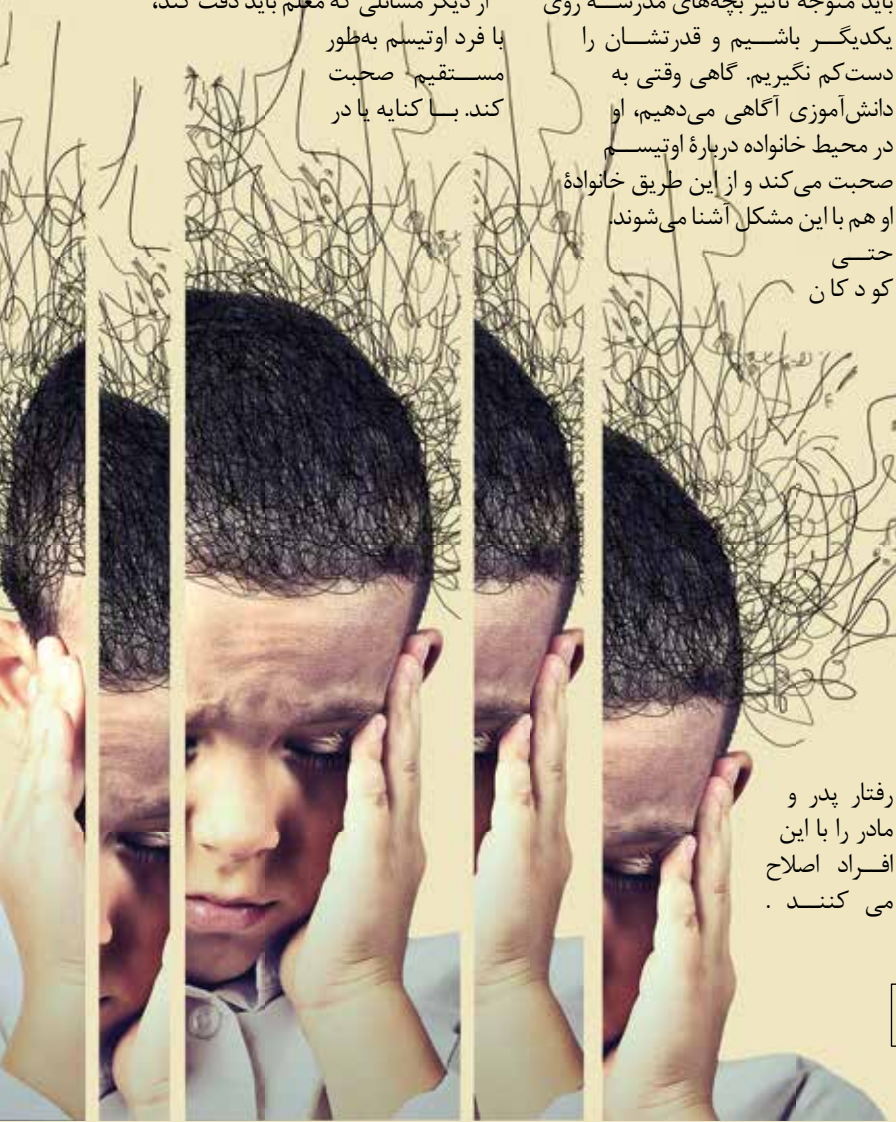
آموزش این افراد چگونه باید باشد؟

مسئلهٔ بسیار مهم برای ما آموزش این بچه‌هاست. در این باره، شیوع بسیار زیاد اوتیسم در دنیا نیز موضوع مهمی است. طبق آمارها، از هر ۵۹ تولد زنده دنیا، یک نفر مبتلا به اوتیسم است. یعنی به‌طور تقریبی ۱ تا ۱/۵ درصد افراد جامعه مبتلا به اوتیسم هستند. برای این تعداد، زمانی که قرار است وارد مدرسه شوند، سه حالت داریم. یک: آن دسته‌ای که از نظر ضریب هوشی یا مشکلات دیگری که دارند، اصلاً نمی‌توانند وارد نظام آموزشی شوند. دو: بچه‌هایی که وارد نظام مدرسه‌های استثنائی می‌شوند. سه: بچه‌هایی که وارد نظام مدرسه‌های عادی می‌شوند. این‌ها بچه‌هایی هستند که خانواده از مشکل فرزندشان آگاه‌اند و با علم به این موضوع، باز هم وی را در مدرسهٔ عادی ثبت‌نام می‌کنند. چون مشکل هوشی ندارند، می‌توانند در همان مدرسه تحصیل کنند. در این میان، برخی خانواده‌ها نمی‌خواهند بیان کنند فرزندشان اوتیسم دارد. در این شرایط، نتیجهٔ دلخواه را نمی‌گیرند، چون پرسنل مدرسه متوجه مشکل دانش‌آموز نمی‌شوند و برخورد مناسب را با او نخواهند داشت.

در برخی کشورها مدرسه‌های عادی یک واحد اوتیسم دارند.

یعنی کودک با تشخیص اوتیسم به مدرسهٔ عادی می‌رود، اما آنجا دوره‌هایی می‌بیند که معلم همراه یا معلم سایه با او همکاری می‌کند. در درس‌هایی مثل جبر که مفاهیم از درک دانش‌آموز اوتیسمی خارج است و به‌هم‌ریختگی ذهنی‌اش را در پی دارد، دانش‌آموز در واحد اوتیسم آموزش می‌بیند.

در برخی مدرسه‌ها برای دانش‌آموزان اوتیسم نشانه‌های تصویری گذاشته می‌شود. از روی ساعت به آن‌ها می‌گویند



رفتار پدر و مادر را با این افراد اصلاح می‌کنند.



از طرف خانواده توجه زیادی دریافت می‌کند و به اصطلاح لوس می‌شود. خانواده‌ها فکر می‌کنند تقصیر آن‌هاست که بچه‌شان مشکل دارد. بنابراین گاهی عذاب وجدان دارند و با این توجهات جبران‌ش می‌کنند. معلم باید به‌موقع شوخی کند، اما معمولاً باید جدی و قاطع برخورد کند.

◀ نقش سایر کارکنان مدرسه در برخورد با این دانش‌آموزان چگونه است؟

مدیر مدرسه نقشی کلیدی دارد. مدیر باید آگاه‌ترین فرد هر مدرسه باشد. باید تمام اختلالات را بشناسد. از کارهایی که مدیر می‌تواند انجام دهد، این است که مثلاً در کلاس‌بندی دقت کند و این بچه‌ها را در کلاس آگاه‌ترین معلم بگذارد. هم‌کلاسی‌ها را در نظر بگیرد. شرایط خانواده را درک کند و به آن‌ها اطمینان بدهد. خیلی از مدیران وقتی متوجه مشکل دانش‌آموز می‌شوند، او را از مدرسه بیرون می‌کنند. فضای کلاس هم خیلی مهم است. فضای کلاس ممکن است برای دانش‌آموز باعث به‌هم‌ریختگی ذهنی شود. نور زیاد، بوهای خاص مثلاً عطر معلم یا دانش‌آموز و محرک‌های حسی محیطی ممکن است باعث آشفتگی شخص اوتیسم شوند و او در مواجهه با آن‌ها فریاد بزند یا جیغ بکشد. در این حالت، مدیر و معلم آگاه باید بچه را به حیاط مدرسه یا سالنی با نور کم و خنک ببرند تا شخص آرامش خود را به‌دست آورد.

دانش‌آموزان تنش شکل بگیرد؛ هرچند گاهی معلم هم در این تنش‌ها مقصر است. خودش به فرد اوتیسم لقب می‌دهد، چون آگاه نیست و فکر می‌کند حرکات او از بی‌ادبی‌اش ناشی می‌شود. اگر معلم آگاه باشد، می‌تواند در روزی که دانش‌آموز اوتیسم غایب است یا در جلسات اولیا و مربیان، موضوع را مطرح کند. هرچند بچه‌ها در این سنین یا بعضی کلاس‌ها ممکن است به صلاح‌دید معلم آماده شنیدن این موضوع نباشند و حتی قضیه بدتر شود. معلم در لحظه نباید به توهین دانش‌آموز و واکنش نشان دهد و بعدتر باید با او صحبت کند.

◀ کمی هم درباره تفاوت فرد مبتلا به اوتیسم با فرد مبتلا به سندرم دان توضیح دهید.

تفاوت برخورد ما با بچه‌های سندرم دان و اوتیسم این است که برای عقب‌ماندگی ذهنی می‌دانیم یا چه شخصی طرفیم و برخوردمان را طبق همان تنظیم می‌کنیم، اما درباره اوتیسم این‌طور نیست، چون با طیفی از مشکلات مواجهیم. دانش‌آموز اوتیسم با هوش طبیعی کنار سایر دانش‌آموزان نشسته است، پس می‌تواند مراحل مدرسه را به‌طور کامل طی کند. تفاوت‌های رفتاری و ارتباطی اوست که متمایزش می‌کند. فرد اوتیسم می‌تواند با آموزش درست مدرسه را تمام کند، دانشگاه برود و کار پیدا کند، اما اگر نه، ممکن است ادامه تحصیل ندهد و درجا بزند. من کسی را می‌شناسم که اوتیسم دارد و در رشته فلسفه دانشگاه تهران درس می‌خواند. تلاش معلم نتیجه‌بخش خواهد بود.

◀ آیا لازم است دانش‌آموز اوتیسمی جایی نزدیک معلم بنشیند؟

نه. بهتر است معلم حواسش به او باشد، اما توجه بیش‌از حد نباید به او بشود، چون چنین دانش‌آموزی معمولاً

لاف‌ه چیز نمی‌گوید. از ضرب‌المثل استفاده نکند. مثلاً به جای اینکه در اعتراض به صحبت کردن دانش‌آموزان بگوید: «چیز جالبی هست؟» بگوید: «شما نباید تا پایان کلاس باهم صحبت کنید.» بچه‌های اوتیسم ممکن است با قوانین و عرف آشنا نباشند. آن‌ها نمی‌دانند سر کلاس باید ساکت باشند یا زنگ تفریح باید چه رفتاری نشان بدهند. در ضمن دانش‌آموز اوتیسمی، در کلاس هر جایی که راحت باشد می‌نشیند و معلم نباید جای او را عوض کند.

در کل، برخورد معلم خیلی مهم است، اما برخورد هم‌سالان مهم‌تر. باید کسی بیاید و درباره اوتیسم به آن‌ها آگاهی بدهد. مثلاً وقتی در خیابان راه می‌روید و کسی را می‌بینید که توان‌یاب است، متوجه می‌شوید بهتر است چه برخوردی با او داشته باشید. لزومی به گفتنش نیست، اما شخص اوتیسم نشانه خاصی ندارد که شخص مقابل متوجه شود چطور برخورد کند.

معلم

نباید

بگذارد
د
ر
برخورد
میان



کتابخانه زندگی

این توجه به تنوع دیدگاه‌ها در انتخاب و مطالعه کتاب الکترونیکی یا کاغذی، به عینیت کشاندن محتوای مطالعه کتاب‌ها در محیط کتابخانه به شکل‌های گوناگون آن و تأثیر آن در معماری محیط کتابخانه است که به کارآمدی بیشتر کتابخانه یک مدرسه می‌انجامد. حال می‌توان گفت، این سخن که در دنیای امروز با توجه به تسلط روزافزون دیجیتالیزم بر همه اجزای زندگی بشری، دیگر کتابخانه با کتاب‌های کاغذی معنا و مفهوم دارد یا ندارد، تأثیر چندانی بر کارآمدی کتابخانه مدرسه، با نگاه واقع‌گرایانه، ندارد و تلاش برای پاسخ به این سؤال، ما را از نیازهای واقعی کتابخانه‌های مدرسه‌ای دور می‌سازد و ما را به پیچیدن در فرعیات محکوم می‌کند. موضوع اصلی این است که دانش‌آموزان استفاده کننده از کتابخانه، چه کتاب مجازی بخوانند و چه کتاب واقعی، به چه نحوی شرایطی را در همان محیط مطالعه پیدا کنند که بتوانند به سوی یادگیری رشد کنند و محتوای کتاب را درک و حتی تجربه کنند یا محتوای واقعی برای ارائه و نشر آن به دیگر دانش‌آموزان داشته باشند، به‌صورتی که با تجربه خلق و ساختن یا نمایش محتوای کتاب‌ها، ضمن درک عمیق‌تر و ملموس‌تر، یافته‌های مطالعات خود را با دیگر دانش‌آموزان به اشتراک بگذارند. در اینجا نقش معلمان مدرسه در انتخاب کتاب‌ها و طراحی مراحل و روش‌های گوناگون استفاده از آن‌ها بسیار اهمیت پیدا می‌کند و معلمان تنها به کمک نظرات تخصصی معلمان است که می‌توانند کتابخانه

در مقاله پیشین و در ادامه بررسی معماری مدرسه‌های کارآمد اشاره شد که وجود یک کتابخانه به‌عنوان فضای ویژه کتاب و کتاب‌خوانی و هر فعالیت مرتبط با کتاب‌های آن، که همیشه زنده و در دسترس باشد و به روش‌های گوناگون در ارتباط با متن مدرسه قرار گیرد، برای هر مدرسه‌ای بسیار ارزشمند است و به کارآمدی آن می‌افزاید. در این مقاله، سخن را با این پرسش آغاز می‌کنیم که کارآمدی کتابخانه مدرسه تا چه اندازه‌ای به کتابخانه‌ای با کتاب‌های کاغذی واقعی یا کتاب‌های الکترونیکی مجازی وابسته است؟ کتابخانه‌ای با قفسه‌های پر از کتاب کاغذی که بتوان کتاب‌های آن را در دست گرفت و با دست ورق زد و مطالعه کرد، یا کتابخانه‌ای که به روش‌های گوناگون کتاب‌های الکترونیکی را در اختیار قرار می‌دهد و می‌توان با مشاهده مطالب کتاب روی صفحه نمایش رایانه یا هر نوع صفحه نمایش دیگر، به بررسی و مطالعه پرداخت.

اختلاف نظر وجود دارد. اما آیا کارآمدی یک کتابخانه به این دو نوع نگاه و اختلاف نظر بستگی دارد یا مستقل از آن‌هاست؟ کاملاً روشن است که معماری کتابخانه مدرسه باید این اختلاف را به بهترین شکل پاسخگو باشد و دسترسی و مطالعه هر دو نوع از کتاب‌ها را امکان‌پذیر گرداند. اما به نظر نمی‌رسد کتابخانه کارآمد با الکترونیک شدن کتاب‌ها یا برعکس آن شکل پذیرد. تعریف ما از کارآمدی فضاها در مدرسه این بود که فضاهای حمایت‌کننده و تسهیلگر یادگیری دانش‌آموزان کارآمدند. با این حساب، چه کتاب کاغذی باشد و چه الکترونیکی، چه واقعی و چه مجازی، باید در خدمت یادگیری باشد و در نهایت به واقعیت‌هایی از جنس مشاهده، تجربه، به اشتراک گذاری یافته‌ها و چه بسا خلق و ساختن منجر شود که واقعی‌تر از واقعی هستند؛ حتی اگر این تولید واقعی از یک کتاب الکترونیکی و کتابخانه مجازی آغاز شده باشد. به بیان دیگر، مهم‌تر از

در اینجا اینکه کدام گزینه بهتر است، موضوع اصلی ما نیست. همه می‌دانیم که به دلایل گوناگون، در ترجیح بین کتاب کاغذی و کتاب الکترونیکی اختلاف نظر وجود دارد. بعضی با کتاب کاغذی ارتباط بهتری برقرار می‌کنند و علاقه‌مندند ضمن ورق زدن صفحات آن با دست، صفحه به صفحه کتاب را لمس و مطالعه کنند. بیشتر این افراد تجربه خوبی از مطالعه کتاب در انواع صفحه نمایش ندارند و مطالعه کتاب الکترونیکی را با خستگی چشم یا گم کردن سطرهای متن کتاب در حین مطالعه یا مشکلات دیگر آن قرین می‌دانند. اما عده دیگری هم هستند که به خلاف دسته نخست، کتاب الکترونیکی را ترجیح می‌دهند. این افراد، جلوگیری از قطع درختان بیشتر برای تولید کاغذ تا سهولت در دستیابی به کتاب الکترونیکی و همچنین حمل و نقل آسان را از دلایل اقبال به این نوع کتاب‌ها می‌شمارند. بنابراین، همان‌گونه که همه می‌دانیم، بدیهی است در این زمینه



تجربه‌محور مبتنی بر مشاهده، ساختن و نمایش دادن محتواهای کتاب‌ها را طراحی کنند. با این نگاه، طراحی محیط کتابخانه به گونه‌ای صورت می‌پذیرد که زمینه بهتری برای دوخت و دوز محتوای کتاب‌ها با دنیای واقعی فراهم شود. اما چگونه؟

← می‌خواند و می‌سازد

امید در کتابخانه مدرسه‌اش مشغول مطالعه کتابی است. این کتاب در دسته کتاب‌های کارگاهی کتابخانه است که معلم فیزیک امید آن را معرفی کرده است. در این کتاب، به سازه‌ای اشاره و چگونگی ساخت و آزمایش تحمل‌بار آن بیان شده است. امید در حین مطالعه متوجه می‌شود بر گه‌ای پشت جلد این کتاب چسبانده شده که رویش نوشته است: «دانش آموز گرمی و تلاشگر، مطالب فصل‌های سوم تا پنجم این کتاب را می‌توانی در کارگاه کوچک متعلق به این کتابخانه، به شکلی واقعی، تجربه و لمس کنی.» پس از قدری مطالعه، امید کتاب را برمی‌دارد و در گوشه کتابخانه مدرسه، وارد کارگاه کوچک کتابخانه می‌شود. او با ابزاری که پیش از این در محل کارگاه موجود بوده است. مشغول ساخت یکی از آن سازه‌ها می‌شود. به این ترتیب، محتوایی که امید می‌خواند، به عالم واقعی راه می‌یابد.

← تجربه کردن مطالعات

یکی از خانه‌های موجود در گلدان، بذر آن گیاه را می‌کارد و پس از پنج هفته، نتیجه رشد گیاه در چهار هفته پیش از آن را به صورت مستند تولید می‌کند. مریم اکنون خیلی بهتر از مشاهده تصویرهای کتاب به واقعیت‌های اشاره شده در کتاب نزدیک شده است.

← مطالعه شعر و موسیقی

مصطفی در اوقات فراغت خود به شنیدن موسیقی سنتی و خواندن اشعار ناب فارسی علاقه دارد. معلم ادبیات مصطفی، با همکاری معلم رایانه، نرم‌افزاری را تولید کرده و در کتابخانه قرار داده است که اشعار و بعضی از محتواهای هر یک از کتاب‌های درسی ادبیات فارسی و حتی بعضی از کتاب‌های شعر غیر درسی را با استفاده از موسیقی سنتی ایرانی، به شکلی هنرمندانه، بازخوانی کرده است. او با این روش از مطالعه کتاب لذت بیشتری می‌برد و نحوه صحیح خواندن اشعار را می‌آموزد.

← قصه‌گویی در کتابخانه

امان از آقا مسعود که هر وقت داستانی تعریف می‌کند، آن قدر جذاب و به اصطلاح «رنگی» این کار را می‌کند که همه را به خود جذب می‌کند. اما او چندان اهل مطالعه نیست. معلم آقا مسعود به فکر می‌افتد با همین علاقه‌ای که در مسعود می‌بیند، او را به کتاب و کتاب‌خوانی علاقه‌مند کند. با همکاری مسئولان کتابخانه، بخشی از

سجاد با خود می‌گوید، بهتر است برای مطالعه کتابی که هفته قبل معلم شیمی ام آن را معرفی کرده است، به کتابخانه بروم. بعد از اینکه مقداری از کتاب را مطالعه می‌کند یاد صحبت‌های معلمش می‌افتد که گفته بود شما می‌توانید در آزمایشگاه کوچک متعلق به کتابخانه، محتوای مطالب کتاب را تجربه و آزمایش کنید. او به کناری از کتابخانه که کف آن برخلاف سایر فضاهای موقت یا فرش شده، با سرامیک کف‌سازی شده و کفش‌های مخصوص دارد، وارد می‌شود. سجاد با این امکان، بین آنچه می‌خواند و آنچه می‌بیند و تجربه می‌کند، ارتباطی واقعی مشاهده می‌کند.

← باغچه کتابخانه

مریم به گل و گیاه علاقه دارد. معلم علوم که از علاقه او به گیاهان مطلع است، به او و دوستانش کتابی معرفی می‌کند. در آن کتاب که می‌تواند «گیاهان چهار هفته‌ای» نام داشته باشد، برخی گیاهان معرفی شده‌اند که در شرایط تعریف شده در کتاب، روند رشد آن‌ها در چهار هفته تبیین و تشریح شده است. به ابتکار معلم علوم مدرسه، در فضای نیمه‌بازی که به کتابخانه تعلق دارد، گلدان چهارخانه‌ای وجود دارد که درواقع مثل یک گلدان چهارقسمتی عمل می‌کند. مریم با سایر امکانات موجود در آن فضا، در چهار هفته و هر هفته در



کتابخانه را به سکوی نمایش که شاید محلی برای شاهنامه‌خوانی یا بیان هر نوع داستان دیگری باشد، تبدیل می‌کند. مسعود را تشویق می‌کند کتاب‌های داستانی اصیل فارسی را مطالعه کند و آن‌ها را در محل مخصوص و ساعات مخصوص خود در کتابخانه ارائه دهد؛ به گونه‌ای که این برنامه هفته‌ای دو یا سه بار، با اعلام قبلی، در زمان محدود برقرار می‌شود تا مزاحمتی برای مطالعه کتاب در محیط کتابخانه شکل نگیرد. مسعود با این کار موفق می‌شود هفته‌ای یک یا دو کتاب بخواند و محتوای آن‌ها را برای دیگران بازگو کند. چه بسا این روش به ترغیب به کتاب‌خوانی در بقیه دوستان او هم منجر شود.

◀ کتابی که فیلم می‌شود!

زینب عادت جالبی پیدا کرده است. او دوست دارد هر موضوعی را که در نظرش جالب توجه است، به صورت فیلم کوتاه به نمایش درآورد. روزی این علاقه زینب ایده‌ای را در ذهن معلم او می‌پروراند. معلم زینب پیشنهاد می‌دهد که در گوشه‌ای از کتابخانه، فضایی مجهز به رایانه، هدفون و سایر امکانات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری ساخت فیلم کوتاه قرار گیرد.

او از دانش‌آموزانش می‌خواهد روح پیام و چکیده محتوای هر کتابی را که از کتابخانه مدرسه مطالعه می‌کنند، در یک فیلم کوتاه حداکثر پنج دقیقه‌ای ارائه کنند. زینب و دوستانش اولین افرادی هستند که تعدادی از کتاب‌های کتابخانه را در میزهای مخصوص فیلم‌سازی در آن کتابخانه، به این روش هنرمندانه، به دیگران معرفی می‌کنند.

◀ ورزشگاه در قفسه‌های کتابخانه

مجید مشغول خواندن کتابی درباره آموزش تنیس و معرفی مشاهیر این رشته ورزشی است که ناصر وارد کتابخانه شد و متوجه این موضوع شد. ناصر از معلم ورزش خود شنیده بود در فضایی در مجاورت کتابخانه، امکانات شبیه‌ساز ورزشی که بسیاری از نوجوانان امروز از آن‌ها باخبرند وجود دارد. این هفته هم ورزش تنیس به صورت شبیه‌سازی اجرا می‌شود. به این صورت تجربه تحرک و ورزش تقریباً واقعی درمقابل مشاهیر این ورزش، البته به شکلی مجازی، برای مجید و ناصر امکان‌پذیر می‌شود.

◀ بازی با ریاضیات در کتابخانه

فاطمه وقتی با کتاب‌های ریاضی ارتباط

بهتری برقرار می‌کند که بازی‌های ریاضی مرتبط با آن‌ها را تجربه کند. در کتابخانه مدرسه فاطمه، در اطراف قفسه‌های کتاب‌های ریاضی، چندین میز وجود دارد که بازی‌های متنوع ریاضی روی آن‌ها قرار دارند و هر از چندی نو می‌شوند. فاطمه با این امکانات تجربه بهتری از ارتباط با واقعیت‌هایی در ریاضیات به دست می‌آورد.

◀ کتابخانه و حفظ و قرائت قرآن

حسنا به حفظ قرآن علاقه دارد. او بهترین جا برای حفظ قرآن را کتابخانه مدرسه می‌داند. نه برای اینکه سکوت دارد، بلکه چون در کتابخانه محلی مجهز به دستگاه‌های کوچکی وجود دارد که امکان تصحیح تلاوت و حفظ او یا تکرار آیات را به میزانی که کاربر تعریف می‌کند، مهیا می‌سازد. او در کتابخانه مدرسه در حفظ آیات قرآن احساس پیشرفت می‌کند.



شاید بتوان ایده‌ها و تصویرهای دیگری هم در این باره خلق کرد؛ هر چند ممکن است جمع همه این ایده‌ها در یک کتابخانه مشکل باشد، اما با ذکر همین موارد می‌توان پذیرفت که این نگاه و رویکرد، کاملاً شدنی است. حتی در مدرسه‌ای در منطقه محروم هم می‌توان بعضی از ایده‌ها را پیاده کرد. بیش از همه عناصر آفریننده در چنین کتابخانه‌هایی، این معلمان خلاق هستند که نقش دارند. معماران و طراحان مدرسه‌ها، آفریننده محیط‌های روی‌دهنده ایده‌های ارزشمند معلمان مبتکر هستند. انتخاب کتاب، تأمین تجهیزات، لوازم و برنامه‌های مرتبط با محتواهای کتاب‌ها و در نهایت هم‌فکری و مشورت با معمارانی که باید در گوشه و کنار کتابخانه فضایی را خلق کنند تا زمینه خلق، ساختن یا مشاهده محتوای کتاب‌ها توسط دانش‌آموزان شکل گیرد، همگی حاصل خلاقیت و اندیشه‌های ناب معلمان هوشمند و خلاق است. در چنین شرایطی، کتابخانه به اوج کارآمدی خود می‌رسد و به واقع می‌تواند بیش از هر فضایی در مدرسه شایسته آن شود که قلب تپنده مدرسه نامیده شود.



شکوفه راستگو، دبیر شیمی ناحیه ۱، شیراز
تصویر گر: سید میثم موسوی



ریگ بدفهمی در کفش یادگیری

برداشت نادرست از واژه «چکش خواری» بوده‌اند. یکی از بچه‌ها در راستای راهنمایی دوستش می‌گفت: «می‌دونی، وقتی می‌گن «فلانی کتک خورش ملسه» یعنی چی؟!... این همون فلزه دیگه...» گاهی واژه‌ها آن قدر از لحاظ ما بدیهی و روشن هستند که به فرمان هم نمی‌رسد ممکن است برای دیگری این گونه نباشد. در کلاس درس از این نمونه‌ها بسیار است. گاهی یک کج‌فهمی سال‌ها با دانش آموز همراه می‌شود و او را در فهم مطالب بعدی هم دچار مشکل می‌کند و زنجیره‌وار یادگیری را مختل می‌سازد. کشف این نوع کج‌فهمی‌های پنهان در انباشته‌های ذهنی، یکی از مفیدترین دستاوردهای کلاس‌های مبتنی بر گفت‌وگوی جمعی است. این کج‌فهمی‌ها را می‌توان به‌شن‌ریزهای در کفش آدمی تشبیه کرد که می‌تواند راه رفتن را بسیار سخت و آزاردهنده کند، اما برای رهایی از آن، مهم‌ترین مرحله، پیدا کردن آن است و پس از پیدا کردن، دور انداختن آن در اغلب اوقات آن قدرها دشوار نیست. گرچه در بعضی از انواع کج‌فهمی‌ها، اصلاح آن پس از کشف هم به سادگی انجام‌پذیر نیست و باز هم بستر گفت‌وگویی آموزش، مسیر رسیدن به آن را راحت‌تر می‌کند. برای آنکه گفت‌وگو در کلاس‌های آموزشی تحقق یابد، لازم است نقش معلم در کلاس درس متحول شود. در کلاس‌هایی که معلم نقش اقتدارطلبی دارد، انجام گفت‌وگو امکان‌پذیر نیست. **ایر اشور** گفت‌وگو را «زبان سوم» می‌نامد. او دیدگاه معلم را همچون زبان اول و دیدگاه دانش آموز را به‌عنوان زبان دوم در نظر می‌گیرد. از طریق گفت‌وگو میان این دو، زبان سوم پدید می‌آید؛ زبان اندیشه‌ای که بر مقاومت دانش آموز فائق می‌آید. در زبان سوم رابطه سنتی بین معلم و دانش آموز دگرگون می‌شود (شور، ۱۹۹۲).

برای اینکه معلم بتواند فرایند یاددهی - یادگیری خود را بر مبنای گفت‌وگو بنا کند باید در کلاس محیطی به‌وجود آورد که همه دیدگاه‌ها در آن توان ابراز وجود داشته باشند و هیچ دانش‌آموزی از بیان اندیشه‌های خود ترسی به دل راه ندهد. در واقع، تعلیم و تربیت زمانی محقق می‌شود که بین مربی و فراگیر و همچنین بین فراگیرندگان، رابطه‌ای انسانی و گفت‌وشنودی برقرار شود. آموزش مبتنی بر گفت‌وگو، درس دادن و درس پس گرفتن نیست. به قول **بوبر**، فیلسوف گفت‌وگو، آموزشی که بر پایه گفت‌وگو باشد، افق‌های جدیدی را برای دانش‌آموز می‌گشاید و معلم آن‌ها را بر شانه‌های خود می‌نشانَد تا دنیا را از دریچه‌های گوناگون نظاره‌گر باشند.

منابع:

۱. نیستانی، محمدرضا، اصول و مبانی دیالوگ، تهران، آموخته، ۱۳۹۴
2. Shor, I. (1992). Empowering education: Critical teaching for social change. Chicago: The university of Chicago Press

فکر می‌کرد «چکش خواری» یعنی اینکه عنصر در مقابل ضربه چکش خرد می‌شود، در حالی که تعریف این واژه در کتاب‌های درسی ما کاملاً برعکس بود. یعنی عنصری که چکش خوار است، در مقابل ضربه مقاوم است و می‌توان آن را به هر شکلی درآورد. در ابتدای کار، من و تعدادی از بچه‌ها از این برداشت متفاوت شگفت‌زده شدیم، اما خوشبختانه فضای گفت‌وگویی کلاس اجازه داد که خودمان را جای او بگذاریم. با نگاه او متوجه شدیم این دریافت از این واژه چندان هم دور از ذهن نیست و توانستیم برای اصلاح این کج‌فهمی او را یاری کنیم. جالب اینکه بعد از کمی صحبت، دو نفر دیگر از بچه‌های کلاس هم اعلام کردند. آن‌ها هم در همه این سال‌ها دچار همین

موضوع درس شیمی آن روز بررسی خواص فلزی و نافلزی و شبه‌فلزی عناصر بود. بچه‌ها ویژگی‌های ظاهری فلز و نافلز را در علوم دوره ابتدایی و متوسطه اول چندین بار خوانده بودند. حالا قرار بود همین ویژگی‌ها را با توجه به آرایش الکترونی عناصر، به شکلی گسترده‌تر، در کلاس یازدهم بررسی کنیم. راستش را بخواهید اصلاً احتمالش را هم نمی‌دادم که ممکن است دانش آموز کلاس یازدهمی، معنای ویژگی‌هایی مثل داشتن جالی فلزی یا رسانایی و شکنندگی و چکش خواری را نداند. اما وقتی گفت‌وگو در مورد دانسته‌هایمان از موضوع مورد بحث را شروع کردیم و دقیق به یکدیگر گوش دادیم، ناگهان متوجه شدم زهر مفهوم چکش خواری فلزات را وارونه فهمیده است.



نشستی درباره
جایگاه مدرسه در سند تحول

کانون تربیتی محله

مجله رشد معلم در یکی از سلسله نشست‌های سند تحول در خدمت دکتر حیدر تورانی، دکتر رضا مددی و خانم دکتر نوریه شادالویی بود. در این نشست، برای تبیین مفاهیم سند و ساده‌سازی آن‌ها، از دیدگاه‌های دکتر تورانی بهره بردیم. بحث این جلسه بیشتر حول محور اهمیت مدرسه به عنوان مهم‌ترین کانون تربیتی بود و با وضوح بیشتری درباره حوزه‌های فعالیت مدرسه گفت‌وگو کردیم.

آموزش و پرورش طولانی است. ما باید از مطالعات نظری بیرون بیایم و به اهداف عملیاتی ورود کنیم. باید وظیفه معلم‌ها، مدیران و والدین را تبیین و آن‌ها را توجیه کنیم که فقط با کارکرد اسناد تحولی و عملکرد عوامل و دست‌اندرکاران حوزه ستاد و مدیران ارشد نیست که تغییر ایجاد می‌شود، بلکه آن‌ها هم باید به اندازه وظیفه و سهم خودشان، وارد عرصه و میدان عمل شوند.

برای عملیاتی شدن سند نیاز نیست مکرر به توجیه و ساده‌سازی مفاهیم و متون نظری سند بپردازیم. این تا جایی

شدند. در کشاورزی و ژنتیک هم به همین صورت جهش اتفاق افتاده است. اما تحول در آموزش و پرورش از جنس جهش نیست. اگر این‌طور فکر کنیم که امروز سند آمد و فردا هم نتایجش بروز پیدا می‌کند و عملیاتی می‌شود، اشتباه است. در تعلیم و تربیت نباید به این شکل و به این سرعت منتظر تغییر (نتیجه و محصول) بود، بلکه تحولات، آرام‌آرام و حلزونی و در طول چندین سال رخ می‌دهند. در آموزش و پرورش جنس تحول از جنس تغییرات تدریجی است. نباید انتظار تحول یک‌شبه و حتی یک‌ساله را داشت. فرایند

تورانی: تحول در آموزش و پرورش یک معنی دارد و در خدمات و حرفه‌های دیگر معنای دیگری می‌دهد. مثلاً در بخش‌های کسب و کار و صنعت و بخش پزشکی «جهش» را برای تحول مدنظر قرار می‌دهند، اما در سند تحول بنیادین آموزش و پرورش چنین نیست. در دنیای ارتباطات، با توسعه فناوری، تحول با جهش بسیاری مواجه شد. برای مثال دوربین عکاسی دیجیتال و از جایی به بعد نسل جدید گوشی‌های هوشمند دارای دوربین عکاسی و فیلم‌برداری و قابلیت‌های اتصال به شبکه‌های اجتماعی به بازار عرضه

جواب می‌دهد و بیشتر از آن سند تقلیل می‌یابد. باید به جای حرف زدن و سخنرانی کردن و جلسه برای جلسه گذاشتن، نتایج و محصول سند را به کام مدرسه و عوامل آن بچشانیم تا آنان بهتر و بیشتر برانگیخته شوند. برای مثال، به جای تعریف و بیان خاصیت غذایی میوه موز یا انار که شاید مصرف‌کننده زیاد متوجه خواص علمی آن نشود و حتی قدرت درک آن را نیز نداشته باشد، آن‌ها را آماده مصرف کنیم و به کام مصرف‌کنندگان برسانیم تا از آن لذت ببرند. این‌گونه است که بهتر با ما و محصول ما همراه می‌شوند. به جای از سند گفتن، نتایج اجرای نظام رتبه‌بندی معلمان، اشتغال به کار فارغ‌التحصیلان دانشگاه فرهنگیان و تغییرات عمده در کتاب‌های درسی نونگاشت و مجلات رشد و بسته‌های آموزشی متنوع و برنامه‌های پرورشی جذاب را به گیرندگان خدمات، به‌عنوان خواص و فایده‌سند، معرفی کنیم.

اجرای سند در گرو مطالباتی است که ما از معلم داریم. سند تحول، نوآوری کلانی است؛ برای اینکه این نوآوری کلان در بستر اجرا بنشیند، باید افراد با انگیزه دست به کار شوند. معلمان را آگاه کنیم و وظایف ذاتی‌شان را مطالبه کنیم. مثل اینکه یک معلم در سال در این تغییرات ملی و جهانی چه سهمی دارد و چه نقشی را ایفا می‌کند؟ چند عنوان کتاب علمی، رمان و درسی می‌خواند؟ خیلی‌ها فکر می‌کنند اگر حقوق معلم دو برابر شود، سوادش هم دو برابر می‌شود! در صورتی که این‌طور نیست. چرا که در بین این همه معلم با حقوق یکسان، معلم‌هایی با عملکرد بسیار متفاوت وجود دارند.

بسیاری از والدین هم صرفاً دنبال نمره و پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان هستند. در صورتی که در دنیای امروز، موفقیت تنها به آی کیو (IQ) نیست، بلکه به هوش عاطفی (EQ)، هوش اجتماعی و انگیزه پیشرفت و به اصطلاح توجه به هوش‌های چندگانه است. باید پدر و مادرها را توجیه کرد تا این‌قدر از مدرسه نمره طلب نکنند. اجرای سند در گرو مواردی است که ما باید از معلمان طلب کنیم. یعنی اگر سند بهترین هم باشد، لکن معلم،

دانش‌آموز، مدیر مدرسه و خانواده‌ها وظایفشان را به‌درستی انجام ندهند، هیچ اتفاقی نمی‌افتد. من در جلساتی با برخی مدیران مدرسه‌ها در باب این مهم گفت‌وگو کردم که من مدیر و من معلم هم اشکالاتی در عملکردم وجود دارد که باید رفع شود. نباید همیشه در جناح مطالبه‌گر باشم. چرا که دانش‌آموزان هم حقوقی بر گردن ما دارند؛ اینکه معلمشان کتاب بخواند، طرح درس داشته باشد، طراحی آموزشی بداند، مکاتب یادگیری را بفهمد و بیشتر مطالعه کند و اخلاقی‌تر رفتار کند. تا وقتی همه مطالبه‌گر هستیم، هیچ اتفاقی نمی‌افتد. باید ادیبانمان را در آموزش و پرورش عوض کنیم، به‌طوری که معلمان خود را در مقابل وظایفی که دارند، بدهکار بدانند. یک‌بار من با مرحوم استاد **شعاری‌نژاد** کار داشتیم. ایشان به من گفتند معذورم، چرا که فردا کلاس دارم و باید مطالعه کنم. در حالی که ایشان قریب ۵۰ سال در درس‌های مربوطه تدریس داشتند اما هنوز هم وقت می‌گذاشتند و مطالعه می‌کردند.

به ایشان می‌گویند معلم، نه امثال من! که با کمترین آمادگی سر کلاس درس حاضر می‌شوم و بیشترین مطالبه را داریم. اینجاها ما مشکل داریم.

حشمتی: یکی از جاهایی که می‌تواند وظایف توجهی و تبیینی داشته باشد، مجله رشد معلم است. یعنی می‌تواند منبع و مرجعی برای تبیین باشد. یعنی نقش ما اشاعه است. نقش ما نشر و تبیین سند است به زبان ساده معلم. ما می‌توانیم مستندسازی کنیم و انتشار دهیم.

باقری: نکته این است که همه معلم‌ها مجله ما را نمی‌خوانند، اما با وجود این، هستند معلمانی که این‌قدر انگیزه دارند که به دنبال مطالعه باشند. خود معلم یک پای اجرای سند است. برای همین ما می‌خواهیم بخشی از سند را به‌دست بگیرد و اجرا کند و زمینه‌سازی بیشتر شود تا بقیه معلم‌ها هم به آن بیوبندند. همیشه گروهی جلودار هستند. وقتی کاری فراگیر شد، بقیه هم به آن می‌پیوندند.

تورانی: بله، همین‌طور است. مثلاً در

همین طرح بوم که مخفف «برنامه ویژه مدرسه» است، اگر همه برای اجرای همین طرح جمع شوند و در اجرای درست این کار درست، همت والا کنیم، کلی اتفاق خوب می‌افتد. اما متأسفانه در آموزش و پرورش بین مفهوم تا اجرا فاصله هست. به نظر من، برای اینکه بچه‌های ما اسلامی تربیت شوند، همین محتوای ما به‌عنوان مواد و رسانه‌های آموزشی، تا حدود زیادی کافی است. چیزی که وجود ندارد، فرایند بهینه تربیت و حسن مدیریت و اجرای آن است. یعنی مردان تحول که شجاع و جسور باشند کم داریم. مثلاً در برنامه درسی، ۹۵۰ ساعت درسی در هر سال تحصیلی برای دوره ابتدایی در نظر گرفته شده است، اما به‌طور کامل اجرا نمی‌شود. میزان ساعت درس، با توجه به میانگین جهانی، کم نیست. در حالی که در نظام آموزشی ما، از هر کلاس ده تا پانزده دقیقه کاسته و زده شده است یا با تعطیلی‌های ناهنگام پرت می‌شود.

در ستاد، بیشتر در پی نظریه‌پردازی هستیم؛ درحالی که باید داخل مدرسه‌ها برویم و با معلم‌ها و والدین و بچه‌ها هم صحبت شویم و آن‌ها را همراه کنیم. دوباره به لحاظ اهمیت تکرار می‌کنم که ما احتیاج به مردان تحول داریم که اسناد تحولی را اجرایی کنند و جسارت، شجاعت و انگیزه داشته باشند تا بتوانیم همه منابع را برانگیزیم. احتیاج به افرادی داریم که قادر باشند همه را به سوی هدف بسیج کنند. متأسفانه بهانه پول و امکانات مادی را ترجیح‌بند کلامان کرده‌ایم، در حالی که همه چیز پول نیست، چرا که بسیاری از موانع را می‌توان با اصلاح فرایندها بهبود بخشید نه با تزریق منابع!

باقری: طبق گفته شما آن مرد تحول قرار است معلمی باشد که مخاطب ماست.

تورانی: البته نه فقط معلم، بلکه مدیر و رهبر آموزشی مدرسه مسئولیتش مضاعف است. همین که معلم وظایف جاری و ذاتی خودش را به‌درستی انجام دهد، در واقع در مسیر سند قرار دارد. برای مثال، معلم ما چقدر با آمادگی در کلاس درس حاضر می‌شود؟ چقدر مطالعه می‌کند؟ چقدر



ماست و در جای خود قابل ستایش است. اما به معلم بگوییم چنانچه سر وقت به سر کلاس بیایی و درست انجام وظیفه کنی و اهل مطالعه باشی و ... تو معلم تراز سندهستی.

افراد تازه مسلمانی که نزد پیامبر عزیز اسلام (صلوات الله علیه) می رسیدند و در مورد مسلمانی می پرسیدند، ایشان می فرمودند «مسلمانی یعنی دروغ نگفتن». از امام صادق (علیه السلام) می پرسند ویژگی های اهل بهشت چیست؟ پاسخ می دهند: «روی خوش، زبان نرم، دست بخشنده و دل مهربان.» خیلی راحت آن را تعریف عملیاتی می کنند. نباید حتما در بیان مطلوب ها

در عالم ملکوت و در عرش سیر کنیم. مصداق هایی که پیشوایان ما از مسلمانی و انسان خوب به کار می برند، خیلی راحت و آسان و در دسترس اند. همین که به دانش آموز بگوییم اگر همین چیزهای کوچک را رعایت کنید، دانش آموز تراز جمهوری اسلامی هستید، خیلی از راه ها را پیموده ایم. باید طوری مصداق بیاوریم که درصد زیادی تصور کنند در حال حاضر به دانش آموز یا معلم تراز جمهوری اسلامی نزدیک شده اند و فاصله کمی تا مقصد دارند. معلمی که با این شرایط و با این حقوق و دستمزد و منزلت کار می کند و زحمت می کشد، درواقع معلم نزدیک به تراز است. نباید انتظار عجیب و غریب از معلم داشت. اگر مصداق ها را آسان تعریف کنیم و آن قدر آسمانی شان نکنیم، خیلی از معلمان خود را نزدیک به معلمان تراز جمهوری اسلامی می دانند؛ همین طور دانش آموزان و والدین. بقیه این فاصله هم به تدریج و با تلاش پر می شود. این گونه باید به آن ها امید ببخشیم. برای ترویج رفتارها و انجام کارهای مثبت باید با اشاعه معروف جلو رفت نه با نهی از منکر. باید جامعه و واقعیت های آن را دید. یاد بگیریم اول انسان باشیم، بعد مسلمان. بذر کاشته شده روی زمین مناسب محصول می دهد.

مددی: به نظر شما مدرسه در سبند تحول چگونه تعریف شده است؟ مدرسه ای که مد نظر سبند است، چه مقدار به مدرسه های موجود نزدیک

این تأثیر را دارد که آن ها منبعی دارند که بر اساس آن عمل کنند و کم کم این گفتمان سازی در مدرسه ایجاد می شود که چنین مسئله ای هم وجود دارد. همین مدرسه تراز جمهوری اسلامی که شما می فرمایید چیست؟ چه ویژگی هایی دارد؟

تورانی: در سفری که به پکن داشتم و از چند مدرسه بازدید کردم، مدیر مدرسه ای می گفت: «ما معلمان فداکار را تشویق می کنیم.» کنجکاو شدم معلم فداکار کیست؟ جواب داد: «معلمی است که سر کلاس وقت کافی می گذارد، پرتلاش است. معلمی که اگر شاگردی مریض می شود به خانه اش می رود و به او درس می دهد. معلمی که تعطیلات آخر هفته را با دانش آموزان به کوه و اردو می رود. به او می گوئیم معلم فداکار.» من دیدم چقدر فداکاری را خوب و آسان و دست یافتنی تعریف می کنند، در حالی که ما فقط معلمی را فداکار می نامیم که کلیه اش را به دانش آموزش هدیه کرده یا بخاری آتش گرفته را از کلاس خارج کرده است. حال تا کی صبر کنیم معلمی کلیه اش را بدهد یا کلاسی آتش بگیرد تا او را معلم فداکار معرفی کنیم! آن قدر مفاهیم فداکاری و گذشت را بزرگ می کنیم که هیچ کس نمی تواند حتی به آن فکر کند، چه برسد به عمل. مفاهیم همین سبند تحول را آن قدر بزرگ و دست نیافتنی بیان و تلقی می کنیم که غیرقابل دسترس می نمایند. بله، مفاهیم بلند از غایت ها و آرمان های

به بچه ها انگیزه می دهد؟ چقدر شادی و نشاط این کار را دارد؟ سبند همین را می خواهد تا معلم با حداکثر ظرفیت وجودی اش کار کند. اگر معلم های ما تا حداکثر ظرفیت وجودی شان کار کنند، به معلمان در تراز سبند جمهوری اسلامی نزدیک شده ایم. باید قابلیت ها و نه فقط مهارت های شان را بالا ببریم. مدیر و والدین نیز همین طور. محصولی که ما به عنوان مواد و رسانه های آموزشی تولید می کنیم، تا حدود زیادی محصول و محتوای علمی و درستی است که با اجرای دقیق و تدریجی آن، بهبود و تحول اتفاق می افتد. معلم اهل تحول معلمی است که وظیفه خودش را به نحو احسن انجام می دهد. ۵۰ یا ۵۵ دقیقه ای را که برایش در نظر گرفته اند، واقعا ۵۰ و ۵۵ دقیقه سر کلاس تدریس می کند. خلأ و نوآوری دارد و فداکار است. وقت برای دانش آموزان می گذارد. اول وقت سر کلاس می رود و آخر از همه از کلاس بیرون می آید.

حشمتی: یعنی جایگاه معلم خیلی بالا رفته است و از طرف دیگر، کتاب هم یکی از اجزای برنامه درسی است. این اتفاق حاصل سبند است. یعنی ما قبلاً این را نداشتیم که معلم طراح برنامه باشد. الآن هم بعضی از مدیران این نگاه را ندارند و وقتی هم از طریق رسانه های آموزش و پرورش مطرح شود، مطالبه گری ایجاد می کنند. اما وقتی این موضوع از طریق رسانه آموزش و پرورش تبیین شود،



دکتر رضا مددی

است؟ برای مثال، در سند آمده مدرسه کانون تربیتی محله است. این ادبیات را در گذشته نداشتیم. تا به حال چنین باری را به روی دوش مدرسه نگذاشته بودیم.

تورانی: من اگر مدیر مدرسه باشم و با این مفهوم و موضوع مواجه شوم که «مدرسه کانون تربیتی محله است»، این گونه تعبیر می‌کنم که اعضای مدرسه من فقط معلمان و دانش‌آموزان نیستند. همه کسانی که روی مدرسه من تأثیر می‌گذارند و از آن تأثیر می‌پذیرند، اعضای مدرسه من هستند. برای مثال، شهردار محل، ده‌دار محل، امام جماعت محل، آژانسی و یا گل‌فروش محل، شیرینی‌فروش محل، سلمانی محل، واکسی محل، راننده‌های سرویس مدرسه و همه و همه، عضو مدرسه من هستند و می‌توانند ارتباط و تعامل مثبت و گسترده‌ای با مدرسه داشته باشند. به این صورت که این افراد را در مراسم‌هایی که در مدرسه برگزار می‌شود، دعوت می‌کنم و از تک‌تکشان به خاطر خدمات سالم و خوبی که به مدرسه ارائه می‌دهند تشکر می‌کنم. در جشن‌ها و مراسم مدرسه آن‌ها را با دعوت‌نامه رسمی دعوت می‌کنم. الان ما فقط امام جماعت و شهردار و فرماندار را به مراسم دعوت می‌کنیم، در حالی که از کسبه‌های محل که مثال آن‌ها در بالا رفت، کاملاً غافلیم. به این شکل، توجه و مشارکت و کمک‌های کسبه به مدرسه بیشتر و بهتر می‌شود و معنی و قلمرو مشارکت توسعه می‌یابد. البته کمک‌ها فقط هم مادی نیستند. چرا که مدیر و رهبر مدرسه باید هم در محیط خودش اثر بگذارد و به نوعی سیاست‌گذاری کند و هم مجری سیاست باشد. لازمه آن این است که مدیر مدرسه اهل مناسبات انسانی گسترده‌ای باشد. به بهانه‌های گوناگون مراسم بگیرد و ذی‌نفعان را دعوت کند، نه اینکه با صدای دل‌خراش بلندگوی مدرسه همه محل را عاصی کند. گاه اتفاق می‌افتد مدیر مدرسه‌ای به خاطر کج‌سلیقگی و یا به بهانه امنیت و غیره حاضر نیست حیاط مدرسه را برای مراسم محرم حتی در اختیار اهالی محل بگذارد. مدرسه‌ای که نتواند یا نخواهد محوطه‌اش را در اختیار

سازنده باشد و تعاملات را گسترش دهد. **مددی:** آقای دکتر تورانی، فرمودید مدرسه باید خدمت‌رسانی کند. همین‌طور هم ظرفیت‌های محیط را شناسایی کند و آن‌ها را در اختیار تعلیم و تربیت قرار دهد. مدرسه چه خدماتی می‌تواند ارائه دهد؟

تورانی: به امکانات مدرسه بستگی دارد. برای مثال، مسجد محل یا شورا و شهرداری محل، به مناسبت‌های گوناگون برنامه‌هایی دارند. مدرسه می‌تواند در مراسم مسجد محل شرکت کند و پیش‌قدم شود و گروه سرود اعزام کند یا قاری قرآن بفرستد. یا زمانی که اهالی محل می‌خواهند برای ماه رمضان مسجد را نظافت و آماده ماه ضیافت کنند، دانش‌آموزان داوطلب می‌توانند کمک کنند. روزانه به‌نوبت، دانش‌آموزان یک کلاس به مسجد محل بروند و پشت سر امام جماعت نماز بخوانند. شهرداری می‌خواهد درختکاری کند، دانش‌آموزان را برای کمک اعزام کنیم. شیرینی‌فروشی برای بسته‌بندی شیرینی‌های شب‌های عید و مناسبت‌های شیرین مذهبی از دانش‌آموزان داوطلب و البته با رضایت والدین کمک بگیرد.

از این دست کارها و تعاملات که مدرسه را در عمل کانون تجربه‌های تربیتی کند بسیار زیادند. من تنها به چندتای آن‌ها اشاره کردم. به این صورت می‌توانیم واژه‌های سند را به تدریج و به آسانی عملیاتی کنیم.

مراسم عزاداری در روزهای تاسوعا و عاشورا یا بازی بچه‌های محل بگذارد، یا نمازخانه آن را در اختیار مردم بگذارد، چگونه می‌تواند کانون تربیتی محله باشد؟ ما عادت کرده‌ایم در مدرسه بسته باشد. الان حتی والدین هم نمی‌توانند به‌سادگی وارد حیاط مدرسه و حتی کلاس درس شوند و از نزدیک مشاهده‌گر فعال باشند. در صورتی که در بسیاری از مدرسه‌های کشورها، و شاید چندتایی در ایران، چند عدد صندلی یا نیمکت در انتهای کلاس برای والدین می‌گذارند تا سر کلاس فرزندان‌شان حضور یابند و رفتارهای آنان و معلم‌شان را از نزدیک مشاهده کنند.

باقری: ترسی که مدیران از توبیخ دارند باعث می‌شود نتوانند به این سبک عمل کنند.

شادالویی: حق هم دارند بترسند. تاسوعا و عاشورا گذشته، مسئول هیئتی که خیلی هم رابطه‌شان با مدرسه خوب بود، خواهش کردند مراسم تعزیه‌خوانی در حیاط مدرسه ما برگزار شود. من هم قبول کردم. اما از طرف حراست اداره توبیخ شدم و برایم تجربه شد که دیگر این کار را نکنم.

تورانی: حتماً مأمور حراست با کج‌سلیقگی و قدرت خودش این کار را انجام داده است. طبق سند تحول، مدیر نه‌تنها اجازه دارد این کار را انجام دهد، بلکه حتی موظف است با محله در تعامل

را آرام کنم. انگار سر خودم داد می‌زدم که به این چیزها فکر نکن. همه چیز درست می‌شه. برمی‌گرده. سعی کردم خودم را آرام کنم و به درس دادن ادامه بدهم که یک‌دفعه حیدری زیر گریه زد و از کلاس بیرون رفت. صدایی از ته کلاس گفت: «خانوم، مادرش تو کماست. می‌گن بر نمی‌گرده».

پژواک کلمات «مادر»، «کما» و «بر نمی‌گرده» در کلاس به طرز وحشتناکی به گوش رسید، رستمی پرسید: «خانم، بر نمی‌گرده یعنی چی؟» صدایی با لحن مسخره‌ای سریع جوابش را داد که: «یعنی می‌میره دیگه، خنگ!»

دنبال کسی که جواب داده بود، می‌گشتم که دوباره رستمی پرسید: «خانم، ما چرا بر نمی‌گردیم؟»

سرم گیج می‌رفت. انگار هزار نفر هم‌زمان در سرم جیغ می‌زدند. صدای گریه کسی شنیده شد. بعد صدای محکم به هم خوردن در کلاس و بعد ... بیهوش شده بودم.

دو ماه بود که هیچ تغییری نمی‌کرد. دو ماه بود که خودم را به زور این ور و آن ور می‌کشاندم. دو ماه بود که زندگی به جز مرگ چیزی برایم نداشت. دقیقاً دو روز مانده به اول مهر بود که اتفاق افتاد. اصلاً حال و حوصله کلاس و درس دادن را نداشتم. اولین سال تدریسم در آن مدرسه هم بود و هیچ شناختی از مدیر و کادر دفتر و سطح دانش‌آموزان نداشتم. ولی آن قدر ذهنم مشغول بود که اصلاً به آن چیزها فکر نمی‌کردم. روز اول، همین که از در کلاس وارد شدم، تمام نگاهم را قبرستان بلعید. زانوهایم سست شد. دلم لرزید. دستم را در جیب مانتویم قایم کردم و گوشی را در دستم فشردم؛ انگار بخوام از دور دست‌هایم را فشرده باشم. این تلفن لعنتی چرا زنگ نمی‌خورد. با خودم گفتم: باید زنگ بخوره باید تغییر کنه.

دکتر گفت: «شاید زنده نمو ...» حرفش را قطع کردم و گفتم باید، باید زنده بمونه.

باید باید. از زندگی فقط باید‌هایم را می‌فهمیدم. کیف و دفترم را روی میز گذاشتم و پشت به پنجره و قبرستان، با تحکم خاصی گفتم: «پرده‌ها رو بکشید.



رتبه اول
سومین دوره فراخوان خاطرات معلمی

کلاس رو به قبرستان

چند روز یک‌بار کسی را دفن می‌کردند. صدای شیون و زاری به کلاس ما هجوم می‌آورد و مجبور می‌شدیم پنجره‌ها را ببندیم. البته تأثیر آن چنانی هم نداشت. حیدری همچنان به بیرون خیره مانده بود که صدایش زدم:

– حیدری ...

بغل دستی‌اش بازوی حیدری را گرفت و کمی تکانش داد. حیدری بدون اینکه چیزی بگوید، فقط نگاهم کرد. گفتم: «همین دیگه، حواست نیست. آخر سر می‌گی متوجه نشدم، یاد نگرفتم. چی داره آخه اون قبرستون لعنتی!» انگار با این حرف‌ها می‌خواستم خودم

صدای جیغ بلندی به گوش رسید و دوباره سر جایم خشکم زد. ناخودآگاه از ترس چشمانم را بستم و سریع به سمت تخته برگشتم تا بچه‌ها متوجه چیزی نشوند. با عجله تخته را پاک کردم. نفسم بند آمده بود. مرگ دست از سرم بر نمی‌داشت. باید خودم را کنترل می‌کردم. نفس عمیقی کشیدم و به سمت بچه‌ها برگشتم. همه نگاهم می‌کردند، الا حیدری که گوشه پرده را کنار زده و به بیرون نگاه می‌کرد. از این حواس‌پرتی و بی‌توجهی به کلاس اعصابم بیشتر به هم ریخت. پنجره‌های کلاس ما رو به قبرستان بود. حداقل هر

همیشه باید کشیده باشه. همیشه. سرم را برگرداندم. نگاه‌های پر از کنج‌کاو بچه‌ها به من خیره شده بود. بغض کردم. بعد از دو شب نخوابیدن و در بیمارستان بودن، از پا افتاده بودم و دیگر حتی تحمل آن همه نگاه را نداشتم. دوست داشتم جایی قایم شوم، جایی امن، شبیه زیر چادر مادرم. وقتی بچه بودم و مردم نگاهم می‌کردند، خودم را درون حریم امن چادرش می‌پیچیدم. او موهایم را نوازش می‌کرد و من بعد از اینکه مطمئن می‌شدم جهان امن است، بیرون می‌آمدم. اما مادرم دو روز بود که در کما بود، در برزخ دقیقا مثل من، و از دست من هیچ کاری بر نمی‌آمد. دکتر گفت: از دست هیچ کس کاری بر نمی‌آید.

- چند روز دیگر؟

- معلوم نیست.

این ندانستن‌ها و نتوانستن‌ها حسابی به هم ریخته بود. زورم به هیچ چیز نمی‌رسید، نه زندگی و نه مرگ. دو ماه بود که از مدرسه مستقیم می‌رفتم بیمارستان و چشمم را به مادرم می‌دوختم تا کوچک‌ترین علائم تغییر را ببینم و بتوانم به زندگی برگردم. اما هیچ خبری نمی‌شد. پدر می‌گفت: «باید باهانش روبه‌رو بشیم، بدبختانه انسان به همه چیز عادت می‌کند.»

و من به بوی بیمارستان در لابه‌لای موها و مانتوهایم و به بوی مرگ در لابه‌لای سلول‌های مغزم فکر می‌کردم. اما آیا به بوی نبودن‌هایت هم عادت میکردم؟ از این فکر خودم ترسیدم که یکدفعه از صدای بلند خنده یکی از بچه‌ها هول خوردم. کتاب را محکم روی میز کوبیدم. با عصبانیت گفتم کی بود؟ بعد از چند ثانیه، رستمی دستش را بلند کرد و با ترس و خیلی آرام گفت: «من بودم خانوم»

دستش را گرفتم و به سمت دفتر کشیدمش. مقاومت می‌کرد. با عصبانیت گفتم: حالا که اخراج شدی، خندیدن یادت می‌ره. به چی می‌خندیدی؟ حرف‌های من خنده‌دار بود؟

کنترل‌م را از دست داده بودم. کم آورده بودم. انگار می‌خواستم دق دلی‌ام را از همه چیز سر رستمی خالی کنم.

جلوی اتاق دفتر دوباره پرسیدم: به چی می‌خندیدی؟

در حالی که بغض کرده بود گفتم: «خانوم، به خدا به خاطر حیدری خندیدم.»

پرسیدم: چه ربطی به حیدری داشت؟ دروغ هم که می‌گی.

اشک‌هایش روی گونه‌هایش روان شده بود. گفتم: «خانوم، خندیدم که حیدری صدای جیغ و فریادهایی که از قبرستون می‌اومد رو نشنوه و دوباره یاد مادرش نیفته!»

دستش از دستم رها شد. مرگ تمام روح کلاس ما را بلعیده بود و تنها حفاظ ما در مقابلش، یک شبکه فلزی بود که به تن پنجره جوش کرده بودند. به هیچ طریقی نمی‌توانستیم صدایش را نشنویم. فکر و خیال بچه‌ها که دست‌بردار نبود. هر دفعه با هزار سؤال بی‌جواب روبه‌رو می‌شدم، سؤال‌هایی که دو ماه بود هر روز هزار بار از خودم می‌پرسیدم و مغزم را مثل خوره خورده بود. حالا با صدای بلند وقت و بی‌وقت بچه‌ها از من می‌پرسیدند کلافه‌کننده بود. انگار زندگی می‌خواست زجر کشم کند. اما آن‌ها که نمی‌دانستند من چه حال و روزی داشتم. واقعیت انکارناپذیر و پررنگ مرگ، دقیقا وسط انتزاع‌های ریاضی جیغ می‌کشید که رستمی می‌توانست بپرسد: «خانم، مجموع زاویای یک مثلث به چه دردی می‌خوره؟»

- خانم اجازه، ۱۷۰ اگر جذر دقیق هم داشته باشه، باز ما می‌میریم! مگه نه؟

- خانم، پدرم می‌گه مرگ حقه.

- یعنی چی حقه؟

اگر ولشان می‌کردم، تا آخر زنگ همین‌طور حرف می‌زدند. صدای جیغ وحشتناکی به گوش رسید. تمام بچه‌ها و من بی‌محابا به پنجره‌ها هجوم آوردیم. تعداد زیادی آدم سیاه‌پوش به مرکزیت یک نقطه جمع شده بودند. یک نقطه عزیز که قرار بود در مختصاتی دقیق، زمین قورتش بدهد. دوباره صدای جیغ بلند شد. نه، از قبرستان نبود. صدا از حیدری بود که سرش را روی دیوار مشترک مدرسه و قبرستان گذاشته بود و جیغ می‌کشید. همه مات و مبهوت شده بودیم. کسی در سرم داد می‌زد: چرا ما بر نمی‌گردیم خانم معلم؟ بغض کرده

بودم که یکدفعه یکی از بچه‌ها به شبکه فلزی جلوی پنجره چنگ زد و با تمام توانش جیغ کشید. بعد نفر دوم، نفر سوم و یکدفعه تمام ۳۲ نفر رو به قبرستان جیغ می‌کشیدند. من هم بی‌اختیار جیغ کشیدم. انگار این تنها کاری بود که برای کمک به حیدری می‌توانستیم بکنیم. ولی ما به حیدری کمک می‌کردیم یا به خودمان؟ انگار این جیغ، اعتراضی از پنجره زندگی بود رو به مرگ.

انگار قرار بود مرگ همان جا توی کلاس خلاصمان کند. خلاص می‌شدیم؟ نمی‌دانم، مثل هزار نمی‌دانم دیگر. اما وقتی بچه‌ها مخاطب قرارم می‌دادند، وقتی انتظار جواب از من داشتند، وقتی فکر می‌کردند اگر من جذر ۷ را بلدم، حتما جواب تمام سؤال‌های جهان را بلدم. باید، باید، باید این خانم معلم کاری می‌کرد. اما چه کاری از دستم ساخته بود؟ آن دو ماه با کشیدن پرده‌ها و قبول نکردن خیلی چیزها فقط فرار کرده بودم. در آینده روشویی به خودم زل زده بودم که یاد خنده رستمی افتادم. زیر لب با خودم گفتم: خندیدن در مقابل مرگ. خنده‌ام گرفت. چیزی درونم می‌گفت باید به بچه‌ها همه چیز را بگویم. این را حق خودم و آن‌ها می‌دانستم. آن روز وارد کلاس که شدم، پرده‌ها مثل دو ماه گذشته کشیده شده بود. رفتم و پرده‌ها را کنار زدم. همه با تعجب به همدیگر نگاه می‌کردند. رو به قبرستان ایستادم و گفتم: «پدرم می‌گه باید باهانش روبه‌رو بشی. پدرم می‌گه زندگی حساب و کتاب داره، می‌گه دو تا چهار تاست. من بهش گفتم زندگی یک معادله پیچیده است. پدرم خندید و گفت معادله ساده است. به سمت کلاس و بچه‌ها برگشتم و گفتم، اونجا قسمتی از معادله زندگیه. گفتم، مادرم از دو ماه پیش تو کماست.» بغضم گرفت. نتوانستم ادامه بدهم. گریهام گرفته بود که یکی از بچه‌ها به سمتم آمد و بغلم کرد. نفر دوم، سوم و همه دورم حلقه زده بودند. اشک‌ها و گریه‌های معصومانه‌شان فضای کلاس را پر کرده بود. من آن همه چشم و دست مهربان داشتم که راحت می‌توانستند من را به زندگی برگردانند. نفس عمیقی کشیدم و بعد از دو ماه احساس آرامش کردم.

معلم
شاعر

غیر از عطش طی نکردند با ما که باران سرودیم
یا در شهادت شکفتیم، یا از شهیدان سرودیم
وقتی به پایان رسیدیم با استخوانی عطشناک
گفتند آسان گذشتیم، گفتند از نان سرودیم

خلیل عمرانی، متخلص به «پژمان دیری»، متولد ۱۳۴۳ در بندر دیر از استان بوشهر، چهره نام آشنای ادبیات آیینی، شاعری فرهیخته و معلمی فروتن است که دغدغه‌ها و عواطف خود را به شیوایی و روانی در حوزه غزل و مثنوی بیان کرده است. از بارزترین ویژگی‌های شعر او، آمیختگی با محبت اهل بیت (علیهم‌السلام) است تا آنجا که منزلش را به حسینیه شعر مبدل کرده بود و روزهای جمعه انجمن ادبی‌اش را در این حسینیه برگزار می‌کرد. به همین دلیل، تقریباً تمامی تربیت‌شدگان او از شاعران اهل بیت (علیهم‌السلام) هستند. شعر او با لطایف معنوی و ظرایف زبانی و بدایع هندی، یکی از غریب‌ترین شعرهای انقلاب است که از چشم صاحب‌نظران و تربیون‌داران دور ماند. او کارشناس ارشد و دبیر ادبیات فارسی و مدیر و کارشناس ادبی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود و بسیاری از اعضا و مربیان کانون در جای جای کشور، حضور موفق خود را در عرصه ادبیات امروز مدیون تشویق‌ها و حمایت‌های این شاعر معلم متعهدند. اردوها، جشنواره‌ها و سوگواره‌های مذهبی با حضور پرشور او در میان مربیان و کارشناسان و اعضای ادبی کانون پرورش فکری، به خاطراتی ماندگار مبدل شدند.

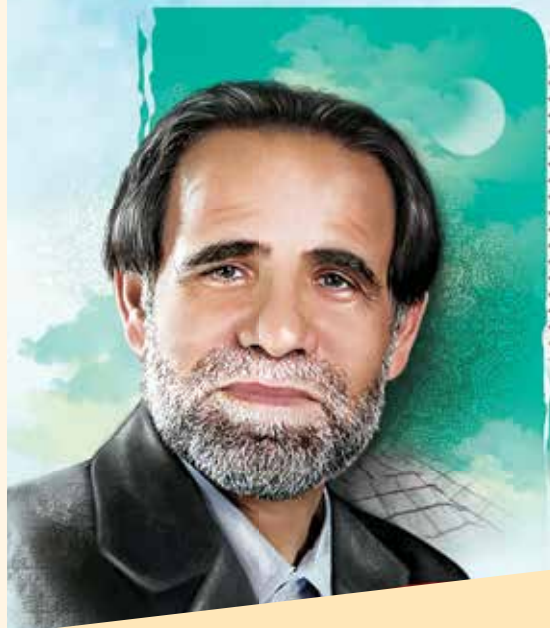
دمی ای مهربان در آتش آهم توقف کن
خلیل آوازم از آئینه مالا مال می‌آیم
کتاب عشق را بردار و برگ تازه‌ای بگشا
که من با شاهبیت عاشقی در فال می‌آیم

عمرانی در پست‌های مشاور وزیر آموزش و پرورش، مسئول آفرینش‌های ادبی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان کشور، معاون فرهنگی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان بوشهر و مدیر آموزش و پرورش استان هرمزگان فعالیت کرده و در میان دوستان شاعر خود، با **محمد جواد محبت و طباطبایی ندوشن** انس دیرینه داشته است.

خلیل عمرانی پس از یک دوره بیماری، در آذرماه ۱۳۹۱، در سن ۴۸ سالگی، در بیمارستان قلب تهران درگذشت و در زادگاهش به خاک سپرده شد. به گفته **مصطفی محدثی خراسانی**، خلیل عمرانی معلم رستگار شعر انقلاب بود و مجموعه اشعارش همان پروانه‌هایی بودند که در روز تشییع بر پیکرش اشک می‌ریختند.

از این شاعر، علاوه بر آثار چاپ شده در مطبوعات، این کتاب‌ها نیز منتشر شده‌اند: *مروارید فراموش (گزیده غزل‌ها)*، ۱۳۷۶؛ ساعت‌ها به وقت شرعی دریا (مجموعه غزل)، ۱۳۸۰؛ گزیده شعرها (مجموعه نیستان)، ۱۳۸۰.

قطعه شعر روبه‌رو از گزیده شعرهای اوست:



زنگ اول

باران که انگشت می‌کشد روی
پنجره‌ها، روزه‌ای باز می‌شود برای
تماشایت. تو می‌خندی و باران دست
می‌اندازد در گردنت و جیب‌هایت را
پر می‌کند از آوازهای خیس ... در
مدرسه باز است و دوستانت که از راه
می‌رسند، توی حیاط رنگین‌کمان
درست می‌شود و دلم گم می‌شود
در قهقهه صبحگاهی‌تان. بخند ...
همیشه بخند تا در این حال و هوا
من هم دست دراز کنم و سیبی
سرخ بچینم از باغ گونه‌هایت.

معرفی کتاب



هم قفسان سرودهٔ مژگان عباسلو

کتاب هم قفسان مجموعهٔ ۳۴ غزل از بانوی شاعر، مژگان عباسلو، است که انتشارات شهرستان ادب در قطع رقعی منتشر کرده است. غزل‌های این مجموعه در ژانر عاطفی-اجتماعی با زبان روان و کلامی تأثیرگذار، مخاطبان را مهمان حس و حال شاعر خویش می‌کنند. هم‌نشینی متناسب واژه‌ها و انتقال حس حزن در عین امیدواری و توجه به ساده‌گویی و عمیق‌اندیشی، کاربرد قافیه‌های سخت که به شگفتی مخاطب می‌انجامد و حضور حس زلال زنانه و مضمون‌های تغزلی محزون، از ویژگی‌های سروده‌های این مجموعه‌اند. در تمام غزل‌ها هم‌گرایی در بافت اشعار به چشم می‌خورد و مفاهیم و زبان و نحو و حس در ارتباط منطقی با هم قرار دارند. ایجاز و کوتاهی تعداد ابیات هر غزل از نکات مثبت این مجموعه به شمار می‌رود. دو شعر منتخب از این کتاب را با هم می‌خوانیم.

بهار آمده، تنها بهار می‌داند
که قدر یار سفر کرده، یار می‌داند
رها شده است و گرفتار، قلب من، این را
کسی که شد به غم تو دچار می‌داند
چه ها به روز من آورد شب، شب چشمت
فقط مدبر لیل و نهار می‌داند
بهار غیر شقایق گلی نخواهم چید
که داغ‌دار، غم داغ‌دار می‌داند

خاکستر من است که با دود رفته است
آتش فرو نشسته و نمرود رفته است
جز آفتاب عشق که نامش بلند باد
هر سایه‌ای که بر سر من بود رفته است
دل بسته‌ام به غم که جز او هر که دیده‌ام
یا دیر آمده است و یا زود رفته است
فکر عصای پیری خود باش باغبان
آن نوکلی که عمر تو فرسود رفته است
پاداش صبر چیست به جز خون جگر شدن؟
ای سیب سرخ، تا بررسی رود رفته است



منتخب گلستان سعدی

یکی را از حکما شنیدم که می‌گفت:
«هرگز کسی به جهل خویش اقرار
نکرده است، مگر آن کس که چون
دیگری در سخن باشد، همچنان ناتمام
گفته، سخن آغاز کند.
سخن را سر است ای خردمند و بن
میاور سخن در میان سخن
خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش
نگوید سخن تا نبیند خموش
گلستان - باب ۴

زنگ آخر گلخانه

اسم دبستان ما باغ
سرمشق امروز ما گل
این جا کلاس بهار است
هر دانش‌آموز ما گل
امروز در زنگ تفریح
من گل، تو پروانهٔ من
باید بیایی و باشی
مهمان گلخانهٔ من
سعیده اصلاحی

سربارهای قافله بستند بارها
درد و دریغ می‌چکد از انتظارها
بی‌دردها جواز جسارت گرفته‌اند
تا بشنوند زخم زبان، زخم‌دارها
آنان که فصل داغ گذشتند بی‌سراغ
از دست‌های گمشده در انفجارها
با کفش‌های شسته به خون راه می‌روند
بر حرمت غریب شقایق عذارها
هر روز ازدحام قدم‌های بی‌وضو
مست غرور می‌گذرند از مزارها
دل‌تنگم از سکوت، ولی شک نمی‌کنم
چیزی نمانده است به پایان کارها
من بوی یال می‌شنوم، بوی یک سوار
مردی که بگسلد نفس نی‌سوارها
خلیل عمرانی



گفت‌وگو با طاهره ذوعلم، مدیر دبیرستان دخترانه گلستانیان ناحیه ۲ اصفهان
به بهانه برگزاری همایش عفاف و حجاب

لباس عزت

مصدق تمام و کمال حجاب هستيد. البته در کنار دانش‌آموزان و همکاران آموزشی ما، والدین هم حضور داشتند.

← این همایش از منظر شما چه دستاوردی داشت و نظر خانواده‌های دانش‌آموزان درباره آن چه بود؟
هدف اول ما ان‌شاءالله رضایت خداوند بود. اما هر برنامه‌ای دستاوردها و نتایجی به دنبال دارد. سخنرانی‌ها و مباحثی که مطرح شد، در راستای تقویت حس اعتمادبه‌نفس

عفاف و حجاب از جمله موضوعات مهم اسلامی، اخلاقی و انسانی است که توجه به آن دوره زمانی خاصی ندارد و در همه دوران‌ها باید درباره ارزش و اهمیت آن با دختران و پسران صحبت کرد. هر قدر شناخت در این رابطه بیشتر باشد، باورپذیری و اعتقاد عملی نسبت به آن مستحکم‌تر خواهد بود. چندی قبل در دبیرستان دوره دوم متوسطه گلستانیان ناحیه ۲ اصفهان، همایشی در این باره برگزار شد که ما برای آگاهی بیشتر در خصوص این برنامه، گفت‌وگویی با طاهره ذوعلم، مدیریت این دبیرستان، انجام دادیم تا از این همایش اطلاعاتی را در اختیار شما قرار دهیم. ذوعلم با مدرک کارشناسی الهیات، ۲۷ سال در مناطق ۴ و ۱۵ تهران و مدرسه‌های تیزهوشان، مراکز پیش‌دانشگاهی و حوزه‌های ستادی آموزش و پرورش سابقه آموزشی دارد.

← هدف این برنامه از نگاه شما چه بود و چه کسانی را مخاطب خود قرار داده بودید؟

ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب و درک تأثیر آن بر سلامت روح و روان بانوان هدف بود تا بیش از پیش به ارزش و اهمیت این کار و آرامشی که از توجه به عفاف نصیب هر فرد می‌شود، توجه کنند. در همین باره، از دانش‌آموزان مدرسه‌های دیگر هم دعوت کردیم همراه با مسئولان مدرسه خودشان در برنامه شرکت کنند. خوش‌یختانه استقبال خوبی هم از برنامه شد. مخاطب خاص ما دانش‌آموزانی بودند که از پوشش چادر استفاده می‌کردند، چرا که می‌خواستیم به آنان تأکید کنیم شما

← چندی پیش همایشی با محور عفاف و حجاب در محل دبیرستان خودتان برگزار کردید. از این برنامه برای ما بیشتر بفرمایید.

عفاف و حجاب از جمله موضوعات مهمی است که جای فعالیت زیاد دارد. بعضی تصور می‌کنند حجاب تنها برای بانوان است، در حالی که در مورد آقایان و نوع پوشش و حتی نوع نگاه آن‌ها نیز در آموزه‌های دینی سفارش شده است. لذا در این ارتباط تصمیم گرفتیم همایشی برگزار کنیم و در این باره اطلاعات بیشتری را از باب یادآوری در اختیار دانش‌آموزان قرار دهیم.





مدرسه‌ها بیشتر شوند. همچنین، لازم است افرادی توانمند و خوش‌برخورد که جاذبه معنوی داشته باشند و دوره‌های لازم را دیده باشند، تحت‌نظارت آموزش‌وپرورش به مدرسه رفت‌وآمد داشته باشند و به شبهات دانش‌آموزان پاسخ دهند. میزگردهای هیئت‌های مذهبی و فرهنگی، به‌خصوص در مدرسه‌های دخترانه نیز شکل گیرد و نه‌تنها در چارچوب بخشنامه، بلکه بسیار عمیق‌تر و دقیق‌تر، کار مفید انجام شود. پیش‌نیاز همه این‌ها اعتقاد قلبی و باورهای دینی مدیریت و کادر اجرایی مدرسه است تا فعالیت‌ها تأثیرگذار باشند.

معلم گاهی می‌تواند از سایر افراد برای دانش‌آموزان اثرگذارتر باشد. به نظر شما معلم چگونه می‌تواند در این زمینه برای بچه‌ها الگوی مناسبی باشد؟

به نکته بسیار خوبی اشاره کردید. نقش معلمان در مدرسه‌ها نقشی بی‌بدیل است. الگوپذیری از این قشر بسیار مؤثر جامعه، به‌خوبی شکل می‌گیرد. اگر همکاران عزیز و دبیران گرامی، نه در کلام، بلکه در عمل، اعتمادبه‌نفس دانش‌آموزان را در قالب‌های صحیح افزایش دهند و خود نیز پوشش مناسب داشته باشند، بسیار تأثیرگذار خواهند بود. امیدوارم دختران جامعه ما کرامت خود را بشناسند، بر عزت خود را بیفزایند و بیشتر مطالعه و روح خود را تقویت کنند. البته باید فرصت‌های بحث و گفت‌وگو نیز در مدرسه‌ها فراهم شود تا شناخت افراد از این موضوع افزایش یابد و دانش‌آموز و معلم با شناخت بیشتری بحث حجاب را دنبال کنند.

نیز سخنرانی کردند. نمایشگاه کتاب هم برای دانش‌آموزان، خانواده‌ها و همکاران آموزشی برپا شده بود تا به‌منظور تکمیل دانش و اطلاعات خودشان منابع مکتوب هم در اختیار داشته باشند. رسانه‌های خبری استان هم برنامه را پوشش دادند.

شما به‌عنوان برگزارکننده این همایش خودتان چه تعریفی از عفاف و حجاب دارید؟

من معتقدم، عفاف و حجاب بانوان باید به‌گونه‌ای باشد که در وهله اول خود شخص بتواند در کمال آرامش در جامعه فعالیت کند و در وهله بعد از تیررس نگاه افراد بیمار در امان باشد. کیفیت عفاف را خود فرد بهتر از هر کسی متوجه می‌شود. جمله‌ای از استاد بزرگ اخلاق، مرحوم اسماعیل دولابی شنیده‌ام. ایشان می‌فرمود، اگر یک خانم نخواهد خودنمایی کند، نگاه به او نگاه درستی می‌شود. البته برای افراد نااهل و بیمار در این زمینه، هر نوع پوشش مناسبی هم که داشته باشید، باز هم مشکل پابرجاست. پس کیفیت و نوع حجاب را خود فرد می‌تواند تشخیص دهد و صد البته که چادر کامل‌ترین است.

چه باید کرد که بحث عفاف و حجاب به امری گذرا تبدیل نشود و در ذات افراد جامعه نهادینه شود؟

اگر فلسفه حجاب و عفاف برای فرد روشن شود، دیگر در هر شرایطی آن را حفظ می‌کند. همچنین، اگر دختران ما عزت‌نفس داشته باشند، هرگز حاضر نمی‌شوند با پوشش‌های نامناسب در جامعه حضور پیدا کنند. البته باید فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی در

و افزایش عزت‌نفس دانش‌آموزان و دیگر مخاطبان بود. ما معتقدیم، اگر مدیران ما در این‌باره خودشان عامل به مباحث باشند، به یقین به نتایج بهتر و ماندگارتری دست خواهیم یافت. والدین هم رضایت داشتند و از اینکه به این موضوع پرداخته شد تا توجه جامعه را بیشتر معطوف آن سازیم، خشنود بودند.

همایش شامل چه برنامه‌هایی بود. آیا فقط سخنرانی بود یا موارد حاشیه‌ای مانند نمایشگاه هم داشت؟

خوش‌بختانه جمعی از خیران و نیکوکاران از برنامه حمایت کردند، طوری که به تمامی دانش‌آموزان عزیز یک قواره چادر مشکی هدیه شد. جمعی از مسئولان استانی از اداره کل آموزش‌وپرورش و ریاست محترم ناحیه ۲ و معاونان ایشان و همچنین معاونت قرآن و عترت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز در برنامه حضور داشتند و ما را حمایت کردند. استادانی همچون دکتر محمد تقی ازهای از دانشگاه اصفهان





معمای ارزشیابی

← خلاصه فعالیت

برای ارزشیابی درس‌هایی که تدریس کرده‌اید، بچه‌ها را گروه‌بندی کنید و به آن‌ها فرصت مطالعه بدهید. در فاصله‌ای که آن‌ها مطالعه می‌کنند، شما جدول پرسشگری را روی تخته رسم کنید و سپس ارزیابی را آغاز کنید. این شیوه از ارزشیابی برای تمام درس‌هایی که در آن‌ها پرسش شفاهی انجام می‌شود، مناسب است.

← مقدمات اولیه فعالیت

دانش‌آموزان را گروه‌بندی کنید. (پیشنهاد: برای اینکه وقت را از دست ندهید، نفرات هر دو نیمکت را که در آن چهار دانش‌آموز قرار دارند یک گروه معرفی و شماره‌گذاری کنید. مثال: چهار نفر گروه ۱، چهار نفر بعدی گروه ۲ و ...). برای هر گروه یک سرگروه و یک سخنگو انتخاب کنید. نقش سرگروه: در مواقع تصمیم‌گیری، حرف آخر را می‌زند. نقش سخنگو: تصمیم و جواب گروه را به معلم اعلام می‌کند.

سپس از دانش‌آموزان بخواهید درس یا صفحه‌های مورد نظر را مطالعه کنند. در این فاصله، جدول را رسم کنید و خانه‌هایی را که در ادامه معرفی کرده‌ام، در جدول قرار دهید: خانه‌های سؤال ۴، خانه‌های ریسک ۱، خانه‌های ولتاژ ۲ و خانه‌های اسکلت ۳.

← چند کلمه خودمانی

چند وقتی بود دو سؤال ذهنم را به خود مشغول کرده بود: ۱. چگونه ارزشیابی را طوری انجام دهم که دانش‌آموزان را مضطرب نکند؟ ۲. با وقت‌های آزاد آخر کلاس چه کاری می‌توانم انجام دهم؟

برای یافتن پاسخ این سؤال‌ها مطالعه و تحقیق کردم و توانستم مجموعه‌ای مسابقه و بازی درون کلاسی جمع کنم. یک نمونه مسابقه را به شما تقدیم می‌کنم.

نام فعالیت: معمای خانه علم

هدف: فعال کردن دانش‌آموزان منزوی و ضعیف، پرسش و دوره درس‌ها، تقویت کارگروهی، تقویت مسئولیت‌پذیری، افزایش شور و اشتیاق دانش‌آموزان

رده سنی: پایه‌های چهارم تا نهم

ابزار: تاس، چند تکه مقوای رنگی بریده شده (برای خانه‌های ریسک)، تخته کلاسی برای رسم جدول، سؤالات از پیش آماده شده

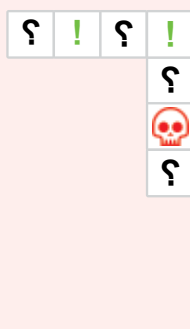
مدت اجرا: ۲۰ تا ۶۰ دقیقه

فضای اجرا: کلاس درس

از قبل جمله‌ای انگیزشی را که برای کل دانش‌آموزان معنی‌دار باشد، بنویسید. برای مثال: «اگر بخواهید کاری انجام دهید، راهش را پیدا می‌کنید و اگر نخواهید انجام دهید، بهانه‌اش را».

برای هر کدام از کلمه‌های این جمله امتیاز در نظر بگیرید و پس از پایان مسابقه، بسته به امتیاز هر گروه، کلمه‌های جمله را به آن‌ها بدهید. سپس از سخنگوها بخواهید دور هم جمع شوند و با آن کلمه‌ها جمله بسازند و آن را روی تخته برای همه دانش‌آموزان بنویسند.

مسابقه معمای علم



نحوه اجرای فعالیت

اسم گروه‌ها یا شماره آن‌ها را در کنار جدول بنویسید و جلوی نام هر گروه ۳۰ امتیاز بگذارید. سپس کارت‌های ریسک و تاس را روی میز قرار دهید و توضیح‌های زیر را به بچه‌ها بدهید و خانه‌ها را معرفی کنید: در هر دور فعالیت، برای هر گروه تاس می‌اندازم و به اندازه عدد تاس روی جدول، برای آن گروه به جلو می‌روم. بسته به اینکه روی کدام خانه‌ها قرار بگیرید، اقدام متناسب با آن را انجام می‌دهیم. وقتی از آخرین گروه پرسش کردم، دوباره نوبت گروه اول است. وقتی گروهی به آخرین خانه رسید، ۵۰ امتیاز به او تعلق می‌گیرد. گروه می‌تواند به خانه اول برگردد و مسابقه را ادامه دهد. مسابقه وقتی تمام می‌شود که معلم پایان آن را اعلام کند. برای اینکه برنده یا بازنده‌ای اعلام نکنید، می‌توانید فعالیت را این‌طور تمام کنید:

خانه ریسک: اگر گروهی با انداختن تاس معلم به این خانه وارد شد، یکی از کارت‌های ریسک برایش خوانده می‌شود.

کارت ریسک: مقوای رنگی را به هر ابعدی که می‌خواهید ببرید و روی آن جمله‌ای را با توجه به شور و نشاطی که مسابقه احتیاج دارد، بنویسید. در حدود ۱۰ تا ۱۵ کارت کافی است. این جمله می‌تواند مثال‌های زیر باشد یا هر جمله‌ای که شما بخواهید: دو بار تاس بریزید. دو بار تاس نریزید. هفت خانه به عقب بروید. به سؤال آقای/ خانم ... (معلم) جواب بدهید و ۱۰ خانه به جلو بروید. به اولین خانه ولتاژ به سمت جلو بروید. یک نوبت استراحت کنید. ۵۰ امتیاز از آقای / خانم ... (معلم) بگیرید و بین گروه‌ها پخش کنید.

بهرتر است کارت‌های ریسک را از قبل آماده کنید. نشان خانه ریسک در جدول است.

خانه سؤال: اگر گروهی به این خانه وارد شد، معلم از یکی از دانش‌آموزان گروه پرسش می‌کند. اگر جواب مثبت بود، ۱۰ امتیاز می‌گیرد و اگر جواب نداد ۵ امتیاز از امتیازهایش کم می‌شود. نشان خانه سؤال در جدول نشان داده شده است.

خانه اسکلت: اگر گروهی وارد این خانه شد، باید به اولین خانه ولتاژ به سمت عقب منتقل شود. نشان خانه اسکلت «سر اسکلت» است.

خانه ولتاژ: اگر گروهی وارد این خانه شود، هیچ اتفاقی نمی‌افتد، ولی اگر در خانه اسکلت بیفتد، به اولین خانه ولتاژ به سمت عقب منتقل می‌شود. نشان خانه ولتاژ «جریان برق» است.

سنجش، آغاز یادگیری

پاییز سال ۹۷، راهبران آموزشی استان‌ها با هدف «ارتقای سنجش یادگیری» گرد هم آمده بودند. قرار بود درباره هدف‌ها، پیامدها و سنجش گفت‌وگو کنیم. در جمع راهبرانی بودم که خودشان مدرس کارگاه‌های آموزش معلمان بوده‌اند؛ راهبرانی که علاوه بر مفاهیم حوزه سنجش، به خوبی روش‌های نو را به خدمت گرفته بودند. بنابراین، قرار نبود حجمی از اطلاعات را منتقل کنم، بلکه می‌خواستم بار دیگر برگردیم و سنجش را طور دیگری ببینیم؛ آن طور دیگری که بتواند در خدمت کیفیت یادگیری باشد. با این سؤال شروع کردم که: چه سنجشی باکیفیت است؟ چه وقت از سنجش راضی هستیم؟

بیا به عبارت دیگر، در پایان آموزش، یادگیرنده چه انجام دهد تا مطمئن شوید به هدف یادگیری رسیده‌است؟ بنابراین، اگر به‌عنوان مدرس هدف تعیین می‌کنم، همین کافی است؟ آیا به دانش آموز نشان می‌دهم چه انتظاری از او دارم؟ یا چه کاری کند تا بگویم به هدف رسیده‌است؟ برای هر طرح درس چقدر سطوح انتظار شما از دانش آموز روشن است؟ مثلاً در درس عربی، اگر دانش آموز فعل نهی را تعریف کند، کافی است؟ یا لازم است فعل نهی را در جمله تشخیص دهد؟ پاسخ به این سؤال‌ها ملاک‌های سنجش را روشن می‌کند. اما مهم‌ترین موضوعی که غالباً فراموش می‌کنیم، این است که درباره ملاک سنجش با دانش آموزان گفت‌وگو کنیم. او نمی‌داند باید چه کار کند تا در پایان تدریس به اهداف اولیه برسد.

یکی از راهبران مثال خوبی از تجربه دوران دانشجویی خود زد: «استاد ما ابتدای هر جلسه تدریس سؤال‌اتش را فهرست می‌کرد و روی تخته می‌نوشت و در طول جلسه یکی یکی به آن‌ها جواب می‌داد. به این ترتیب، هم ذهن ما با موضوع و سؤال‌ها درگیر می‌شد و هم می‌دانستیم تا پایان جلسه باید بتوانیم به این سؤال‌ها پاسخ دهیم». روش این استاد سه مزیت داشت. اول ذهن یادگیرنده را با موضوع درگیر می‌کرد، دوم یادگیرنده می‌دانست تا پایان تدریس باید به چه سطحی برسد و سوم ملاک سنجش به روشنی پیش روی مدرس و یادگیرنده قرار داشت و یادگیرنده می‌توانست درباره یادگیری خود آگاهی نسبی پیدا کند. درواقع، نوعی از بازخورد به یادگیری در اختیار یادگیرنده قرار می‌گرفت.

بازخورد مؤثر مهم‌ترین رکن سنجش است. یعنی می‌خواهیم یادگیرنده از نقاط قوت و ضعف خود آگاه شود و نیز بداند برای تقویت نقاط قوت و رفع نقاط ضعف چه باید انجام دهد. گاهی بعد از آزمون و در

نمی‌تواند بدون طراحی قبلی پیش برود. یک قاعده مهم در سنجش، «قاعده تأثیر برگشتی» است و به تأثیر ارزشیابی بر یادگیری اشاره دارد. این قاعده می‌گوید: «چیزی آموخته می‌شود که سنجیده می‌شود». درواقع، ارزشیابی مغناطیسی توجه است و مثل آهن‌ربایی عمل می‌کند که در میدان مغناطیسی خود همه عوامل را هم خط می‌کند. یعنی اگر سنجش در راستای اهداف مهم سامان پیدا کند، آن اهداف به عرصه یادگیری نیز سرایت می‌کنند. بنابراین، اگر برای من به‌عنوان معلم، هدفی مهم است، باید آن هدف را در برنامه و طرح سنجش خود پیاده کنم. حال با این سؤال مواجه می‌شویم که از کدام منبع می‌توانیم اهداف و انتظارات یادگیری را انتخاب کنیم؟

راهبران پاسخ‌های متعددی به این سؤال دادند؛ از جمله: کتاب درسی، همان چیزی که درس می‌دهیم و می‌خواهیم آزمون پایان سال را از روی آن بگیریم، راهنمای معلم و تجربه معلمی. و هم‌زمان از آنان خواستم نمونه ساده‌ای برای اهداف حوزه آموزشی خود مثال بزنند. مثلاً «دانش آموز بتواند فعل نهی را بشناسد، آن را از مضارع تشخیص بدهد و به کار ببرد». مثال‌ها نشان می‌داد راهبران به خوبی می‌توانند تعیین کنند در هر بخش از تدریس چه هدفی را دنبال می‌کنند.

اما پله بعدی سنجش، بلافاصله بعد از تصریح کردن هدف، چیست؟ از راهبران خواستم به این سؤال پاسخ دهند: چطور از سنجش خود متوجه می‌شوید دانش آموز کجای طیف هدف تعیین‌شده قرار دارد؟

برخی از جواب‌ها از این دست بود:

● بهترین نوع سنجش، آزمون عملکردی است، چون مهارت و دانش را هم‌زمان می‌سنجد؛

● سنجشی که دانش آموز را درگیر کند؛

● سنجشی که تفاوت‌های یادگیرندگان را می‌سنجد و به اندازه همه توانایی‌ها سؤال دارد؛ یعنی سؤال‌های ساده برای کم‌توان‌ها؛

● سنجشی که همه اهداف را در بر گیرد. به نظر می‌رسید هر کدام از معلمان گوشه‌ای از سنجش را به خوبی دیده‌اند. مجموع جواب‌ها می‌توانست از زاویه‌ای به سنجش مناسب بپردازد. اما در هیچ کدام از پیشنهادها پاسخ جامعی به سؤال داده نشد. ما «سنجش می‌کنیم تا کیفیت یادگیری را بهبود ببخشیم و با استفاده از سنجش بازخورد بگیریم؛ بازخوردی که به معلم و دانش آموز بگوید قدم بعدی کدام است؛ هم دانش آموز و هم معلم، هر دو باید بدانیم قدم بعدی برای بهبود یادگیری چیست».

سنجشی بهترین است که از شرایط دنیای واقعی برآمده باشد؛ در دنیای واقعی، آیا فرد به تنهایی کار را انجام می‌دهد یا گروهی از اعضای سازمان همکاری می‌کنند تا به هدف خود برسند؟ اولویت دنیای واقعی ما با محفوظات کارکنان و دانش آن‌هاست یا توانایی جست‌وجوی منابع علمی و یافتن پاسخ؟ سنجش باید از همین ویژگی‌ها تبعیت کند. یادگیرنده را در فرایند کار گروهی بسنجد و به جای دانش، بر مهارت یافتن پاسخ و کسب معرفت متمرکز شود. از طرف دیگر، سنجش خوب مثل تدریس خوب است و



نمره این آزمون متغیر است؛
سیار است، یعنی هر بار که
اشکال دانش آموز برطرف
می شود و او به اهداف درس
می رسد، نمره نهایی اش
تغییر می کند. دانش آموز
فرصت دارد تا پایان ترم
ضعف هایش را برطرف
کند و نمره ۱۴ را به ۱۸
برساند. سؤالات من هدف دار
و برای رفع اشکال هستند.
به این ترتیب، سنجش من
پایان کار نیست، بلکه آغازی
برای دانش آموزان، به ویژه
دانش آموزان متوسط و
ضعیف تر است.

کلاس نتایج را تجزیه و تحلیل می کنیم. اما
آیا دانش آموز می فهمد چه کار کند تا در
آزمون بعدی به پاسخ درست برسد؟ اگر یک
دور کل درس را روخوانی کند، در آزمون
بعدی موفق خواهد بود یا باید همه مسائل
کتاب را دوباره حل کند؟ یا خودش مسائل
جدیدی طرح کند؟ باز خورد مؤثر باید به
یادگیرنده بگوید قدم بعدی چیست و چه
باید کند. این باز خورد فقط در آزمون های
نوشتاری نیست و فعالیت ها و اهداف متعدد
را در بر دارد. اگر هنگام کار گروهی دعوا
شود، چه باز خوردی می دهیم؟ باز خوردی
که نقاط قوت گروه و نقاط ضعف را بدانند و
برای هر دو اقدام کنند.

من به عنوان مدرس دانشگاه، زیر
برگه های تکالیف دانشجویان یادداشت
می گذارم. می دانم گاهی این کار
ساعات و وقت می گیرد و برای تمام
جلسات و تمام اهدافم فرصت
نخواهم داشت این کار را انجام
دهم، ولی می توانم این کار را
برای اهداف مهم تر انجام دهم. پس
می توانم وقتم را به موضوعات اساسی
تدریس اختصاص دهم. خیلی وقت ها
کار معلم همین است که پرتکرارترین
اشتباهات را پیدا کند و به آن ها بپردازد.
با هر رویکردی که تدریس را پیش
می بریم، مهم این است که سنجش
معتبری داشته باشیم، زیرا با تفاوت های
فردی و اهداف متعدد و سطوح متعدد هر
هدف مواجهیم. بهترین روش سنجش،
ترکیبی از روش ها است که باید متناسب
با این تفاوت ها طراحی شود. اگر معلم
طرح اولیه اهداف، انتظارات و ملاک ها را
به درستی بچیند و سنجش را بر مبنای
آن طراحی کند و تنوعی از
روش های سنجش را به خدمت
گیرد، سنجش را در خدمت
کیفیت یادگیری قرار داده است.
مثال پایانی کارگاه، مثالی
شیرین از درس عربی بود؛ مثالی که
برای من و شرکت کنندگان آموزنده
بود. یکی از راهبران آموزشی گفت:
من در کلاس هایم نمره سیار
دارم و به این ترتیب نمره را در
خدمت هدف قرار داده ام. آزمون پایانی
اشکالاتم را به من و دانش آموز می گوید.



صدا دوربین معلم ۳

← معرفی فیلم «قوس الکتریکی»

کارگردان‌ها:

باقر سروش - حمید علی‌داد

قالب: مستند

مدت زمان: ۳۰ دقیقه

← معلمان و فرهیختگان گرامی! سلام!

به صفحه «دوربین، صدا، معلم» ماهنامه رشد معلم خوش آمدید. فیلم‌هایی که در این بخش معرفی می‌شوند، سه ویژگی مهم دارند: نخست اینکه این فیلم از نمونه آثار پذیرفته‌شده در جشنواره بین‌المللی فیلم رشد انتخاب شده‌اند؛ جشنواره‌ای که سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش هر ساله برگزار می‌کند. از این رو، کارشناسان آموزشی این سازمان محتوای آن‌ها را ارزیابی کرده‌اند و علاوه بر آن فیلم‌سازان و هنرمندان حرفه‌ای نیز جنبه‌های هنری آثار را تأیید کرده‌اند. دوم اینکه برخی از این فیلم‌ها آن قدر کوتاه‌اند که مدیران محترم مدرسه‌ها می‌توانند از آن‌ها برای پخش در جلسات شورای معلمان مدرسه استفاده و روی نکات مثبت و کاربردی‌شان تأکید کنند. ویژگی سوم اینکه دبیرخانه فیلم رشد آمادگی دارد در صورت درخواست مدرسه‌ها و معلمان گرامی، فیلم‌های معرفی‌شده را برای آن‌ها ارسال کند.

امیدواریم شما خوانندگان محترم این بخش از ماهنامه، جزو آن دسته از معلمان و فرهیختگان خلاق و پرانگیزه‌ای باشید که برای مدیریت بهتر کلاس و موفقیت بیشتر در تدریس، از رسانه‌ای تأثیرگذاری به نام فیلم بهره می‌برند و لحظات شاد و خاطره‌انگیزی را برای دانش‌آموزان رقم می‌زنند.

← اشاره

یکی از مهم‌ترین تصمیم‌های نوجوانان و جوانان، خاصه دانش‌آموزان، در یکی از دوره‌های سرنوشت‌ساز تحصیلی، انتخاب رشته است. این انتخاب در دوران گذر از دوره عمومی تحصیلی و ورود به دوره تحصیلی تخصصی، یعنی متوسطه دوم، صورت می‌گیرد؛ اگر این انتخاب با کمک معلمان و مشاوران متعدد و با تجربه، براساس نگرش آگاهانه و مبتنی بر قواعد علمی، روان‌شناختی و متناسب با شرایط و مقتضیات جامعه باشد و دانش‌آموز در انتخاب این مسیر متلاطم، به امور سطحی توجه نکند، به دستاورد و بازخورد مناسب شایسته‌ای در حال و آینده دست خواهد یافت.

در دنیای امروز، به دلیل گسترش روزافزون صنعت و تکنولوژی، وجود نیروی انسانی متخصص، یک نیاز اساسی و مهم در مراکز تولیدی، صنعتی و خدماتی به شمار می‌رود. آموزش‌های مهارتی در هنرستان‌های فنی و حرفه‌ای و کاردانش عوامی مهم در تربیت چنین نیروهایی هستند. این مراکز، درصددند افرادی متخصص و آگاه به فناوری روز و کارآمد را تربیت و در چرخه سازندگی کشور وارد کنند؛ نیروهای انسانی ماهر برای تصدی شغل و

فرهنگیان محترم، اولیای گرامی و متولیان ارجمند آموزش و پرورش برای تهیه فیلم‌های معرفی شده در این بخش می‌توانند به یکی از روش‌های زیر اقدام کنند:

● تماس با شماره تلفن ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۶ (گروه تولید فیلم‌های آموزشی)

● ارسال درخواست کتبی از طریق نشانی الکترونیکی goroohonari@gmail.com

(با ذکر نام، شماره تلفن، نشانی دقیق، به همراه کد پستی)

● مراجعه حضوری به نشانی «تهران، خیابان کریم‌خان زند، خیابان ایران‌شهر شمالی، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی وزارت آموزش و پرورش، طبقه دوم، اتاق ۵۰۵، گروه توسعه و تولید رسانه‌های دیداری و شنیداری»

حرفه متناسب با نیاز بازار کار. توانایی‌های مهارتی و علمی برای انجام وظایف شغلی، سه رکن را در بردارد که در طول اجرای برنامه آموزشی به دانش‌آموزان آموزش داده می‌شوند.

این سه رکن عبارت‌اند از:

۱. **مهارت‌های فنی:** این مهارت‌ها توانایی انجام کار در حد استانداردهای شغلی دستگاه متولی بخش اشتغال را همراه با رعایت نکات ایمنی و بهداشت در برمی‌گیرد؛
۲. **مهارت‌های زندگی:** این مهارت‌ها گسترش توانایی‌های فکری، مهارت‌های تصمیم‌گیری، پرورش روحیه مسئولیت‌پذیری، نظم و برنامه‌ریزی در امور فردی، اجتماعی، حرفه‌ای و همچنین فضایل اخلاقی و بینش سیاسی را در برمی‌گیرد.
۳. **مهارت‌های یادگیری:** این مهارت‌ها توانایی و مهارت لازم برای ادامه دادن یادگیری مستقل بعد از فارغ‌التحصیلی را در بردارد تا فارغ‌التحصیلان کار دانش همیشه در حوزه تخصصی خود به روز باشند.

نکته قابل توجهی که خیلی از دانش‌آموزان قبل از انتخاب رشته از آن آگاهی ندارند و همین باعث می‌شود نگاه مثبتی به رشته‌های کار دانش نداشته باشند، این است که فارغ‌التحصیلان شاخه کار دانش می‌توانند در صورت موفقیت در آزمون ورودی، در دوره‌های کاردانی پیوسته فنی و حرفه‌ای (آموزش‌دهنده‌های دولتی و دانشگاه آزاد) و دوره‌های کاردانی ناپیوسته یا پیوسته (دانشگاه جامع علمی کاربردی) به ادامه تحصیل مشغول شوند. این دانش‌آموزان همچنین می‌توانند پس از فارغ‌التحصیلی، در صورت تمایل برای شرکت در آزمون سراسری، با گذراندن دوره پیش‌دانشگاهی در یکی از دوره‌های (ریاضی، تجربی، علوم انسانی یا هنر) ادامه تحصیل دهند. فارغ‌التحصیلان دوره‌های کاردانی می‌توانند در صورت تمایل و موفقیت در آزمون‌های ورودی، در دوره‌های کارشناسی ناپیوسته و نیز در دوره‌های بالاتر تحصیل کنند.

با وجود اینکه فارغ‌التحصیلان شاخه کار دانش به دلیل کسب مهارت‌های حرفه‌ای و آشنایی با محیط واقعی کار در دوران مهارت‌آموزی و کارورزی و همچنین آموزش کارآفرینی، از توانایی مناسبی برای اشتغال در بخش‌های صنعت، خدمات هنر و کشاورزی برخوردار می‌شوند، اما واقعیت این

است که اکثر دانش‌آموزان تمایلی به انتخاب شاخه‌های کار دانش ندارند و به رشته‌های نظری گرایش بیشتری دارند.

حرفه معلمی در «قوس الکتریکی»

فیلم مستند «قوس الکتریکی» یکی از فیلم‌های کوتاه و جذابی است که به موضوع معلمی، سختی‌ها و لذت‌های آن در هنرستان‌های کار دانش می‌پردازد. خدمت در روستاها، شهرها و مناطق محروم، از جمله افتخاراتی است که در آلبوم خاطرات اکثر معلمان وجود دارد و کسانی که دیر یا زود به شهرهای پرجمعیت و با امکانات زیاد آموزشی، رفاهی و تفریحی منتقل می‌شوند، هرگز خاطرات خوش خدمت در چنین مدرسه‌ها و محیط‌هایی را فراموش نمی‌کنند.

تماشای این فیلم یک‌بار دیگر ما را در خصوص شغل یا حرفه معلمی به فکر فرو خواهد برد. تلقی ما از کار معلمی چیست؟ آیا معلمی شغل است یا حرفه؟ پاسخ معلمان به این سؤال، همه مراحل فعالیت‌های آنان را در کلاس تحت تأثیر قرار می‌دهد. کسانی که معلمی را شغل می‌انگارند، غالباً به حداقل فعالیت در امور کلاس بسنده می‌کنند، اما کسانی که معلمی را حرفه می‌دانند، سرآمدی و تعالی را سرلوحه خود قرار می‌دهند. در خاطرات معلمان بزرگ، همواره عشق و تعهد به حرفه از رموز موفقیت آنان به حساب می‌رود. این مرام اخلاقی در حرفه، از جمله مؤلفه‌های هر حرفه محسوب می‌شود. شخصیت اصلی مستند پرتره^۱ «قوس الکتریکی»، هنرآموزی گمنام در شهرستانی کوچک است که از سختی‌ها و رنج‌هایش در هنرستانی با امکانات کم سخن می‌گوید، اما فاق نگاهش در پی آرمان‌شهری انسانی است، معلمی که به کارش نه به عنوان یک شغل، که به عنوان یک حرفه مقدس می‌اندیشد و سایر مؤلفه‌های یک حرفه، از جمله ژرف‌نگری، دوراندیشی، نگرش سیستمی و تفکر انتقادی را در رفتار و گفتارش دارد؛ تفکری که اندیشمندانه است نه گله‌مندانه یا شکایت‌آمیز.

«قوس الکتریکی» چنین معلم تلاشگر و متعهدی را در گوشه‌ای از سرزمین پهناورمان ایران معرفی می‌کند؛ معلمی که بیست سال است در هنرستان کار دانش سازندگان شهر کوچک خود خدمت می‌کند و از شغلی راضی و خشنود است. او در رشته تحصیلی

«مکانیک ماشین‌ابزار» تحصیل کرده است و در هنرستان به دانش‌آموزان جوشکاری درس می‌دهد. از اینکه به شغل معلمی مشغول است، پشیمان نیست. او جزو معلم‌هایی است که از روزهای تعطیل بدش می‌آید، چرا که معتقد است این تعطیلی‌ها به ضرر جامعه هستند.

به راستی، دغدغه‌های معلم، در هر دوره‌ای که مشغول به خدمت باشد، چیست؛ علم و دانش؟ آب و نان؟ مسکن و ماشین؟ مسافرت؟ تعطیلات؟

داشتن هر یک از این دغدغه‌ها، برای کسی که در شغل معلمی مشغول است، طبیعی است و دور از ذهن نیست. اما در «قوس الکتریکی» دغدغه‌های معلمی که هنرآموزی را حرفه می‌داند نه شغل؛ از این قبیل دغدغه‌ها فاصله دارد. او به چیزهای مهم‌تری می‌اندیشد. حرفه‌اش را رسانی بزرگ می‌داند و معتقد است هنرستان‌های کار دانش باید با صنعت ارتباط داشته باشند و برای برقراری این ارتباط، به کار، تفکر و پژوهش نیاز است. مسیری که سال‌هاست دنبال می‌کند و به نتایج خوبی هم دست یافته است. صراحت، صداقت و صمیمیتی که در این مستند پرتره موج می‌زند، لحظاتی دل‌نشین و ماندگار را برای تماشاچیان رقم می‌زند.

فیلم تأمل‌برانگیز «قوس الکتریکی» به کارگردانی باقر سروش و حمید علی‌داد تولید شده و در چهل و نهمین جشنواره بین‌المللی فیلم رشد، با اکثریت آراء هیئت انتخاب برای ورود به بخش مسابقه پذیرفته شده است.

در این فیلم علاوه بر صحبت‌ها و درد دل‌های یک معلم متعهد و متخصص که در تمام دوران خدمتش کوشیده است ضمن رعایت اخلاق حرفه‌ای، راه‌های کسب و کار را نیز به دانش‌آموزانش بیاموزد، صحبت‌های دانش‌آموزان مهارت‌آموز و دانش‌آموزانی که علاقه‌ای به رشته‌های کار دانش ندارند را نیز می‌شنویم.

پی‌نوشت

۱. مستند پرتره زیرشاخه سینمای مستند قرار می‌گیرد که فیلم‌هایی درباره چهره‌های سرشناس یا غیر سرشناس در حوزه‌های گوناگون اختصاص دارد؛ چهره‌های تاریخی، علمی، هنری، سیاسی، فرهنگی، ورزشی و ... این نوع مستند در مستندسازی اهمیت ویژه‌ای دارد و از جمله ویژگی‌های شاخص آن می‌توان به شناخت بصری مردم اشاره کرد. مستند پرتره آن قدر مخاطب را به لایه‌های درونی یک شخصیت نزدیک می‌کند که حس هم‌ذات‌پنداری با شخصیت مورد نظر برقرار می‌شود.

آب نامرئی

دو هفته‌ای از شروع بحث آب مجازی در کلاس‌مان گذشته بود. سؤال آقای معلم سخت درگیرمان کرده بود: «روزانه چقدر آب مصرف می‌کنیم؟» حالا دنبال ردپای آب بودیم؛ در کیف مدرسه، دفتر و کتاب‌ها، غذاها و در همه چیز! ردپای آب همه‌جا بود. برای شروع فعالیت گروه‌مان پیش آقای معلم رفتیم تا راهنمایی‌مان کند از کجا شروع کنیم چطور پیش برویم. مرتضی توضیح داد چقدر تلاش کردیم تا با همه، حتی مادر بزرگ و پدر بزرگ‌هایمان، از آب مجازی صحبت کنیم. بعد گفت: «آقا، ما داریم سعی می‌کنیم ردپای آب را پیدا کنیم و آن را کمتر کنیم. اما خیلی سخت‌تر از آن است که به نظر می‌آمد. چون انگار باید جور دیگری زندگی کرد! مثلاً رگورددار آب مجازی در جدول شما، با اختلاف زیاد، گاو بود که در ذهن همه بچه‌ها ماند.

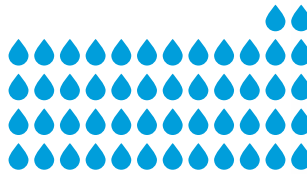
اما اتفاقاً پرورش گاو روزبه‌روز دارد بیشتر می‌شود، چون مشتری دارد و سودآور است. ما فکر کردیم تا وقتی که مشتری باشد نمی‌شود مثلاً به بابای حسن بگوییم گاو کمتری پرورش بدهد. پس چیزی که باید تغییر کند، اینجا در روستای ما و در ذهن بابای حسن نیست! پس ما نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم؟! آقای معلم چند لحظه‌ای سکوت کرد و بعد پیشنهاد داد به‌عنوان مهمان به کلاس یکی از دوستانش، آقای کریمی، که در مدرسه شهر معلم درس «انسان و محیط زیست» است، برویم. آقای معلم معتقد بود جواب بسیاری از سؤالاتمان را در گفت‌وگو با بچه‌های این کلاس می‌گیریم. هفته بعد، گروه ردپای آب مدرسه روستای ما و آقای معلم راهی کلاس شهری پایه یازدهم شدیم. در لحظه ورود به کلاس به‌قدری ترسیده بودیم که نفس همه‌مان بند آمده بود. صورت من داغ کرده بود و مطمئن بودم کاملاً سرخ شده است. آقای کریمی استقبال گرمی از ما کرد و بعد رو به بچه‌ها گفت: «در درس قبلی‌مان، در مورد آب مصرف‌شده در فرایند تولید محصولات،

که به آن می‌گوییم آب مجازی، یاد گرفتیم. قرار بود در این یک هفته کمی کنجکاوانه‌تر به سبک زندگی‌مان نگاه کنیم و ردپای آب را در فعالیت‌ها و مواد مصرفی روزانه ببینیم و به آن فکر کنیم. این دوستان که چند سالی هم از شما کوچک‌ترند، امروز مهمان ما هستند. سبک زندگی و اطلاعاتشان در این مورد ارزش شنیدن و یادگرفتن را دارد!»

معلم ما هم ادامه داد: «در کلاسی که در یک روستای زیبا در ۲۵ کیلومتری شما قرار دارد، در مورد مفهوم آب مجازی با دانش‌آموزانم صحبت کردم. بخش مهمی از مصرف روزانه ما غذاست و هسته اصلی تولید، درواقع روستایی‌های زحمت‌کش هستند. پس من جدول آب مجازی مربوط به محصولات کشاورزی را برای کلاس انتخاب کردم. اما هوش و علاقه بچه‌ها بحث را بیشتر از یک تعریف ساده پیش برد! امروز ما اینجا هستیم تا بچه‌ها از دغدغه‌ها و سؤالاتشان با شما صحبت کنند». آقا معلم رو به من کرد و گفت: «بسم‌الله، خودتان را معرفی کنید و برای بچه‌ها توضیح دهید سؤال اصلی شما چیست؟»

تعریف‌های آقای معلم و آقای کریمی قوت قلبی برایمان شده بود. جرئت کردم سرم را بالا بیاورم. با کمی مکث و من‌من شروع کردم: «من و علی و مرتضی تصمیم گرفتیم یک گروه به اسم ردپای آب مدرسه تشکیل بدهیم. از روزی که آقای معلم آب مجازی را به ما یاد داد، تقریباً هرروز در موردش حرف می‌زنیم. جدول آب مجازی نشان می‌داد گاو یکی از پرمصرف‌ترین‌هاست. اما چطور می‌توان ردپای آب را مثلاً در این مورد کم کرد؟ آقا معلم می‌گوید تا زمانی که تقاضا باشد، حتماً در روستا هم گاو بیشتری پرورش پیدا می‌کند!» یکی از بچه‌های کلاس دست بلند کرد و گفت: «تفاقی این مطلبی است که ذهن من و دوستانم را هم درگیر کرده بود. وقتی به غذاهايمان نگاه کردیم و با مادر و پدرها صحبت کردیم، دیدیم چقدر مصرف گوشت

آب مجازی



= ۲۵۰۰

لیتر آب برای یک پیراهن
(۳۰۰ گرمی)

– «بچه‌ها، گل پنبه یکی از پرکاربردترین مواد در صنعت پوشاک است، جالب است بدانید ماده اولیه ۹۰ درصد از کارخانه‌های نساجی در دنیا گل پنبه است و ۴۰ درصد از پوشاک دنیا از همین نخ پنبه تولید می‌شود.

مشکل اینجاست که گل پنبه گیاه بسیار پرآبی است. همان‌طور که در شکل می‌بینید، برای تولید یک عدد شلوار جین یک کیلوگرم گل پنبه نیاز است و این یک کیلو گل پنبه، حدود ۱۰۰۰۰ لیتر آب مصرف می‌کند.

باید بدانید هر انسان بالغ ۱۰ سال طول می‌کشد تا ۱۰۰۰۰ لیتر آب را بنوشد. یا مثلاً اگر بدانید برای تولید یک پیراهن نخی حدود ۲۵۰۰ لیتر آب استفاده می‌شود که برای نوشیدن ۹۰۰ روز یک انسان کافی است، می‌توانید با یک‌ضرب ساده بگویید فقط داخل کمد پیراهن‌هایتان چند لیتر آب دارید؟!»

متوجه نشدم چرا هیچ‌کدام از بچه‌های کلاس جواب سؤال آقای کریمی را ندادند. انگار همه کلاس از تعجب خشک‌شده بودند. پس من دستم را بلند کردم. آقا اجازه، ما دو دست پیراهن داریم که یکی برای مهمانی و یکی برای مدرسه است. پس می‌شود ۵۰۰۰۰ لیتر. ولی بیشتر وقت‌ها این پیراهن‌ها مال برادر بزرگ‌تر من است که برایش کوچیک شده است. راستش را بخواهید قبلاً دوست نداشتیم این را بگوییم، ولی حالا به خودمان افتخار می‌کنیم که به اندازه ۱۸۰۰ روز آب خوردن یه آدم، آب مصرف نکرده‌ایم!»

قرمز از گذشته تا به حال بیشتر شده و به این فکر کردیم که این میزان مصرف گوشت، بر اساس نیاز واقعی بدن ماست یا صرفاً عادت کرده‌ایم غذای هرروزمان گوشت داشته باشد؟!»

آقای کریمی که حالا انگار از داغ شدن بحث ما انرژی بیشتری گرفته بود، گفت: «یا شاید بهتر است بگوییم یک تغییر ناگهانه در سبک زندگی اتفاق افتاده است! شاید راه‌حل عملی در مورد صرفه‌جویی در آب مجازی، نگاهی دوباره به سبک زندگی مان باشد!»

آقا معلم گفت: «نه مصرف کمتر. تغییر در سبک زندگی یعنی آگاهانه خرید و مصرف کنیم. یعنی به سبد غذایی مان نگاه کنیم و ببینیم آیا در مصرف تمام مواد تعادل داریم؟»

علی که تا الان ساکت بود، دستش را بلند کرد و گفت: «آقا، در مورد همین گاو خودمان، فقط گوشتش نیست، ظاهراً پوستش هم خیلی خواهان دارد (کلاس پر شد از صدای خنده). این هم به تغییر سبک زندگی مردم نسبت به گذشته ربط دارد؟» آقای کریمی رو به علی گفت: «درست اشاره کردی پسر. نه تنها تغییر در عادت‌های غذایی باعث شده است گوشت بیشتری استفاده شود، بلکه رونق گرفتن صنعت چرم، تشویقی برای پرورش بیشتر شده است.

متأسفانه یکی از صنایعی که ردپای آب در آن بسیار پررنگ است، صنعت مد و پوشاک است.»

آقای کریمی نمایشگر کلاس را روشن کرد و شکلی روی پرده کلاس انداخت.



آقای کریمی گفت: «مسعود چیزی می‌خواستی بگویی؟»

– «بله. ردپای آب در مدرسه‌مان هم می‌تواند با چند راهکار ساده کمتر شود! مثلاً کاغذ کمتری مصرف کنیم. خیلی از اطلاعاتی که ما به‌کار می‌بریم می‌تواند حذف شود. می‌توان از وبلاگ و فضای مجازی به‌جای آن‌ها استفاده کرد. یا مثلاً در همهٔ مناسبت‌ها کلی لیوان یک‌بارمصرف و پلاستیک استفاده می‌شود. هم آب مجازی دارد و هم زباله‌ای تولید می‌شود که برای طبیعت دردسری اساسی است. اگر بازیافت هم شود، باز کلی آب مصرف می‌شود. به‌جای آن می‌توان گفت همه لیوان مخصوص خودشان را از خانه بیاورند. درست است که آن‌ها باید شسته شود؛ اما بعد از چند بار استفاده. در ضمن، می‌توان با آب خیلی کمی لیوان را شست. حتی ما پسرا نشویم هم طوری مان نمی‌شود.» صدای خنده‌ها کلاس و زنگ تفریح با هم به صدا درآمدند.

داستانک آب مجازی رشد معلم تمام شد، اما دغدغهٔ آن برای رشد معلم تمام‌شدنی است. امید داریم که این داستان در همهٔ کلاس‌های ما آغاز شود و ادامه‌دار باشد. بسیار علاقه‌مندیم از جریان آب مجازی در کلاس‌ها و مدرسه‌های شما بشنویم. اگر دوست دارید آب مجازی مدرسه‌تان را حساب کنید یا راهکاری بومی برای کاهش آن دارید، گروه محیط‌زیست مجله، در کنار این مسئولیت‌پذیری شما خواهد بود و در ترویج راهکارهای شما خواهد کوشید.

مطالب حاشیه صفحه‌ها:

۱. مقاله‌ای که معلم سر کلاس اشاره کرد: کیانی، غلامحسین. بررسی وضعیت تجارت داخلی و بین‌المللی آب مجازی در ایران. مجلهٔ علوم آب‌و‌خاک ۱۳۹۷؛ ۲۲ (۱): ۱۱۵ – ۱۲۵.

۲. آمار و اعداد برگرفته از پایگاه اینترنتی: <http://globalactionplan.ie>

۳. اگر دوست دارید با گروه محیط‌زیست رشد معلم در ارتباط باشید، از این طریق مشتاقانه منتظر خواندن نامه‌هایتان هستیم: Roshdmoalem.env@gmail.com

۴. با این لینک می‌توانید ببینید هر کشور چقدر واردات و صادرات آب دارد؟ <http://www.waterfootprintassessmenttool.org/national-explorer/>



حل معضل کم‌آبی مناطق خشک مطرح شده است. یعنی کشورها و مناطق پر آب باید کالاهای با آبربری زیاد را تولید و به کشورها و مناطقی که کم‌آب صادر کنند، ولی نکتهٔ مرتضی کاملاً درست است و البته حواستان هم باشد که بالاخره بازهم دارید آب این کرهٔ خاکی را هدر می‌دهید. اتفاقاً دیروز مقالهٔ جالب و البته تأمل‌برانگیزی در مورد تجارت آب در استان‌های کشورمان دیدم که همراه آورده‌ام. بخشی از نتایج آن را برایتان می‌خوانم:

در سال ۱۳۸۵ (به‌عنوان یک سال آبی نرمال)، حدود ۱۸۶۶۶ میلیون مترمکعب آب مجازی از طریق مبادلهٔ محصولات کشاورزی بین استان‌های کشور جابه‌جا شده است. استان فارس بزرگ‌ترین صادرکننده و استان تهران بزرگ‌ترین واردکنندهٔ آب مجازی بودند. استان‌های کرمان، هرمزگان و سمنان که جزو استان‌های خشک کشور هستند، صادرکنندهٔ آب مجازی به سایر استان‌ها و خارج کشور و در مقابل استان‌های پرباران، گیلان، چهارمحال و بختیاری، لرستان، کردستان، آذربایجان غربی و کهگیلویه و بویراحمد و کرمانشاه واردکنندهٔ آب مجازی بوده‌اند.

پس به نظر می‌رسد در کشور ما امکان مدیریت بهتر منابع آب از طریق الگوی تجارت آب مجازی وجود دارد. اما برای اینکه به مدیریت در سطح کلان کشوری فکر کنید، لازم است نگاهی به سبک زندگی خودمان داشته باشیم و الگوی مصرف را متناسب با محتوای آب مجازی اصلاح کنیم.»

آقای کریمی به بچه‌های کلاسش گفت: «این گوشه‌ای از درس‌هایی است که باید یاد بگیریم. اتفاقاً این بازگشت به چرخهٔ مصرف، یکی از راهکارهای ابتکاری است که در کشورهای پیشرفته هم برای کاهش مصرف‌گرایی مورد توجه قرار گرفته.» بعد هم ادامه داد: «وقتی داریم فقط با هدف تنظیم رنگ لباسمان کیف و کفشی می‌خریم که شاید سالی یکی دو بار بیشتر آن را استفاده نکنیم، ردپای آب را می‌بینیم؟! وقتی پاساژگردی و خریدهای غیرضروری را به‌عنوان تفریح هفتگی انتخاب کردیم، برایمان اهمیتی دارد که برای تولید این محصولات چرمی، مثلاً باید دام‌هایی با تعداد بیشتری از نیاز ضروری‌مان پرورش بدهیم؟! یا چقدر دیگر گل پنبه باید کاشته شود؟ آن‌ها هم در کشوری که از نظر اقلیمی نیمه‌خشک است و کمبود آب بحثی بسیار جدی برای آن محسوب می‌شود!»

صدایی از ته کلاس گفت: «خب، پس بهتر نیست کلاً کیف، کفش و لباس را از خارج بیاوریم؟»

مرتضی دستش را بلند کرد و از آقای کریمی اجازه خواست تا نظرش را بگوید: «به قول آقا معلم ما، برای تصمیم‌گیری، هیچ موقع نباید فقط از یک جنبه به موضوع نگاه کنید! باید همیشه همهٔ عوامل تأثیرگذار را بررسی و تحلیل و بعد نتیجه‌گیری کنید.»

آقای معلم لیخند توأم با رضایت زد و گفت: «بهتر است بدانید، دارید به مفهوم تجارت آب مجازی اشاره می‌کنید. اتفاقاً تجارت آب مجازی به‌عنوان یک روش برای

بار سنگین سنجش سلامت

راهکار

این طرح، در واقع با درصد بالایی، موازی طرحی است که سال‌هاست در مراکز بهداشت و خانه‌های بهداشت اقصا نقاط کشور در حال اجراست. هر نوزادی که متولد می‌شود، باید در یکی از مراکز یا خانه‌های بهداشت پرونده سلامت تشکیل دهد. بنابراین، اکثر کودکان آماده ورود به دبستان، یک پرونده سلامت دارند که جزئیات سلامت جسمی و ذهنی کودک در آن ثبت شده است. این پرونده حاوی این مطلب است که کدام کودک در بدو ورود به دبستان، نیازمند آموزش و تربیت خاص خواهد بود. بنابراین، می‌توان با افزودن یکی دو شاخص دیگر به شاخص‌های ارزیابی موجود در پرونده سلامت کودکان در مراکز بهداشتی، وظیفه طرح سنجش آمادگی ورود به دبستان آموزش و پرورش را به مراکز و خانه‌های بهداشت منتقل کرد و برای همیشه این وظیفه سنگین و هزینه‌بر را از دوش وزارت آموزش و پرورش برداشت.

مزایای حذف طرح سنجش آمادگی ورود به دبستان

۱. کاهش هدررفت فرصت اولیا و مجریان طرح؛
۲. خارج شدن اجرای طرح از حالت ضرب‌الاجلی اضطراب‌انگیز و تبدیل آن به حالت تدریجی؛
۳. صرف هزینه‌های این طرح به‌اموری که آموزش و پرورش برای انجام آن‌ها با محدودیت مالی مواجه است.

طرح «سنجش آمادگی ورود به کلاس اول ابتدایی» سال‌هاست برای ارزیابی جسمانی و ذهنی نوآموزان اجرا می‌شود. اجرای این طرح در بازه زمانی محدود، استرس و نگرانی والدین را که به‌طور مسلم درگیر مشکلات ثبت‌نام فرزندان‌شان هستند، بیشتر می‌کند.

مزایای طرح

هدف این طرح، تشخیص و جدا کردن نوآموزان دارای مشکلات جسمی و ذهنی و راهنمایی آن‌ها به مراکز آموزشی خاص است که بی‌تردید در درازمدت، نوآموزان، خانواده‌ها و جامعه از نتایج این تعلیم و تربیت خاص بهره خواهند برد.

معایب طرح

- تحمیل هزینه‌ای گزاف به دولت و والدین؛
- از دست رفتن فرصت‌های بسیار در مدت اجرای طرح.

هزینه‌های طرح

این طرح، با توجه به گستردگی جغرافیایی، مستلزم همکاری عوامل اجرایی متعدد در تخصص‌های گوناگون است. بنابراین، هر ساله، در صورت نیاز باید بازبینی شود. در هر پایگاه سنجش، حضور حداقل چهار نفر به علاوه یک پزشک ضرورت دارد و پایگاه‌های بدون پزشک، والدین را به مرکز بهداشتی و درمانی ارجاع می‌دهند. در چنین حالتی، اولیا در عمل مجبورند فرصتی را نیز برای مراجعه به آن مراکز صرف کنند. با توجه به گستردگی جمعیت تحت پوشش، می‌توان گفت هر سال درصد بالایی از کل جمعیت کشور درگیر این طرح می‌شوند. در کشور ما، کم نیستند روستاهای کوچک یا دورافتاده‌ای که از وجود پایگاه سلامت بی‌بهره‌اند. آموزش و پرورش باید برای این‌گونه روستاها نیز برنامه‌ریزی کند. هر چند برای اجرای طرح مبالغی از والدین دریافت می‌شود، اما به‌نظر نمی‌رسد این مبلغ، با توجه به تعداد عوامل اجرایی، برای هزینه‌های صرف شده کافی باشد. این در حالی است که به‌نظر می‌رسد خدمات ارائه شده نیز متناسب با مبلغ دریافتی از والدین نیست.



تلاش برای تربیت در عصر دیجیتال

کوچک و قابل حمل، از جمله مهم‌ترین دستاوردهای دیجیتالی شدن بود. اگر در دنیای ماقبل دیجیتال که به آن دوره «آنالوگ» می‌گفتند، برای ذخیره‌سازی اطلاعات به حجم زیادی کاغذ یا نگاتیو نیاز داشتیم، در دنیای دیجیتال هزاران هزار محتوای رسانه‌ای در نوک سوزنی جای می‌گیرد. گویی با رونق فناوری دیجیتال، محدودیت‌های فیزیکی کمتر و کمتر شده‌اند تا جایی که سهولت ثبت، نگهداری و انتقال اطلاعات، به‌خصوص صوت، تصویر و فیلم، به «انفجار اطلاعات» منجر شده و اطلاعات ذخیره‌شده در حافظه‌های دیجیتالی، از طریق شبکه‌های دیجیتالی، در دسترس همه قرار گرفته است.

طبیعی است اولین تغییراتی که در مواجهه با دنیای دیجیتال برای «مغز» اتفاق می‌افتد، ناشی از تجربه‌ی دنیایی غیرفیزیکی است؛ دنیایی که در آن از ماهیت آنالوگ پدیده‌های طبیعی خبری نیست، محدودیت منابع ندارد و همه‌چیز فارغ از نظم و ترتیب سنتی خود در دسترس قرار دارد. مثلاً در دنیای دیجیتال، برای رفتن از صفحه پنجم به صفحه هشتم یک کتاب، به گذر کردن از صفحات ششم و هفتم نیاز نیست. برای رفتن به دقیقه بیستم یک فیلم، نیازی به عبور از نوزده دقیقه ابتدایی آن نیست. برای برقراری ارتباط با یک مقام مسئول، نیازی به طی کردن مراتب اداری مرسوم از حراست و دبیرخانه تا ریاست دفتر و منشی نیست. در دنیای دیجیتال، با یک کلیک ساده، به هر صفحه‌ای که بخواهیم، به هر دقیقه‌ای که بخواهیم و به هر شخصی که بخواهیم، به‌طور مستقیم دسترسی داریم.

پس به‌موازات آنکه در دنیای دیجیتال نظام سلسله مراتبی آنالوگ کم‌رنگ‌تر

بعد از جنگ جهانی دوم، تحولات فناوری رسانه در جهان در جهت گسترش رسانه‌های تصویری و کانال‌های تلویزیونی حرکت کرده است؛ تا جایی که امروزه شاهد «غلبه تصویر بر متن» در تمامی ابزارهای رسانه‌ای و هجوم تصویرها به ساحت‌های گوناگون زندگی انسان هستیم. حتی روزنامه‌ها هم که رسانه‌ای سنتی محسوب می‌شوند، نسبت به چند دهه قبل، از تصویرهای بیشتر و بزرگ‌تری استفاده می‌کنند. پیامد این تغییر، اندیشمندان متعددی درباره تبعات «تصویری شدن» و «تلویزیونی شدن» ذهن کاربران رسانه‌ها و به‌طور خاص کودکان و نوجوانان هشدار داده‌اند. در نوبت قبل با برخی آرای مارشال مک لوهان^۱ (۱۹۸۰ - ۱۹۱۱) و نیل پستمن^۲ (۲۰۰۳ - ۱۹۳۱) در این زمینه آشنا شدیم.

حالا کاملاً پذیرفته شده است که «مغز» انسان به‌عنوان مرکز مدیریت و فرماندهی افکار و رفتار، تحت‌تأثیر تحریکاتی عصبی که در هنگام مواجهه با رسانه‌ها رخ می‌دهد، تغییر شکل می‌دهد و متناسب با نیازها و شرایط رسانه‌ها، خودش را سازمان‌دهی می‌کند. اگر مصرف رسانه‌ای ما تغییر کند، کاملاً طبیعی خواهد بود که عملکرد مغز و شیوه‌های تفکری‌مان هم دستخوش تغییر شوند.

دیجیتالی شدن

در آخرین دهه قرن بیستم، «انقلاب اطلاعات» که با موفقیت بشر در دیجیتالی کردن اطلاعات و ارتباطات آغاز شد، با سرعتی باورنکردنی، ابزارهای رسانه‌ای را دستخوش تغییرات بنیادی کرد. کوچک شدن ابزارهای رسانه‌ای، هم‌زمان با هم‌گرایی نیازهای مختلف و تجمیع کارکردهای رسانه‌ای در ابزارهای



در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که رسانه‌های فراگیر و نوین، دیگر نه یکی از عوامل اثرگذار بر تربیت فرزندان، که به‌نوعی مهم‌ترین عامل تربیتی - خارج از اراده خانواده‌ها و نهادهای تربیتی - هستند.

وقتی از آثار تربیتی رسانه‌ها بر نسل جوان غافلیم، بیهوده است اگر به‌عنوان یک معلم و مربی، به فکر هدایت و تربیت آنان باشیم. پس همه ما باید تلاش کنیم ابعاد اثرگذاری رسانه‌ها بر زوایای مختلف رشد و تربیت کودک و نوجوان را بشناسیم و برای مدیریت همه‌جانبه آن آماده بشویم. در یادداشت‌های قبلی به آثار استفاده از ابزارهای رسانه‌ای بر جسم و مغز کودکان و نوجوانان پرداختیم. در این نوبت به سراغ آثار رسانه‌های دیجیتال بر مغز می‌رویم.



شده، در مغز دیجیتالی شده نیز طبقه‌بندی اطلاعات و سلسله‌مراتب ارتباطات معنای سنتی خود را از دست می‌دهد. بی‌دلیل نیست که کودکان و نوجوانان دیجیتالی شده، هرچقدر هم تلاش کنند، نمی‌توانند برای بسیاری از آداب و رسوم رفتاری و اجتماعی معنایی دلپذیر بیابند. بنیاد اکثر این هنجارهای سنتی بر الزامات رشد طبیعی انسان در دنیای واقعی گذاشته شده و محدودیت‌های فیزیکی بشر در طول قرن‌ها آن‌ها را شکل داده است: احترام به بزرگ‌تر، ارزشمندی کار و تلاش، مراقبت از دارایی‌های ملموس و ناملموس، تعلق به آب‌وخاک، صیانت از حریم خصوصی و ده‌ها ارزش دیگر که در جوامع آنالوگ بدیهی انگاشته می‌شدند امروز باید برای نسل دیجیتال^۴ بازتعریف و اثبات شوند. چنان‌که معنای واقعی «رنج» و «درد» و جایگاه آن در تداوم زندگی بشر به نسلی که با انبوهی از تصاویرهای غیرواقعی و امکانات غیرمحدود و دیجیتالی پرورش یافته است، کار سختی است. حالا مربیان و والدین باید برای آشنا کردن بچه‌ها با دنیای واقعی و جلب توجه آن‌ها به قواعد و منطق زندگی خاکی، زمان بیشتری اختصاص دهند.

گوگلی شدن

همراه داشتن دائمی تلفن‌های هوشمند و اتصال همیشگی به شبکه، کم‌کم عادت‌های ذهنی و رفتاری جدیدی را در مورد اطلاعات، حافظه و مطالعه شکل داده است. شاید در مقایسه‌ای ظاهری، اتصال به اینترنت و دسترسی بی‌پایان به منابع علمی آن، به‌جای در اختیار داشتن فقط چند جلد کتاب، بسیار مطلوب و مفید به نظر برسد و یادگیری اکتشافی و مسئله‌محور را تسهیل کند، اما پژوهش‌های علمی نتایج دیگری را نشان می‌دهند.

نویسنده و محقق آمریکایی، **نیکلاس کار**^۵ در آخرین کتاب خود «کم‌عمق‌ها: اینترنت با مغز ما چه می‌کند؟»^۶ (۲۰۱۰) به تشریح آزمایش‌های مختلفی می‌پردازد که برای پی بردن به اثرات استفاده از اینترنت

دانش‌آموزان به تدریج توانایی حفظ کردن از طریق خواندن یا شنیدن را از دست داده است و عطش شدیدی به جست‌وجو دارد. پس فقط با سوق دادن او به سمت کشف کردن آگاهانه، هدفمند و در چارچوب قواعد علمی، می‌توان حضور روحی و جسمی‌اش در کلاس را تضمین کرد. دنیای متفاوت، معلم‌های متفاوتی هم می‌خواهد. توصیه نیکلاس کار در انتهای کتابش برای ما این است: «شاید خیلی سخت بتوان در برابر فریبندگی و جذابیت فناوری مقاومت کرد و مزایای سرعت و کارایی بالای عصر اطلاعات را نادیده گرفت، اما امیدوارم با احتیاط لازم به سراغشان برویم. به‌خصوص در زمینه پرورش ذهن فرزندانمان، باید از چیزهایی که ممکن است در این عصر از دست بدهند، شناخت کافی داشته باشیم.»

شناخت دقیق زاویه‌های پنهان اثرگذاری رسانه‌ها بر کودکان و نوجوانان، در طراحی نظام تربیت رسانه‌ای در خانواده و مدرسه به ما کمک می‌کند. تا اینجا برخی عوارض استفاده از رسانه‌ها بر بدن و مغز را بررسی کردیم. ان‌شاءالله بررسی تأثیرات رسانه‌ها بر سایر ابعاد زندگی را در شماره آینده پی می‌گیریم.

پی‌نوشت‌ها

1. Marshal McLuhan
2. Neil Postman
3. Analog
4. Generation Z
5. Nicholas G. Carr
6. The Shallows What the Internet Is Doing to Our Brains
7. Mental Multitasking

منبع

کار، نیکلاس، اینترنت با مغز ما چه می‌کند؟ ترجمه محمود حبیبی، تهران، گمان، ۱۳۹۷

بر مغز انسان انجام شده‌اند. او در فصل هفت کتاب خود می‌نویسد: «سیر و سیاحت در وب مستلزم شکل بسیار مفراطی از چندوظیفه‌گی ذهنی^۷ است. این تردستی نه تنها سیل اطلاعات را در حافظه میان‌مدت‌مان جاری می‌سازد، بلکه هزینه‌های سوئیچ کردن را هم به کارکردهای شناختی‌مان تحمیل می‌کند. یعنی هر بار که توجه‌مان را به چیز دیگری معطوف می‌کنیم، مغزمان باید دوباره خودش را جهت‌دهی کند و این فرایند هزینه مضاعفی بر منابع ذهنی بار می‌کند.» او نتیجه می‌گیرد، به تدریج عادت ذهنی «مرور» جایگزین «مطالعه» می‌شود و در درازمدت قدرت تمرکز و پردازش آگاهانه اطلاعات در مغز کاهش می‌یابد.

شاید بد نباشد اگر این پدیده را، «گوگلی شدن مغز» بنامیم و آن را به رسمیت بشناسیم. مغز گوگلی شده دانش‌آموز میل چندانی به حفظ اطلاعات ندارد و عاشق تنوع و پریدن از یک شاخه به شاخه دیگر است. البته در این جست‌وجوهای ذهنی، چیز دندان‌گیری هم نصیبش نمی‌شود. در یک کلام: نه مایه دارد و نه حوصله!

اگر پنجاه سال قبل، صحبت از تغییر جایگاه معلم در کلاس درس از «عقل کل» به «دوست و همراه» بچه‌ها در یافتن اطلاعات و سنجش منابع، یک امر محال بود، به نظر می‌رسد امروز چاره‌ای جز آن نداریم. اگر بیست سال قبل، جایگزینی روش‌های سنتی آموزش - مثل سخنرانی - با روش‌های گروهی و تعاملی یک «انتخاب» بود، امروز یک «الزام» است. چون مغز گوگلی شده

رتبه اول سومین دوره فراخوان خاطرات معلمی

چهارده بادمجان کبابی

شیرینی را به دست او دادم. در آغوش کشیدم، بر سرش بوسه زدم و آرام در گوشش گفتم: «دختر خوب، دلم برات تنگ شده بود. کجایی بامعرفت؟»

سرش را مثل همیشه به زیر انداخت و در حالی که به نقطه نامعلومی نگاه می کرد، گفت: «اما ... خانم ... قرار بود از قبل آمدنتون رو اطلاع بدید».

دوباره او را از پهلوی به خودم چسباندم و گفتم: «سرزده اومدم تا ببینم دست پخت چطوره؟ ناقله برای ناهار چی درست کردی؟»

خواهر و برادر کوچکش چشم از بسته شیرینی بر نمی داشتند که ناگهان خواهر کوچکش فریاد زد: «وای، بادمجون سوختند! با عذرخواهی دستانش را از دستام جدا کرد و به سوی اجاقی که با هیزم درست کرده بودند، رفت. چهارده سیخ روی اجاق بود و به همان تعداد بادمجان قلمی روی آن ها در حال کباب شدن ... با دیدن بادمجان ها دست و پایم به خارش افتاد و احساس کردم زبانم در حال ترک خوردن است.

حیاط گلی
بسیار بزرگی

صبح یک روز تابستانی بود. آن روز تصمیم گرفتم بدون اطلاع به خانه آن ها بروم. آن زمان فقط یک سرویس صبح به روستای آن ها می رفت و برگشت آن بعد از ظهر بود. خود را آماده رفتن کردم تا از سرویس جا نمانم. بعد از یک ساعتی وارد روستا شدم و پیرسان پیرسان سراغ خانه آن ها را گرفتم.

روستای بزرگی نبود، از پسر بچه های محله آدرس خانه آن ها را پرسیدم. همین که فامیل شاگردم را گفتم، بلافاصله با خوش حالی شروع به دوییدن به سوی خانه آن ها کردند و من نیز به دنبال آن ها روان شدم. بلافاصله بعد از در زدن، در چوبی بزرگ با صدای قیژ باز شد. همه با هم به سوی در آمدند. دو خواهری که همیشه با شاگردم به خانه مان می آمدند، با دیدن من دهانشان باز ماند و با صدای بلند شروع کردند به صدا کردن شاگردم. او در حالی که روسری رنگ و رو رفته ای به سر داشت، سرش را از پشت خواهر و برادرانش کج کرد و نگاهی با من تلاقی کرد. در حالی که دست هایش را با دستپاچگی روی هم می مالید، با لکنت زبان گفت: «خا ... نم ... خا ... نم ... خو ... ش ...

آمدید ...
جعبه

از دانش آموزان روستاهای اطراف شهر بود. قیافه معصوم و زیبایی داشت، هنگام حرف زدن می توانستی شرم را در چهره اش به خوبی ببینی. لپ های صورتی اش گل می انداخت و مدام با دستپاچگی مقنعه اش را جابه جا می کرد. وضعیت مالی خوبی نداشتند و این را از روپوش و شلوار او می شد فهمید که روی آرنج و زانوهایش کاملاً ساییدگی پیدا کرده بودند. خانواده پر جمعیتی داشت؛ شش خواهر و پنج برادر، همراه با مادر و مادر بزرگ. پدرش را در یک سانحه رانندگی از دست داده بود. با حرف زدن از او و ذکر خوبی هایش، اشک در چشمانش حلقه می بست و پنهانی حوض دیدگانش را فرو می داد. اما عجیب در تمام درس ها با استعداد بود. نه تنها او بلکه بقیه خواهران و برادرانش نیز این گونه بودند و این باعث احترام گذاشتن همه به آن ها شده بود.

هر زمان در ایام تابستان با خواهرانش برای خرید به شهر می آمدند، برای ناهار مهمان من بودند تا بعد از ظهر که با مینی بوس به روستایشان برگردند. هر بار که با شرمندگی از من خداحافظی می کرد، سر را پایین می انداخت و با اصرار از من می خواست به خانه آن ها بروم تا به قول خودش جبران محبت مرا کند و تأکید بیشترش بر این موضوع بود که قبل از رفتن به خانه شان به آن ها اطلاع دهم.



داشتند با دو تک اتاق در گوشه‌ای از آن. بوی نان تیری تمام محوطه را پر کرده بود. خوب که دقیق شدم، متوجه شدم مادرش در حال نان پختن است. با دیدن من بلند شد و در حالی که تیر نان در دستش بود، دست در گردنم انداخت و غرق بوسه‌ام کرد و قربان و صدقه‌ام رفت. با خجالت رو به سوی من کرد و گفت: «خانم معلم، چرا به ما خبر ندادی؟» تکه‌های نان تیری برداشتم و در دهان گذاشتم. رو به شاگردم کردم و گفتم: «ناقلا، از غذای مورد علاقه من خبر داشتی؟ راستش را بگو، کی آمدن منو به تو خبر داد؟» با همان شرم و حیای همیشگی گفت: «خانم، به خدا من نمی‌دونستم.» گفتم: «خودتو به اون راه زن. پس چرا چهارده تا بادمجان کباب کردی؟ شما که سبزه نفریدی؟ مانند انسان‌های فاتح گفت: «خانم تو رو خدا راست می‌گید؟» گفتم: «حالا این ناهار خوشمزه را کی می‌دی بخوریم؟» با شادی گفت: «زود سفره رو بندازید، خانم معلم گشنه‌ست.»

برادرها و خواهرها با ذوق دست به‌کار شدند. هرکسی به دنبال کاری بود تا از من پذیرایی کند. در همین فکر بودم که صدای به هم خوردن دو تکه در فلزی را شنیدم. به سمت آغل برگشتم. پسری لاغر و کشیده از آغل بیرون زد، در حالی که جزوه زیستی زیر بغلش بود. برادر او را ندیده بودم، اما اسمش را زیاد شنیده بودم. در دبیرستان شهر درس می‌خواند، زرتنگ و باهوش بود.

همین که در را باز کرد و بیرون آمد، یکمرتبه چشمش به من افتاد و با صدای بریده گفت: «س ... لا ... م.»

تا خواستم سلامش را علیک باشم، صدای ناله‌ای از اتاق بلند شد. خواهر کوچکش او را مخاطب قرار داد و گفت: «بدو ... ننه چند باره صدات می‌کنه ...»

او با عجله به اتاق رفت.

رختخواب رنگ و رو رفته‌ای وسط اتاق پهن بود که روی آن پیرزنی نحیف به چشم می‌خورد. جلو رفتم و دست او را بوسیدم ...

بالاخره سفره پهن شد. مادر نیز بعد از اتمام کار به سمت ما آمد و دوباره خوش آمدی گفت و نان‌های گرم را روی سفره گذاشت. سینی رویی حاوی چهارده بادمجان روی سفره قرار گرفت.

همه با حرص و ولع و بدون هیچگونه تشریفات و قاشق و چنگال و کاردی، بادمجان‌هایشان را در بشقاب‌های ملامینی گذاشتند و با لذت

نمک زدند. یکی از برادرها با مظلومیت به شاگردم گفت: «کولرو روشن نمی‌کنی؟»

متوجه شدم کولر آبی را فقط در ساعت مشخصی روشن می‌کنند که یکدفعه مریم به خودش آمد و سریع آن را روشن کرد.

سعی می‌کردم آن قدر با میل غذا بخورم که متوجه عذاب درونی من نشوند. پیوسته تعریف و تمجید می‌کردم، تا جایی که چند بار مریم و مادرش خواستند نیمی از بادمجان‌هایشان را به من بدهند و من ممانعت کردم. بعد از صرف غذا، کوچک‌ترین فرزند خانواده که کلاس اول دبستان بود، به برادر بزرگ‌تر گفت: «غذاتو دادیم خانم معلم خورد.»

و مریم که حسایی از این حرف جا خورده بود، نیشگونی از او گرفت که جیغش به هوا رفت. بعد از ظهر شد و من عزم بازگشت داشتم. برادر بزرگ نیز مهربانی رفتن به بیابان بود برای چراندن چند بز و گوسفندی که تنها سرمایه آن‌ها به شمار می‌آمد. آن موقع متوجه شدم چرا چهارده تا بادمجان کباب کرده بودند، چون یکی را در بقیه برای برادرشان می‌گذاشتند که در وقت غروب بخورد. وقتی به این موضوع پی بردم، کلی خودخوری کردم و عذاب کشیدم. شاگردم چند دانه از بیسکویت‌هایی را که برایشان برده بودم، در پلاستیکی گذاشت و به دست برادرش داد.

نزدیک غروب به شهر رسیدم. یکر است به درمانگاه رفتم و آمپولی برای حساسیتم تزریق کردم و بعد به خانه رفتم؛ در حالی که تمام شبم پر شده بود از عطر و خاطره آن روز.

کم‌کم روز برگزاری کنکور فرا رسید.

پس از آن هم روزها را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذاشتیم، تا ببینیم شهر یورماه چه اتفاقی خواهد افتاد.

روز موعود فرا رسید. آن روز را هرگز فراموش نمی‌کنم. همیشه روزنامه‌هایی را که صبح به اهواز می‌رسیدند، هنگام عصر به شهر ما می‌آوردند. مریم با برادرش از صبح به شهر آمده بودند، اما به خاطر دیر رسیدن روزنامه، ظهر را در همان گرمای طاقت‌فرسا، در بازار مانده بودند. عصر بود و من مشغول شستن حیاط بودم. صدای در را شنیدم که کسی با شدت به آن می‌کوبید. همین که در را گشودم، شاگردم خودش را در آغوشم انداخت، با خوش حالی توأم با گریه، پی در پی می‌گفت: «خانم، قبول شدیم ... به خدا قبول شدیم. برادرم پزشکی و من دبیری. خانم به خدا راست می‌گم ...»

می‌خواستم حرف بزنم، اما نمی‌توانستم. فقط گریه می‌کردم و پیوسته می‌گفتم: «خدا

را شکر ... خدا را شکر ...»

دستش را گرفتم و او را به اتاق بردم تا پدرم را نیز در خوش‌حالی‌مان سهیم کنم.

مهر شروع شد. بعد از موفقیت آن‌ها، یکی دو باری به خانه‌شان رفتم. اینکه می‌دیدم یک دانشجوی پزشکی، صبح تا عصر درس می‌خواند و بعد از ظهر چند بز و گوسفند را به چرا می‌برد، هم برایم جای تحسین داشت و هم افسوس!

بعد از آن من به شهر دیگری منتقل شدم و از آن‌ها خبری نداشتم، تا اینکه ...

روز معلم سال گذشته، در کلاس مشغول تدریس بودم که معاون مدرسه، پس از در زدن و عذرخواهی فراوان گفت: «لطفاً زنگ تفریح بیا بید طبقه پایین، خانمی می‌خواهد شما را ببیند.»

همین که زنگ خورد، خودم را به طبقه پایین رساندم.

خود او بود. زبان بند آمده بود و نمی‌دانستم چه بگویم. در آغوشش کشیدم. بوی همان خانه روستایی را می‌داد، با همان صداقت و بی‌آلشی. بعد از کلی گپ و گفت و سراغ گرفتن از وضع و اوضاع متقابل، از روی میز ظرفی را نشانم داد و با خوش حالی گفت: «حالا اگر گفتم چی برایتان آوردم؟ در حالی که با تعجب نگاه پرسشگرم را به چشمانش دوختم، در ظرف را بلند کرد و دیدم چهار بادمجان قلمی کباب شده که بسیار زیبا تزئین شده بودند، داخل ظرف هستند. با خوش حالی دستم را گرفت و گفت: «اینم غذای مورد علاقه شما خانم معلم عزیزم.»

با دیدن بادمجان‌ها ناگهان زدم زیر خنده. آن قدر خندیدم که هم او و هم تمام همکارانم شوکه شدند.

با خوش حالی گفتم: «چقدر خوب یادت مانده غذای مورد علاقه من چیه؟»

دستم را بر شانه‌های او نهادم و همچنان که خداحافظی می‌کرد، ضمن تشکر، به او گفتم، مدت‌ها بود هوس بادمجان کبابی دست‌پخت تو را کرده بودم.

با شادی گفت: «خانم، دل به دل راه داره. اومدم هم روز معلم رو تبریک بگم و هم به وصیت مادرم عمل کنم که گفت، هر موقع تونستی برای خانم معلم بادمجان کبابی درست کن، معلومه که خیلی به این غذا علاقه داره.»

بالبخند گفتم: «خدا مادرت را بیامرزد. مادرها همیشه درست می‌گویند. او رفت و من با تمام وجود لذت خوردن بادمجان‌ها را حس کردم!



یادگیری در دوراهی زبان

ببرد. برای مثال، از یک زبان در محیط کار و از زبان دیگر در خانه استفاده کند؛ (ج) از هر زبان برای یک هدف تعاملی استفاده کند. برای مثال، از یک زبان برای گفت‌وگو در مورد محیط درسی و مدرسه و از زبان دیگر برای بیان احساسات شخصی خود. (Richards, 2006:51)

زبان‌شناسان برای دوزبانه بودن درجه‌هایی قائل هستند. براساس نظر آن‌ها عالی‌ترین درجه دوزبانه بودن مرحله‌ای است که تسلط فرد به هر یک از دو زبان، از نظر چهار مهارت درک مطلب، مکالمه، خواندن و نوشتن، معادل تسلط اهل آن زبان باشد. در غیر این صورت فرد دوزبانه تنها درجه‌ای از دوزبانه بودن را داراست. (Crystal, 2008:38-39)

هنگامی که در خانواده‌ای زبان پدر و مادر متفاوت ولی زبان رسمی کشور زبان پدر یا مادر باشد، کودک این خانواده درجه‌ای از دوزبانه بودن را از خود نشان می‌دهد. برای مثال، اگر یک ایرانی بافردی انگلیسی‌زبان ازدواج کند و محل سکونت خانواده در ایران باشد، به احتمال زیاد تسلط این کودک به زبان فارسی بیشتر از زبان انگلیسی خواهد بود.

علاوه بر این تعریف‌ها، تعبیرهای زبان‌شناختی دیگری هم برای دوزبانه بودن وجود دارند، ولی آنچه باید در نظر گرفته شود، این است که در روند مطالعه

در دنیای امروز تغییرات ناگهانی در موقعیت جوامع از لحاظ شرایط اقلیمی، قومی، سیاسی، اجتماعی، اعتقادی، اقتصادی و امثال آن به مهاجرت خانواده‌ها از روستا به شهر یا از کشوری به کشور دیگر سرعت بخشیده است. فرزندان که در این خانواده‌ها متولد می‌شوند، به‌طور معمول حداقل در معرض دو زبان قرار می‌گیرند. در مراکز آموزشی ما نیز این کودکان وجود دارند. چه مهاجرت از روستا به شهر باشد و چه از کشوری به کشور دیگر، افراد خانواده در محیط خانه به گویش محلی و قومی خود صحبت می‌کنند. نوع دیگر دوزبانه بودن، هنگامی است که زبان پدر و مادر یکی نباشد. یعنی در خانه به دو زبان با کودک صحبت شود. اغلب اوقات آگاهی معلم از دوزبانه بودن دانش آموز و توجه به آن به‌عنوان یک تفاوت فردی، می‌تواند در پیشرفت تحصیلی کودک بسیار مؤثر باشد.

دوزبانه‌ها و آغاز دبستان

بعضی از کودکان دوزبانه ممکن است در سال‌های اول دوره ابتدایی عملکرد تحصیلی مناسب نداشته باشند و معلم نیز این عملکرد ضعیف را به حساب کم‌هوش بودن و بی‌استعدادی آن‌ها بگذارد. چنین کودکان دوزبانه‌ای ممکن است به مناسبت شرایط فرهنگی محیط خانواده‌شان، اصولاً ذهنیتی از پارامای مفاهیم محیط جدید، به‌ویژه محیط آموزشی، در ذهنشان شکل نگرفته باشد و همین باعث بدفهمی آن‌ها از درس معلم و برقراری تعامل نامطلوب با محیط خارج از خانه شود. برای مثال، به‌طور معمول، کودک عشایری به احتمال قوی از مبل، رستوران و میوه آووکادو ذهنیتی ندارد. برای شناخت ویژگی‌های افراد دوزبانه، تعریف این اصطلاح را براساس واژه‌نامه‌های

معتبر زبان‌شناسی می‌آوریم و نظریه‌های روان‌شناسان زبان در مورد یادگیری زبان نزد دوزبانه‌ها را بررسی می‌کنیم.

تعریف اصطلاح «دوزبانه»

در ساده‌ترین تعریف، دوزبانه به کسی می‌گویند که دو زبان بداند و آن‌ها را به کار ببرد. اعتقاد عام بر این است که چنین شخصی هر دو زبان را به‌طور مساوی خوب می‌فهمد و صحبت می‌کند و می‌خواند و می‌نویسد. اما از نظر علم زبان‌شناسی، به‌طور معمول، در اغلب اوقات، دانش فرد دوزبانه از یک زبان نسبت به زبان دیگر بیشتر است. برای مثال، چنین شخصی ممکن است: (الف) فقط توان خواندن و نوشتن به یکی از زبان‌ها را داشته باشد؛ (ب) هر زبان را در حوزه‌ای متفاوت به کار

روی دوزبانه‌ها، باید متغیر موقعیت زبان‌ها از نظر اجتماعی، روان‌شناختی و قومی نیز تجزیه و تحلیل شود.

حاصل کلام اینکه در جوامع امروزی، به دلیل شرایط اجتماعی، اغلب این بچه‌ها سرانجام اصولی از هر دو زبان را فرا می‌گیرند و بیشتر آن‌ها هر دو زبان را به‌طور سلیس صحبت می‌کنند. سؤالی که اینجا پیش می‌آید، این است که چه تفاوت‌هایی بین روند فراگیری دو زبان با فراگیری یک زبان وجود دارد؟

نظریه‌های یادگیری دوزبان از آغاز تولد

بر اساس یک نظریه، نوباوگان دوزبانه از آغاز با این امر چنان برخورد می‌کنند که گویی فقط در حال یادگیری یک زبان هستند. یعنی چنین تصور می‌شود که آن‌ها دو شکل درونداد کلام را از هم تفکیک نمی‌کنند، بلکه یک نظام واحد زبانی در آن‌ها شکل می‌گیرد که شامل عناصر هر یک از آن زبان‌هاست. این کودکان هر چه بزرگ‌تر می‌شوند، به احتمال یاد می‌گیرند که بین دو زبان تفاوت قائل شوند و به تدریج به‌صورت دو زبان مجزا با آن‌ها برخورد کنند. (vasta, 2004:398)

این نظریه در اصل از مشاهده کودکان دوزبانه سرچشمه گرفته است. این کودکان در سنین پایین‌تر به حد قابل توجهی دو زبان را با هم مخلوط می‌کنند، یعنی بخش‌هایی از هر دو زبان را در یک گفتار ترکیب می‌کنند. این ترکیب در همه سطوح گفتار، اعم از تلفظ، واژگان، صرف واژه‌ها و نحو و امثال آن اتفاق می‌افتد. چنین تصور می‌شود که این ترکیب بیانگر سردرگمی در کودکان دوزبانه است، زیرا توانایی تفکیک دو زبان را از هم ندارند. یک یافته مرتبط با این مشاهده آن است که کودکان خانواده‌های دوزبانه هر دو زبان را بسیار کندتر از هم‌سالان خود که فقط یک زبان فرا می‌گیرند، می‌آموزند. البته این تأخیر با افزایش سن از بین می‌رود و مهارت آن‌ها در هر دو زبان سرانجام به حد کودکان تک‌زبانه می‌رسد.

پژوهش روی ادراک گفتار نوباوگان به‌وضوح بر این دلالت دارد که نوزادان می‌توانند تفاوت بین آواها و واج‌های موجود در زبان‌ها را از هم تمیز دهند. بنابراین، به

نظر نمی‌آید در ادراک آن‌ها مشکلی از نظر سردرگمی یا ناپختگی وجود داشته باشد. همچنین، وقتی کودکان یک لغت از یک زبان را برای همان لغت در زبان دوم جانشین می‌کنند، این به سادگی می‌تواند بیانگر «اصل بیش‌گسترش»^۱ باشد. به همین ترتیب، اگر کودک معادل لغت زبان اول را در زبان دوم نداند یا لغت زبان اول برایش راحت‌تر باشد، ممکن است به هنگام سخن گفتن به زبان دوم، لغت زبان اول را جانشین کند.

به علاوه، در مخلوط کردن دو زبان توسط کودکان، الگو گرفتن از پدر و مادر نیز دخیل است. بررسی دقیق و گسترده محیط خانوادگی کودکان دوزبانه بر این دلالت دارد که والدین آن‌ها غالباً به هنگام سخن گفتن با آنان، بخش‌هایی از هر دو زبان را به‌طور هم‌زمان به کار می‌برند. سرانجام اینکه دوزبانه بودن به کاستی ادراکی منجر نمی‌شود و رشد کند مهارت‌های زبانی در کودکان دوزبانه، به نقص ادراکی آن‌ها مربوط نیست. این اعتقاد که شنیدن دو زبان کودکان را گیج می‌کند، مردود است. در واقع کودکان دوزبانه نشان داده‌اند در بعضی زمینه‌های شناختی پیشروتر از کودکان یک‌زبانه هستند.

بنابراین، چنین به نظر می‌رسد که با دو زبان در تماس بودن، به‌طور معمول چالش شدیدی برای کودکان به وجود نمی‌آورد، چون آن‌ها سرانجام دو نظام زبانی را از هم تفکیک می‌کنند و آن‌ها را فرا می‌گیرند. این مطلب بیانگر این است که کوشش‌های بعضی جوامع برای مجبور کردن مدرسه در ملزم کردن کودکان غیربومی به اینکه فقط زبان رسمی کشور را فرا بگیرند، عملکردی اشتباه است و حتی ممکن است این کودکان را از یک فرصت ارزشمند یادگیری نیز محروم کند.

اهمیت نقش معلم

ضروری است معلمان به دوزبانه بودن کودکان، به‌عنوان یک تفاوت فردی تأثیرگذار بر روند یادگیری، توجه ویژه داشته باشند. در آغاز سال تحصیلی، کودکانی را که از نظر یادگیری مشکل دارند غربال کنند و علت عملکرد ضعیف آنان را کشف کنند. اگر مطمئن شدند این کاستی بر اثر دوزبانه بودن آن‌هاست، برای

کمک مؤثرتر به آنان، ابتدا درجه دوزبانه بودن آنان را بررسی کنند.

اهرم‌های کمک

تعامل معلم با خانواده این کودکان و شناخت هر چه بیشتر آنان در این باره راهگشاست. طبیعی است هر چه سطح تحصیلات والدین بالاتر باشد، همکاری آنان با معلم در این مورد مؤثرتر خواهد بود. کودکان دارای پدر و مادر کم‌سواد یا بی‌سواد به کمک بیشتری از جانب معلم نیاز دارند.

یکی دیگر از راهکارهای کمک به این نوع کودکان، «هم‌آموزی» است. به این معنی که معلم از دانش‌آموزی که به زبان رسمی کشور تسلط دارد و به احتمال تک‌زبانه است، بخواهد با این دانش‌آموز تمرین کند. البته اگر در خانه کودک تلویزیون باشد، تماشای برنامه‌های تلویزیون، فهم زبان رسمی کشور را در او سرعت می‌بخشد. باید در نظر داشت، این راهکار یکطرفه است، زیرا کودک امکان تعامل با تلویزیون را ندارد.

به‌هرحال، معلمانی که در مدرسه‌های روستایی و عشایری و مدرسه‌های واقع در حاشیه شهرها و نقاط محروم و مهاجرنشین تدریس می‌کنند، لازم است برای احساس موفقیت بیشتر در تدریس و کمک به دانش‌آموزان خود، توجه به تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان را جدی بگیرند. یکی از این تفاوت‌ها هم دوزبانه بودن بعضی از آن‌هاست.

تجربه نشان داده است، توجه ناکافی مسئولان آموزشی به این مشکل مهم کودکان و از ابتدا درصدد چاره آن بر نیامدن، در مواردی باعث دلسردی آن‌ها از درس خواندن، منزوی شدن و ترک تحصیل و در درازمدت به دامن زدن به آسیب‌های اجتماعی در اغلب آن‌ها منجر می‌شود.

پی‌نوشت

1. Overextension

منابع

1. Richards, Jack, et al, Longman Dictionary of Language Teaching and Applied Linguistics, Pearson Education Limited, Edinburgh Gate, Harlow, Essex CM20, 2006, p.51.
2. Crystal, David, A Dictionary of Linguistics and Phonetics, Blackwell Publishers, Cowley Road, Oxford OX4 1JF, UK, 2008, pp.38-39. 108
3. Vasta, Ross, et al, Child Psychology The Modern Science, John Wiley & Sons, INC, New York, 2004, p.398.

یادگیری بدون تهدید



رخ می‌دهد، پی برد. مرکز واکنش در برابر تهدید در «بادامه» قرار دارد. بادامه توجه ما را متمرکز می‌کند و از تالاموس، قشر حسی، هیپوکامپ و لب پیشانی درون‌دادهای مستقیم و فوری دریافت می‌کند. سپس برآمدگی‌های عصبی (دسته‌هایی از رشته‌های عصبی) از بادامه، کل دستگاه سمپاتیک را فعال می‌کنند. این فعالیت به‌طور طبیعی موجب ترشح آدرنالین و کورتیزول می‌شود. ترشح این هورمون‌ها بلافاصله نحوه تفکر، احساسات و رفتار ما را تغییر می‌دهد. سروتونین عامل نهایی تنظیم‌کننده عواطف و رفتارهای ناشی از عواطف است. وقتی سطح آن افت می‌کند، خشونت افزایش می‌یابد. این نبود توازن، نه تنها به رفتار پرخاشگرانه و عکس‌العمل منجر می‌شود، بلکه زمینه پیدایش خشونت همیشگی نیز می‌شود. کلاس‌هایی که در آن‌ها دانش‌آموزان تحت فشار روانی قرار می‌گیرند و از فضای مثبت و عاطفی دورند، به موفق

آن اهمیتی ندهند و برای برخی دیگر ممکن است تهدید عامل ویرانی باشد. برخی از معلمان به‌منظور برقراری نظم در کلاس، دانش‌آموزی را که عامل بی‌نظمی است، از کلاس بیرون می‌کنند یا او را تهدید به بیرون کردن می‌کنند. ممکن است برای یک دانش‌آموز این کار معلم بسیار خوشایند باشد و تمایل داشته باشد کلاس را ترک کند. یا اینکه در مقابل تهدید معلم، اعمال بدتری انجام دهد. برعکس، ممکن است تهدید کردن و تحقیر کردن نزد هم‌کلاسی‌ها برای دانش‌آموزی دیگر دردناک باشد. وقتی مغز تهدیدی دریافت و احساس ناتوانی کند، شخص رفتارهایی خودکار نشان می‌دهد. در این حالت، ممکن است سازوکارهای دفاعی او فعال شوند، ولی این حالت برای یادگیری مضر است. با توجه به رویکرد یادگیری مبتنی بر مغز، هنگام قرار گرفتن در چنین شرایطی، بدون دانستن عملکرد مغز، نمی‌توان به ماهیت اتفاقاتی که در وجود دانش‌آموزان

محیط کلاس یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در یادگیری دانش‌آموزان است. به بیان ساده‌تر، دانش‌آموزان در محیط یادگیری مثبت و بدون تنش بهتر یاد می‌گیرند. محیط مثبت به‌گونه‌ای است که در آن دانش‌آموزان احساس تعلق‌خاطر دارند، به دیگران اعتماد می‌کنند و برای پاسخ دادن به سؤال، داوطلب می‌شوند. در چنین محیطی، اهداف یادگیری شفاف هستند و با ارائه بازخورد به‌موقع، فرصت‌هایی برای ایجاد مهارت‌های اجتماعی و راهبردهایی برای کمک به دانش‌آموزان فراهم می‌شود. برخلاف آن، در محیطی که دانش‌آموزان تحت فشار روانی و تهدید مکرر معلم قرار می‌گیرند، این احتمال ضعیف است که شرط لازم برای موفقیت تحصیلی تأمین شود و نتایج مثبت تربیتی به بار آید. دانش‌آموزانی که در کلاس درس در معرض تهدید معلم قرار می‌گیرند، واکنش‌های متفاوتی از خود نشان می‌دهند. برخی از آن‌ها ممکن است به

نبودن دانش‌آموزان دامن می‌زنند. دانش‌آموز بر اثر فشار روانی که در جو کلاس حاکم می‌شود ممکن است دچار نفس‌تنگی شود یا تمرکز خود را از دست بدهد. این حالت ممکن است در کوتاه‌مدت و بلندمدت بر یادگیری تأثیر بگذارد. نمونه‌ای بارز از فشار روانی در دانش‌آموزان، زمان امتحانات یا هنگام پرسش و پاسخ کلاسی است.

چگونه فضای یادگیری بدون تهدیدی داشته باشیم؟

در کلاس درس می‌توان با انجام برخی فعالیت‌های «مبتنی بر یادگیری مغز» از فشار روانی کاست:

- می‌توان هنگام پرسش و پاسخ کلاسی، با تدارک بازی‌های دسته‌جمعی یا گروه‌بندی کردن دانش‌آموزان، فضایی بدون فشار روانی فراهم کرد.

- با انجام نرمش و حرکات فیزیکی کوتاه همانند کش‌وقوس رفتن، بازی و قدم زدن می‌توان تنش را تا حدودی کنترل کرد. حرکات فیزیکی به ترشح یک عامل عصب‌گرا کمک می‌کنند که مشتق از مغز است و به افزایش ارتباط عصبی، خوش‌خلقی و کمک به شکل‌گیری حافظه بلندمدت کمک می‌کند.

- خوب است قوانین کلاسی با مشارکت دانش‌آموزان تعیین و در کلاس حتماً اجرا شوند. با شرکت دادن دانش‌آموزان در بحث‌ها، تدوین قوانین، وظایف و تصمیم‌گیری‌ها، امنیت و اطمینان در آن‌ها تقویت می‌شود.

- نگذارید دانش‌آموزان یکدیگر را تهدید کنند. اگر رفتار معلمان برای دانش‌آموزان الگو شود، آن‌ها نیز یاد می‌گیرند با تهدید نمی‌توان راهی از پیش برد. انتظارات خود را بدون تهدید بیان کنید و حرف‌های تهدیدآمیز نزنید. با انگشت به آن‌ها اشاره نکنید.

- برای انجام تکالیف و پروژه‌ها مهلت‌های غیرواقعی در نظر نگیرید. در مورد زمان انجام تکالیف با دانش‌آموزان مشورت کنید. زمانی را با هم توافق کنید. در این صورت آن‌ها بیشتر پایبند

بارها و بارها جملات مشابهی از قبیل «به خدا خوندیم» ... «به لحظه فرصت بدید الان یاد می‌یاد» را هنگام امتحان یا پرسش‌های کلاسی از دانش‌آموزان شنیده‌ایم.

وقتی تحت فشار روانی قرار می‌گیریم یا با خطر فیزیکی، محیطی، تحصیلی یا عاطفی مواجه می‌شویم، در بدن کورتیزول ترشح می‌شود. ترشح کورتیزول

انجام آن خواهند بود.

- به جای تهدید و تحقیر، با دانش‌آموزان در مورد علت انجام ندادن کارها صحبت کنید. از آن‌ها بخواهید علت را، هر آنچه هست، توضیح دهند. اعتماد آن‌ها را جلب کنید تا راحت و بدون ترس با شما صحبت کنند. راهکار جبران کار انجام نداده را از خودشان بخواهید.

- با دادن بازخورد درباره موفقیت یا فعالیت مثبتشان، به آن‌ها انگیزه بدهید. صرفاً از رفتارهای منفی آن‌ها صحبت نکنید. اگر اصلاحی در رفتارشان دیده شد، حتماً به آن‌ها بازخورد بدهید.

- نگرش مثبت داشته باشید و سعی کنید جو کلاس را مثبت نگه دارید. به همه دانش‌آموزان سلام کنید و لبخند بزنید. آن‌ها را هنگام کار تشویق و راهنمایی کنید. هرگز دانش‌آموزان را تحقیر نکنید. آگاه باشید فریاد زدن شما تمرکز را از آن‌ها می‌گیرد. در صورت داشتن رفتار نامناسب، قوانینی را که با یکدیگر تعیین کرده‌اید، با آرامش مرور کنید.

- با استفاده از روش‌های متنوع تدریس، طرح درس‌های خود را جالب کنید. از انواع راهبردهای تدریس مانند بازی، موسیقی، پروژه، بحث و فناوری استفاده کنید. درگیر کردن دانش‌آموزان در یادگیری تأثیر به‌سزایی دارد.

- محیط کلاس درس را، به‌خصوص در دوره ابتدایی، شاد و رنگارنگ کنید. کارهای دانش‌آموزان را نمایش دهید، و تابلوهای انگیزشی جذاب ایجاد کنید.

- با تهدید و تحقیر دانش‌آموزان را دچار درماندگی آموخته‌شده نکنید.

زنجیره‌ای از واکنش‌های فیزیکی مانند افت دستگاه ایمنی، انقباض عضلات بزرگ، لخته شدن خون و بالا رفتن فشارخون را در پی دارد. سطح بالای کورتیزول در بلندمدت موجب مرگ سلول‌های مغزی در هیپوکامپ می‌شود. این سلول‌ها در شکل‌گیری حافظه آشکار اهمیت به‌سزایی دارند. فشار روانی بر تفکر و حافظه اثر منفی می‌گذارد.

زمانی که به فردی برچسب‌هایی مانند تو خنکی، تو درست نمی‌شوی و تو نمی‌فهمی زده می‌شود و توانایی‌هایشان نادیده گرفته می‌شود، آن‌ها به این باور می‌رسند که واقعاً نمی‌توانند.

- هنگام برگزاری امتحان در کلاس، برنامه‌های متنوع داشته باشید؛ برنامه‌هایی که فشار روانی زمان امتحان را از بین ببرند.

همهٔ ما عواملی را می‌شناسیم که ممکن است فضای کلاس درس را تهدید کنند؛ همانند مشکلاتی که بچه‌ها از محیط خانواده با خود می‌آورند، نداشتن انگیزه یادگیری و فشارها و مشکلات دیگر. ما نمی‌توانیم همهٔ این عوامل را کنترل کنیم، اما اگر بتوانیم به‌جای دامن زدن به مشکلات با تهدید و ایجاد محیطی پرتنش، جایگزین کنیم، کمی کمک کرده‌ایم دانش‌آموزان ما کمتر دچار آسیب‌های روانی شوند. دانش‌آموزان باید احساس امنیت کنند. این حس برای آن‌ها بسیار مهم است. در صورت احساس تهدید، نه تنها نخواهند آموخت، بلکه زورگویی را به‌عنوان روشی برای رسیدن به اهداف یاد خواهند گرفت.

پی‌نوشت

۱. درماندگی آموخته‌شده در علم روان‌شناسی به شرایطی اشاره می‌کند که در آن افراد بر طبق تجربیات گذشته (مانند سرکوفت‌ها و ناکامی‌های مستمر و طولانی) به این نتیجه می‌رسند که هر کاری انجام دهند به موفقیت دست نمی‌یابند.

منابع

۱. جنسن، اریک. مغز و آموزش. ترجمه لیلی محمدحسین و سپیده رضوی. ۱۳۸۳. انتشارات مدرسه. تهران.

همه چیز در زندگی دست خود آدم نیست؛ اینکه کجا به دنیا بیایی، کجا زندگی کنی، یا در ادامه مسیر با چه کسانی دم خور شوی. این را زمانی به طور عمیق فهمیدم که چند سال پس از مرگ مادرم، به خاطر شرایط شغلی پدرم، به یکی از شهرهای جنوب خوزستان منتقل شدیم. بعد از ساکن شدن در این شهر، ابلاغم را برای نزدیکترین مدرسه به خانه گرفتم؛ «تشاط»، مدرسه‌ای قدیمی با دیوارهایی بلند که ابهت و عظمتش پشت یک در آبی کوچک گم شده بود، ساختمانی پرپیچ‌وخم که شبیه آثار باستانی به نظر

رتبه اول سومین دوره فراخوان خاطرات معلمی

یوما

می‌رسید.

بعد از چند سال تدریس، هنوز حکم یک تازه وارد را داشتم. با یک دنیا احساس ناشناخته وارد مدرسه شدم. در ابتدای ورودم به مدرسه، تنها یک مشاهده‌گر بودم که فقط با حس بینایی‌اش جلو می‌رود. معلمان این شهر انگار با همه جا فرق داشتند! مهربان بودند و بی‌حاشیه. با لهجه غلیظ جنوبی که ترکیبی از عربی و لری بود حرف می‌زدند. یکدیگر را با نام کوچک صدا می‌کردند و از اینکه بی‌پیرایگی‌شان را به نمایش بگذارند، هیچ ابایی نداشتند. مرا که عضو جدیدی بودم، بی‌مقدمه در جمعشان پذیرفتند. هر کدام در اولین برخورد می‌خواستند مدرسه، اداره و شهرشان را معرفی کنند. این بی‌تکلفی یک جور عجیبی خونم را برای دوست‌داشتنشان به جوش می‌آورد.

چیزی از مهر نگذشته بود که دیگر این خانه باستانی را با تک‌تک اعضایش می‌شناختم و از بودن در جوارشان لذت می‌بردم. فقط در این میان یک نفر را زیاد نمی‌شناختم؛ آن هم مستخدم مدرسه، حوریه خانم زنی پنجاه و چندساله که هرگز ازدواج نکرده بود و به‌طور طبیعی

فرزند نداشت، اما همه «یوما» صدايش می‌کردند.

حوریه خانم شخصیتی کاریزماتیک داشت. همه در حضورش قواعدی را رعایت می‌کردند. اخم تلخی توی صورتش و یک نم همیشگی توی چشمانش داشت. راه رفتن و حرف‌زدنش ترکیبی از متانت و اندوه بود. دانش‌آموزان عاشقش بودند و آدم نمی‌فهمید این سکوت سیار، چه جذابیتهایی برای بچه‌ها دارد. آخر تا به حال ندیده بودم دانش‌آموزان هیچ مدرسه‌ای تا این حد به مستخدم مدرسه‌شان عشق بورزند. بچه‌ها را مانند تیهویی چابک زیر بال و پر خود می‌گرفت، اما به هیچ کدام روی خوش نشان نمی‌داد. عادت داشت خطاهایشان را در بزرگواری‌اش ببوشاند.

شناخت من از حوریه خانم با یک گردوخاک شروع شد. یکی از روزهایی که گلوله‌های گلی چسبناک توی هوا پراکنده بودند، یکی از دانش‌آموزانم در حیاط زمین خورد و زانویش شکاف برداشت. معمولاً در چنین لحظاتی دانش‌آموزان به معلم یا معاون مدرسه پناه می‌برند، اما همان‌طور که همه چیز در این مدرسه عجیب بود، دانش‌آموزم با گریه فریاد می‌زد: یوما، یوما پام شکست!

صدای فریادش را از کلاس شنیدم. بالای سرش که رسیدم، حوریه چند لحظه قبل رسیده بود. صورت دختر را میان دستانش گرفت و بوسید. زانویش را پاک کرد، شلوارش را تکاند و آرام جابه‌جایش کرد و گفت: «علی کن یوما، چیزیت نی!»

دانش‌آموز دست در گردن حوریه خانم به دفتر رفت. من هم پشت سرشان راهی دفتر شدم. همه با این ماجرا عادی برخورد می‌کردند. انگار رسیدگی به اوضاع عاطفی و اخلاقی بچه‌ها از قبل در حوزه





با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های دانش‌آموزی

به صورت ماهنامه و نه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

رشد کودک برای دانش‌آموزان پیش‌دبستانی و پایه اول دوره آموزش ابتدایی

رشد نوجوان برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دوره آموزش ابتدایی

رشد دانش‌آموز برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دوره آموزش ابتدایی

مجله‌های دانش‌آموزی

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

رشد نوجوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد پسرانه برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد جوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه دوم

مجله‌های بزرگسال عمومی

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- رشد آموزش ابتدایی • رشد فناوری آموزش
- رشد مدرسه زندگی • رشد معلم • رشد آموزش خانواده

مجله‌های بزرگسال تخصصی:

به صورت فصلنامه و سه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی • رشد آموزش زبان و ادب فارسی
- رشد آموزش هنر • رشد آموزش مشاور مدرسه • رشد آموزش تربیت بدنی
- رشد آموزش علوم اجتماعی • رشد آموزش تاریخ • رشد آموزش جغرافیا
- رشد آموزش زبان‌های خارجی • رشد آموزش ریاضی • رشد آموزش فیزیک
- رشد آموزش شیمی • رشد آموزش زیست‌شناسی • رشد مدیریت مدرسه
- رشد آموزش فنی و حرفه‌ای و کار دانش • رشد آموزش پیش‌دبستانی
- رشد برهان متوسطه دوم

مجله‌های رشد عمومی و تخصصی، برای معلمان، دانش‌جو معلمان دانشگاه‌های وابسته و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش و... تهیه و منتشر می‌شود.

• نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶.

• تلفن و نمابر: ۰۲۱ - ۸۸۳۰۱۴۷۸

• وبگاه: www.roshdmag.ir

وظایف حوریه خانم تعریف شده بود.

این داستان چند روزی ذهن مرا به خود مشغول کرد تا اینکه یک روز به خاطر کسالت و بیماری، با تأخیر به مدرسه رفتم. وقتی رسیدم، چیزی به زنگ تفریح نمانده بود. باید منتظر می‌ماندم تا زنگ بخورد. به سمت نمازخانه رفتم تا کمی استراحت کنم. نزدیک در که شدم، دانش‌آموزی فریاد زد: خانم، داخل نرید. محدثه کلاس داره! پرسیدم: محدثه کیه؟ با چه کسی کلاس داره؟ گفت: «محدثه شاگرد یوماست. بعضی روزا میان اینجا درس می‌خونن».

برای چند لحظه دوباره با یک روایت عجیب و مبهم مواجه شدم. به دفتر برگشتم و از خانم **دریساوی**، معاون مدرسه، جویای ماجرا شدم. دریساوی گفت: «محدثه دختر آقای جواد است. اختلال فنیل کتونوری داره. با بچه‌ها سازگار نیست. از پدرش خواستم او رو مدرسه استثنایی ببره، اما زیر بار نمی‌ره. ریاضی که چیزی نمی‌فهمه. حوریه قبول کرده ساعتی بهش قرآن و خواندن نوشتن یاد بده.» به اینجا حرفش که رسید، دیگر صدایش رانمی‌شنیدم. فقط لب‌هایش توی نگاهم تکان می‌خوردند. کودکی‌ام داشت جان می‌گرفت. خودم را در محدثه می‌دیدم. خودم را در تمام دانش‌آموزانی می‌دیدم که حوریه را یوما صدا می‌زدند.

می‌خواستم بیشتر درباره‌اش بدانم. مثل کتابی جذاب ولع خواندنش را داشتم. مدتی از حضور من در مدرسه گذشته بود که توانستم اعتمادش را برای حرف زدن جلب کنم. می‌دانستم داستان‌های زیادی برای گفتن دارد. حوریه خانم جویده جویده حرف می‌زد و برایم از همه جای زندگی‌اش می‌گفت؛ گرچه کوتاه و مختصر. خلقتش این‌طور بود که تا می‌پرسیدی نمی‌گفت، باید می‌خواست تا بگوید. می‌گفت فرزند خرمشهر است. جنگ را دیده و مردانش را در جنگ از دست داده است. پس از جنگ با مادرش به این شهر مهاجرت کرده است. از مدرسه می‌گفت و از دانش‌آموزان زیادی که در این سال‌ها به چشم دیده بود. آرامش کلامش مثل چشمه‌ای توی گوشم می‌ریخت.

وقتی مدرسه تمام می‌شد، بعد از ظهرها به دیدنش می‌رفتم. جلوی ساختمان کوچکشان حصیری پهن می‌کرد و قوری‌اش را توی منقل می‌گذاشت. دیگر هر روز منتظر آمدنم بود.

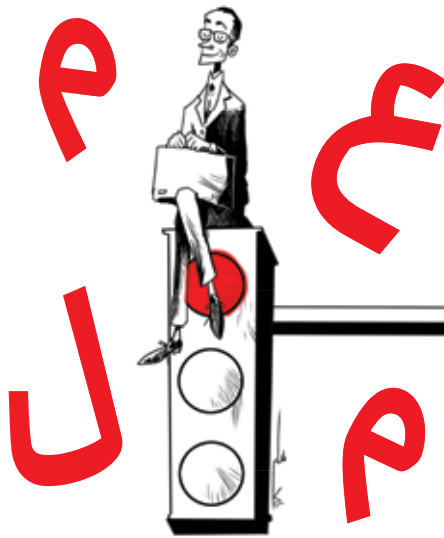
لای چروک‌های صورتش و خالکوبی کمرنگ چانه‌اش چیزی آشنا می‌دیدم که نمی‌فهمیدم چیست. فقط حسی بود که هر روز بیشتر مرا به خودش آغشته می‌کرد. از این همه زنجیر شکسته زده بودم.

یک روز ظهر موقع برگشت به خانه، خانم دریساوی با لهجه قشنگش پرسید: «زهره، پدرت قصد ازدواج ندارد؟ فکر می‌کنی این حوریه خانم برای پدرت مناسب نیست؟»

برای لحظه‌ای گُر گرفتم. ته ذهنم چیزی بود که به زبان نمی‌آمد، اتفاقات اخیر سریال‌وار از مقابل چشمانم عبور کردند. حالا دیگر دلیل کشش و جذابیت حوریه را فهمیده بودم. فهمیده بودم زندگی ما را اتفاقاتی رقم می‌زند که توی دلمان افتادنشان را از خدا خواسته‌ایم.

دیگر درنگ نکردم. از فردای آن روز در پی مجاب کردن این دو نفر بودم. با اصرار و مصیبت راضی‌شان کردم یک روز همدیگر را ببینند. پس از دیدار، با تلاش‌های فراوان، از حوریه خانم اجازه گرفتم به اتفاق پدرم برای خواستگاری به دیدنشان برویم. حوریه خانم با شرط اینکه باید تا همیشه از مادرش مراقبت کند، به خانه ما آمد!

نمی‌دانم روز ازدواجشان چه کسی از خوش‌حالی اشک بیشتری ریخت، فقط می‌دانم حالا یومای تمام بچه‌ها، یومای من است. این ازدواج قشنگ‌ترین هدیه روزهای معلمی‌ام است.



معلم را از هر طرف که بخوانی تقریباً است!

ارزش معلمی را که من و شما خوب می‌دانیم. بعضی‌ها نمی‌دانند و در وب‌سایت‌ها، برای اثباتش، دست به دامان ارزش معلم در کشورهای خارجی می‌شوند. یک جست‌وجوی ساده اینترنتی بکنید، می‌بینید، از خیال‌بافی درباره حقوقشان گرفته تا مدل زندگی‌شان. مثلاً می‌گویند: «معلم‌ها در ایتالیا مجبور نیستند پشت چراغ قرمز بایستند، مثل آمبولانس‌ها و ماشین‌های آتش‌نشانی.» شما تصور کنید به‌عنوان معلم کلاس اورژانسی داشته باشید که اگر دیر به آن برسید، دانش‌آموزانتان به جای اینکه روی میز ضرب بگیرند و ذوق کنند که: «آخ جون! معلمون هنوز نیومده»، بر اثر دیر رسیدن علم و دانش اندام‌های حیاتی‌شان، آسیب جدی ببینند.

از آن گذشته، این تصور از معلم بسیار موهن است. در ایتالیا معلم را کسی می‌بینند. مثل اکبر عبدی در آن سریالی که هی مدرسه‌اش دیر می‌شد. معلم هم همان قدر میلی‌متری از خانه بیرون می‌آید و در راه مدرسه حواسش به این طرف و آن طرف پرت می‌شود! بله، چنین معلمی، اگر پشت چراغ قرمز بایستد، مدرسه‌اش دیر می‌شود.

یا می‌گویند در فلان کشور حقوق معلمی فلان قدر است. نمی‌گویم چقدر، که از دلار به ریال تبدیلش نکنید. حتی بگویم دویست دلار هم بازنده قصه منم درست است که خیلی زیادتر از اینجاست، اما این رقم‌ها را طوری می‌گویند، انگار حقوق معلم فنون تخصصی جرم، در باند آکاپون را در نظر دارند.

خلاصه که خودتان قدر خودتان را خوب می‌دانید. کاری به این حرف‌ها نداشته باشید. معلم را از هر طرف بخوانی معلم است تقریباً! حالا برای یک میم و عین معامله را به هم ننزید!



سال رونق تولید

رشد مجله

نحوه اشتراک مجلات رشد:

الف. مراجعه به وبگاه مجلات رشد به نشانی www.roshdmag.ir و ثبت‌نام در سایت و سفارش و خرید از طریق درگاه الکترونیکی بانکی.
ب. واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت، شعبه سمراه آرمایش کد ۳۹۵ در وجه شرکت افست و ارسال فیش بانکی به همراه برگ تکمیل‌شده اشتراک با پست سفارشی یا از طریق دورنگار به شماره ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۳۳.
شماره شب: ۳۹۶۶۲۰۰۰

عنوان مجلات درخواستی:

نام و نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

میزان تحصیلات:

تلفن:

نشانی کامل پستی:

استان:

شهرستان:

خیابان:

پلاک:

شماره فیش بانکی:

مبلغ پرداختی:

اگر قبلاً مشترک مجله رشد بوده‌اید، شماره اشتراک خود را بنویسید:

امضا:

نشانی: تهران، صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵-۳۳۳۱

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۴۷۳۰۸

Email: Eshterak@roshdmag.ir

هزینه اشتراک سالانه مجلات عمومی رشد (هشت شماره): ۵۵۰/۰۰۰ ریال
هزینه اشتراک یک ساله مجلات تخصصی رشد (سه شماره): ۲۵۰/۰۰۰ ریال



تلفیق مطالعات اجتماعی، علوم، کار، فناوری و تفکر
در یادگیری مسأله محور

پروژه انرژی

بهاره میرزاپور، طراح آموزشی و معلم مطالعات اجتماعی و تفکر متوسطه اول

مدرسه محل اجرای پروژه: دبیرستان دوره اول دخترانه رفاه شرق

گاهی درس‌هایی که در مدرسه به بچه‌ها یاد می‌دهیم برای این است که بعداً در آینده از آن‌ها استفاده کنند. گاهی به همراه آموزش، فایده و کاربرد درس را هم به آن‌ها می‌گوییم تا درک بهتری از موضوع پیدا کنند و یادگیری عمیق‌تری داشته باشند. گاهی هم بستر و روند یادگیری را طوری طراحی می‌کنیم که دانش‌آموزان از همان لحظه اول چیزهایی یاد بگیرند و مهارت‌هایی به دست آورند که بتوانند با آن‌ها مسائل کوچک و بزرگی را که در اطرافشان اتفاق می‌افتد و ناراحتشان می‌کند، حل کنند. این یادگیری به دلیل مرتبط بودن با وجود فردی هر دانش‌آموز و ملموس کردن کارآمدی و اثرگذاری او در بهبود دنیای اطراف نزد خودش، اصالت و پایداری بیشتری دارد.

این نوشته درباره تجربه آموزشی کلاس درسی است که براساس حالت سوم طراحی شده است؛ کلاسی که دانش‌آموزانش محتوای آموزشی را خودشان انتخاب کرده‌اند و سپس با فراهم کردن بستر یادگیری توسط مربی، همه با مشارکت هم، محتوایی را که لازم است یاد بگیرند تولید کرده‌اند و پس از آن، محتوای تولید شده را در جریان زندگی واقعی و برای حل مسائل دنیای واقعی به کار بسته‌اند و حتی پس از پایان سال تحصیلی، مسیر یادگیری و عملی کردن یادگیری‌هایشان ادامه دارد.



فاز صفر بسترسازی

◀ جعبه‌ابزار طراحی آموزشی

طراحی آموزشی براساس رویکرد آموزشی سازه‌گرایی اجتماعی^۱، نظریه خودتعیین‌گری و مهارت‌های گفت‌وگو^۲ و تفکر سیستمی^۳ انجام شده است.

رویکرد آموزشی سازه‌گرایی اجتماعی، با ایجاد بستری اجتماعی که با فردیت دانش‌آموز و نیازهای او مرتبط است، زمینه مناسبی را برای مشارکت دانش‌آموز در ایجاد یادگیری و ساخت دانش نزد خود و دیگران فراهم می‌کند. به کار بستن اصول و مبانی آموزشی نظریه خودتعیین‌گری و مهارت‌های گفت‌وگو در طراحی آموزشی و اجرای مبانی آن در کلاس درس توسط مربی، در یادگیری با رویکرد سازه‌گرایی اجتماعی چند ویژگی ایجاد می‌کند:

۱. همه دانش‌آموزان نزد مربی جایگاهی قابل احترام دارند، مربی ارجحیت و رتبه‌بندی خاصی ندارد و هر یک را همان‌طور که هستند می‌پذیرد. با این نگاه، مربی برای ایجاد یادگیری در هر دانش‌آموز، بستر یادگیری را با علاقه‌مندی‌های او مرتبط می‌کند. او شنونده خوبی است و زمینه‌ای فراهم می‌کند تا دانش‌آموزان درباره خودشان صحبت کنند. به علاوه، خودش را دانای کل نمی‌داند و یادگیرنده خوبی است و از دانش‌آموزان می‌آموزد و بستری فراهم می‌کند که همه افراد در برابر دیدگاه‌های هم گشودگی و یادگیری داشته باشند؛
۲. برای هر دانش‌آموز مجموعه‌ای از انتخاب‌های گوناگون وجود دارد و او با انتخاب دغدغه‌های فردی خودش، در مسیر رشد و یادگیری سیر می‌کند؛
۳. ارزشیابی ابزاری برای یادگیری^۴ و سبب ارتقای سطح شایستگی دانش‌آموزان نزد خودشان است. از

درباره مفاهیم مرتبط با احساس چیزی بدانیم، می‌توانیم آن‌ها را بروز دهیم؟ از نگاه هستی‌شناسی، دنیای واقعی محل رویارویی با مسئله‌ها و بحران‌هایی است که ما را ناراحت و خوش حال می‌کنند و لازم است ما آن‌ها را احساس کنیم و برای ایجاد تغییر در آن‌ها اقدام مناسب انجام دهیم.

برای اقدام مناسب، سایر حس‌های لیمبیک و به‌طور خاص حس تعجب یا شگفتی در درون ما وجود دارد که به صورت ذاتی، میل به یادگیری و شناخت را ایجاد می‌کند تا با آن، در راستای کاهش غم‌ها و افزایش شادی‌ها حرکت کنیم.

بر این اساس می‌توانیم در طراحی آموزشی دو مورد را لحاظ کنیم: برای دانش‌آموزان موقعیت‌هایی فراهم کنیم که دغدغه‌های پنهانشان درباره خودشان و محیط اطرافشان را بشناسند و سپس بستری طراحی کنیم که دانش‌آموزان با فعالیت و یادگیری در آن، مسأله‌ها را حل کنند و پیشرفت کنند.

◀ هدف‌های آموزشی

با در نظر گرفتن نگاه حل مسأله‌ای اهداف آموزشی زیر را انتخاب کردیم:

۱- کلاس‌های درس را طوری طراحی کنیم که دانش‌آموزان در طی سال با کسب توانمندی‌های لازم، دغدغه‌مندی و مسئولیت‌پذیری بیشتری به اتفاقاتی که در اطرافشان می‌افتد داشته باشند؛

۲- انگیزه درونی آن‌ها برای حل مسائل افزایش یابد؛

۳- برای حل مسائل و بهبود جایی که در آن زندگی می‌کنند، خودکارآمدی آن‌ها تقویت شود و دست به کار شوند.

حدود شش ماه قبل از شروع سال تحصیلی، با مشورت مدیر مدرسه و همکارانی که دغدغه ایجاد یادگیری اصیل را داشتند، فکر کردیم امسال چگونه می‌توانیم کلاس‌های درسی برگزار کنیم که دانش‌آموزان در طول سال با کسب توانمندی‌های لازم، درباره اتفاقاتی که در اطرافشان می‌افتد، دغدغه و مسئولیت‌پذیری بیشتری داشته باشند، انگیزه درونی آن‌ها برای حل مسائل افزایش یابد و برای بهبود جایی که در آن زندگی می‌کنند، دست به کار شوند. برای این هدف ابتدا چارچوب فلسفی و اهداف آموزشی و سپس جعبه‌ابزار پشتیبان علمی برای چارچوب فلسفی و عملکردمان را آماده کردیم.

در مقدمه، چارچوب فلسفی، اهداف آموزشی و جعبه‌ابزار طراحی آموزشی پروژه ارائه می‌شود و سپس یکی از پروژه‌های تلفیقی به تفصیل شرح داده می‌شود.

◀ چارچوب فلسفی

با پیشرفت علوم شناختی^۱ دریافته‌ایم، واحد لیمبیک در مغز انسان مسئول اداره کارهای غیرارادی است. در لیمبیک هفت حس اصلی شادی، خشم، غم، ترس، تعجب، تنفر و تمسخر وجود دارد و همه انسان‌ها با این حواس متولد می‌شوند. لیمبیک قابلیت یادگیری ندارد و هر چه برای عملکردش نیاز دارد، درونش تعبیه شده است. برای مثال، از همان لحظه نخست نفس می‌کشیم، یا عضله‌های صورت ما، بدون اینکه یاد بگیرند، می‌دانند در هنگام غم، شادی یا تعجب چگونه شوند. اما چرا چنین است و چرا ما از همان لحظه اول، بدون اینکه

نقشه کلی درس



دانش آموزان، تغییراتی کلی و جزئی در آن ایجاد شد که به بهبود آن کمک شایانی کرد.

← سرفصل های درس های تلفیق شده برای پروژه انرژی

مطالعات هفتم: آب و هوای ایران، حفاظت از زیستگاه ها، منابع آبی و خاکی، چرخه آب، تولید و مصرف و نیاز

مطالعات هشتم: آب و هوای جهان، کوه ها و رود ها، منابع طبیعی، قاره ها، جریان های گرم آب و هوایی، اقیانوس ها و بیابان های جهان، تغییر اقلیم، گرمایش زمین، از بین رفتن صخره های مرجانی و آب شدن یخچال ها؛

علوم هفتم: از معدن تا خانه، سفر آب به درون زمین، منابع انرژی، گرما و بهینه سازی انرژی؛

کاروفناوری هفتم: پودمان کاربرد فناوری اطلاعات و ارتباطات، پودمان جست و جو و جمع آوری اطلاعات، و پودمان مستندسازی؛

تفکر هفتم: مهارت های ارتباط، مهارت های گفت و گو، کنترل خشم، تاب آوری، مهارت های مدیریت تعارض، قاطعیت و جرئت ورزی؛

تفکر هشتم: عزت نفس، اعتماد به نفس، مهارت های تصمیم گیری. پروژه انرژی چهار فاز داشت. در ادامه فاز های اجرایی به تفصیل نوشته می شوند.

با دیگران ایجاد یا با کمک آن ها حل می شود. پس لازم است دیگران را هم بشناسیم و راه برقراری ارتباط با آن ها را یاد بگیریم.

شمار بسیاری از مسائل هم حاصل دینامیک های موجود در دنیای واقعی است. از این جنبه لازم است دنیای واقعی را هم بشناسیم و راه تعامل با آن را یاد بگیریم. با توجه به چارچوب فلسفی استناد شده، نقشه درس ها به این صورت است:

در سال تحصیلی ۹۸-۱۳۹۷ برای چهار درس مطالعات اجتماعی، علوم، کار و فناوری و تفکر، با این نگاه، پروژه های متعددی طراحی شد که در اینجا یکی از آن ها شرح داده می شود.

← پروژه انرژی:

طبق نقشه کلی درس، بچه ها مهارت های مرتبط با شناخت خود و دیگران را در پروژه های دیگری تمرین کردند و در پروژه انرژی درباره حل یکی از مسائل دنیای واقعی که ناراحت شان می کند، تمرین عملی انجام دادند.

موضوع پروژه مرتبط با حل مسائل دنیای پیرامون، براساس دغدغه های محیط زیستی دریافت شده از دانش آموزان در ابتدای سال تحصیلی انتخاب شد. چارچوب اولیه آن طراحی شد و از آنجا که رویکرد آموزشی سازه گرایی اجتماعی بود، در طول فرایند آموزش، به تناسب نیاز

این رو، آن ها با هم سنجیده نمی شوند، بلکه در بستری خالی از رقابت، هر دانش آموز با ویژگی های فردی خودش سنجیده می شود و پیشرفت می کند.

در این بستر، دانش آموزان موضوعات مربوط به دغدغه های فردی خودشان را انتخاب می کنند و درباره آن ها یاد می گیرند، خودشان راهکارهایی برای بهبود آن ها پیدا می کنند و راهکارها را اجرایی می کنند. همه این ها در طول زمان به تقویت شناخت آن ها از خود، تقویت اصالت فردی، ایجاد و تقویت احساس شایستگی فردی، شکل گیری مسئولیت فردی در برابر اتفاقات دنیای واقعی و انگیزه درونی برای مشارکت در حل مسئله های دنیای واقعی می انجامد.

در نهایت، تفکر سیستمی، عینک دقیق تری برای بررسی مسائل در اختیار دانش آموزان قرار می دهد. این عینک در درجه اول به آن ها کمک می کند در رابطه با مسائل دنیای واقعی نقش و اثرگذاری خودشان را دریابند و انگیزه و مسئولیت درونی آن ها برای بهبود اوضاع تقویت شود و برای حل مسائل دست به کار شوند. در درجه دوم، ابزار دقیق تری برای تحلیل و بررسی مسائل و ارائه راه حل در اختیار آن ها می گذارد تا راه حل هایی ارائه کنند که پایداری بیشتری دارد و در بلندمدت آسیب های کمتری ایجاد می کند.

← با نگاه یادگیری برای حل مسائل واقعی زندگی، چه چیزهایی یاد بگیریم و یادگیری را از کجا شروع کنیم؟

کلاس درس امسال با بررسی پاسخ به این سؤال آغاز شد که چه مسئله هایی دانش آموزان را در خانه، مدرسه و در دنیای پیرامون یا جامعه ناراحت می کند.

زمانی که برای حل مسئله اقدام می کنیم، متوجه می شویم بسیاری از مسائل در باورها و تلقی های فردی خودمان ریشه دارند. پس لازم است ابتدا خودمان را خوب بشناسیم و مهارت های فردی مان را توسعه دهیم.

شمار دیگری از مسائل، در ارتباط

فاز اول

روشن شدن چراغ دغدغه‌ها

جنگل‌ها و اقیانوس‌ها جذب نمی‌شود و زمین را گرم می‌کند. گرم شدن زمین باعث آتش‌سوزی جنگل‌ها، گرم شدن دریاها، آب شدن یخچال‌ها، طغیان برخی از رودخانه‌ها و خشک شدن برخی دیگر از رودخانه‌ها و تشکیل طوفان‌های شن می‌شود. درون جنگل‌ها و دریاها و یخچال‌ها و رودها منابع اولیه و طبیعی مورد نیاز انسان برای تولید وجود دارد و گرمایش زمین موجب می‌شود این منابع کاهش یابند، در حالی که برای تولید به این منابع نیاز است. چرخه دینامیکی تحلیل بالا را در تصویر شماره ۱ می‌بینید. پس از رسم چرخه و برای پاسخ به این سؤال که چگونه می‌توانیم از میزان گرمایش زمین بکاهیم، گروه‌های کوچک‌تری تشکیل دادند و در آن‌ها

بحث و گفت‌وگوها در کلاس شکل گرفت. هر کدام درباره آنچه خوانده بودند و آنچه می‌دیدند، تحلیل ارائه می‌دادند و دنبال راه‌حل می‌گشتند. برای یافتن راه‌حل، از رویکرد دینامیک سیستم‌ها استفاده کردیم. بچه‌ها در ابتدای سال با مفاهیم مرتبط دینامیک سیستم‌ها آشنا شده بودند. پس از مشاهده مستند، اتفاقاتی را که دیده بودند با رویکرد سیستمی تحلیل کردند. مهم‌ترین تحلیل‌های آن‌ها به شرح زیر است:

انسان‌ها برای برآوردن نیازها و تهیه مایحتاجشان، باید چیزهایی تولید کنند. برای اینکه تولید انجام شود، انرژی مصرف می‌شود و هر کجا انرژی مصرف شود، دی‌اکسید کربن تولید می‌شود. اگر دی‌اکسید کربن از حد مجازش بیشتر باشد، توسط

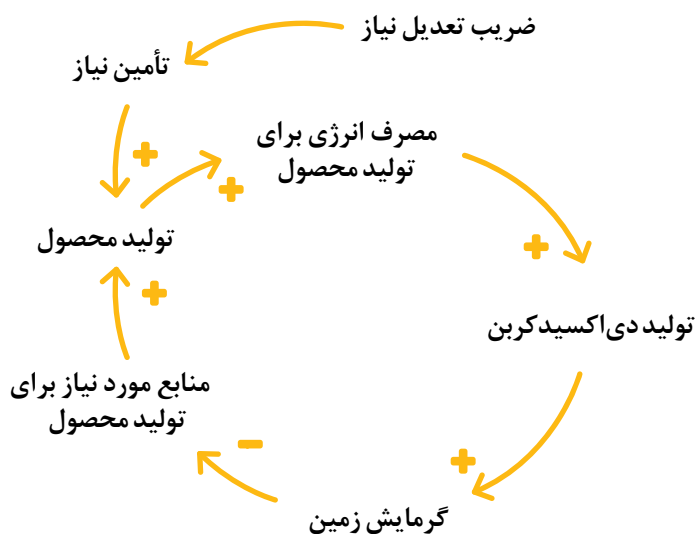
در پروژه‌های مسئله‌محور، ورود به پروژه اهمیت خیلی زیادی دارد و لازم است طراحی طوری انجام شود که انگیزه دانش‌آموز در بدو ورود برانگیخته شود و او تا آخر پروژه دغدغه حل مسئله داشته باشد.

در کلاس هشتم، پروژه به این صورت آغاز شد: از جلسه قبل به هر کدام از بچه‌ها، در قالب یک کاربرگ، یک کلیدواژه دادم و به آن‌ها گفتم از کتاب درسی یا هر منبع دیگری، درباره آن تحقیق کنید و با خود به کلاس بیاورید. بخشی از این کلیدواژه‌ها به شرح زیرند: یخچال‌های هیمالیا، جنگل‌های آمازون، صفحات یخ در گرینلند، جنگل ویکتوریا، شاخص مقدار کربن، سوخت فسیلی، توندرا، قطب جنوب، گرمای قابل تحمل برای انسان، رودخانه گنگ و صخره‌های مرجانی. این کار باعث شد همگی درباره چگونگی پیدایش و چستی این موارد اطلاعات زیادی پیدا کنند.

جلسه بعد، وقتی بچه‌ها سر کلاس حاضر شدند، مستند «۶ درجه‌ای که می‌تواند زمین را تغییر دهد» را برایشان پخش کردم. این مستند درباره گرمایش زمین است. در آن نشان می‌دهد چگونه مصرف انرژی و تولید دی‌اکسید کربن موجب بالا رفتن دمای زمین می‌شود و این افزایش دما چه تبعاتی دارد. به علاوه، تعدادی راهکار هم ارائه می‌دهد. هر لحظه که مستند پخش می‌شد، بچه‌ها در آن با گزاره‌هایی روبه‌رو می‌شدند که نتیجه عملکرد انسان در تعامل با طبیعت بود. آنچه می‌دیدند، با آنچه درباره گزاره‌ها خوانده بودند، اصلاً مطلوب نظرشان نبود و همین محرک شروع فعالیت آن‌ها در حوزه گرمایش زمین شد.

چرخه دینامیکی مصرف انرژی و گرمایش زمین

تصویر شماره ۱



درباره سؤال‌های دیگری فکر کردند: الگوی مصرف ما در مورد نیازهای مختلف چگونه است؟ در چه زمینه‌هایی همراه با مصرف، انرژی را اتلاف و در چه زمینه‌هایی بهینه مصرف می‌کنیم؟

چگونه می‌توانیم تولید داشته باشیم، اما انرژی کمتری مصرف کنیم و هدررفت انرژی را در بخش‌های گوناگون تولید کاهش دهیم؟

در حال حاضر، تولید به چه صورتی است که به تولید بیش از اندازه دی‌اکسید کربن منجر می‌شود؟

در این میان، نقش من به‌عنوان مربی، تسهیل‌گری بود و فضای امن و قابل اعتمادی برای بچه‌ها فراهم می‌کردم تا آزادانه و با رعایت احترام، نظرات خود را بیان کنند و به نظرات یکدیگر گوش دهند.

با هم قرار گذاشتیم تا جلسه بعدی، با استفاده از کتاب درسی و سایر منابعی که می‌شناسیم، روی این سؤال‌ها فکر کنیم و پاسخ را با خودمان به کلاس بیاوریم.

در مدرسه، برای یادگیری کار تیمی لازم است در برخی پروژه‌ها بچه‌های هفتم و هشتم با هم فعالیت کنند. از طرف دیگر، مباحث این پروژه در کتاب درسی هر دو گروه وجود دارد. به همین دلیل تصمیم گرفتم با طراحی دیگری، زمینه مشارکت بچه‌های پایه هفتم را هم در این پروژه فراهم کنم.

اشاره به این نکته لازم است، از آنجا که اصلی‌ترین هدف کلاس‌های درس امسال افزایش انگیزه درونی دانش‌آموزان بود، این پروژه به‌عنوان یک مسئله از بیرون برای بچه‌ها مطرح نشده بود، بلکه جزو مسائلی بود که در ابتدای سال، به‌عنوان یکی از مسائلی که

در جامعه ناراحتشان می‌کند، برای من یادداشت کرده بودند.

در پایه هفتم، از یک هفته قبل دو کاربرگ به بچه‌ها دادم و خواستم تا جلسه بعدی آن را انجام دهند و با خود به کلاس بیاورند. این کاربرگ‌ها با روش یادگیری معکوس طراحی شده و شامل سرفصل تولید و مصرف از کتاب مطالعات اجتماعی و منابع طبیعی از کتاب علوم است.

برای مشاهده کاربرگ‌ها QR کد زیر را اسکن کنید.



این پروژه‌ها برای بچه‌ها بسیار دوست‌داشتنی بودند و آن‌ها یادگیری‌های ارزشمندی از آن داشتند. در شروع کلاس، از هر کدام خواستم چیزی را که با این پروژه یاد گرفته‌اند، بیان کنند. در این نوشته، از مرور یادگیری‌های ارزشمند آن روز بچه‌ها از این پروژه گذر می‌کنم. شاید کمترین یادگیری‌شان فهمیدن گستردگی دنیای پیرامونشان و ایجاد حس قدردانی در وجودشان بود.

پس از مرور یادگیری‌ها، از بچه‌ها خواستم به چهار گروه تقسیم شوند و روی این سؤال‌ها فکر کنند؟

۱. یک دسته‌بندی و طبقه‌بندی از کلیه نیازهایی که برای زنده ماندن و

زندگی کردن در خانه داریم، تهیه کنید. این دسته‌بندی شامل نیازهایی است که برای رفع آن‌ها یک کالا تولید یا یک خدمت ایجاد کرده‌ایم. (هر گروه در یک زمینه بررسی کرد. خانه، کارخانه، مدرسه و جامعه)

۲. برای تولید کالاها و ایجاد خدمات به چه منابعی نیاز دارید؟

پس از مشورت، هر گروه ارائه کوتاهی از یافته‌هایش داد. برای سؤال اول در هر زمینه، بچه‌ها تقریباً ۲۲ دسته نیاز نوشته بودند و به‌طور مشترک، برای سؤال دوم به منابعی مانند پول و سرمایه، منابع طبیعی، نیروی انسانی، مواد اولیه، تجهیزات، برنامه‌ریزی و مدیریت، مهارت و باور فردی، برندسازی، بازاریابی، تبلیغات، فروش و خدمات پس از فروش اشاره کرده بودند. موضوع نیاز و تأمین نیازها به اندازه کافی برای بچه‌ها پررنگ شده بود و حالا زمان پخش مستند «۶ درجه‌ای که می‌تواند زمین را تغییر دهد» بود.

تمرکز روی کاربرگ‌های انرژی و زباله از یک طرف و کار تیمی در برآورد نیازها از طرف دیگر، باعث شد در این کلاس هم مانند کلاس هشتم، بچه‌ها به شدت تحت‌تأثیر پیامدهای نامطلوب کارهای انسان در بهره‌برداری از انرژی قرار بگیرند و برای حل مسئله راهی پیدا کنند.

با کمک یکدیگر، تحلیل دینامیکی و چرخه گرمایش زمین را روی تخته رسم و به سؤال‌هایی مشابه آنچه در کلاس هشتم مطرح شده بود، فکر کردیم.

در پایه هفتم هم با هم قرار گذاشتیم تا جلسه بعدی، با استفاده از کتاب درسی و سایر منابعی که می‌شناسیم، روی این سؤال‌ها فکر کنیم و پاسخ را با خودمان به کلاس بیاوریم.

فاز دوم یادگیری درباره دغدغه‌ها



و راه افتادیم. سؤال‌ها این‌ها بودند:

۱. در چه قسمت‌هایی اتلاف انرژی صورت می‌گیرد؟ این اتلاف چگونه صورت می‌گیرد؟
۲. در چه قسمت‌هایی مصرف انرژی بهینه شده است؟ بهینه‌سازی چگونه صورت گرفته است؟
- در بازدید، بچه‌ها متوجه موارد متعدد و عجیبی شدند. تعدادی از مشاهدات آن‌ها به شرح زیر است:
۱. برای انجام پروژه‌ها مقوا مصرف می‌شود و این مقواها به صورت یک‌رو سفید دور ریخته می‌شوند؛
۲. دورریز مواد غذایی دست‌نخورده در سطل زباله قابل توجه است؛
۳. کلاس‌هایی بودند که دانش‌آموزی در آن‌ها نبود، ولی لامپشان روشن بود؛
۴. زباله‌های تر و خشک بدون تفکیک در سطل زباله ریخته شده بودند؛
۵. زباله‌های تجدیدناپذیری در باغچه افتاده بودند، کاغذهای یک‌رو سفیدی کف کلاس‌ها و در جامیزها مانده بودند؛
۶. شواژ روشن و پنجره هم باز بود؛
۷. شیر آب نیمه‌باز بود.

مواجهه بچه‌ها با عملکردهای خودشان، جالب بود. پس از این بازدید و گردش علمی، نظر آن‌ها را درباره کارهایی پرسیدم که می‌توانیم در مدرسه انجام دهیم و با انجام آن‌ها به کاهش گرمایش زمین فکر کنیم. با این مشورت گروهی، فهرستی از اقدام‌های عملیاتی فراهم شد. یکی از بچه‌ها درست کردن یک جدول را پیشنهاد داد که در ستون عمودی آن نام بچه‌های کلاس و در ستون افقی آن عنوان

در فاز بعدی، دو مستند دیگر با خودم به کلاس بردم. یکی درباره آب مجازی و دیگری درباره بازیافت. آن‌ها را هم برای بچه‌ها پخش کردم. مفهوم آب مجازی سؤال‌های جدیدی در ذهن بچه‌ها ایجاد کرد و انگیزه و دغدغه آن‌ها را برای یافتن راه‌حل افزایش داد. پس از مشاهده مستند، بچه‌ها را به گردش در مدرسه و بررسی مدرسه از نظر نحوه مصرف انرژی دعوت کردم. این دعوت از دو نظر برای آن‌ها جالب توجه بود. نخست بررسی عملی محیط پیرامون، درباره دغدغه‌ای که داشتند و دوم اینکه می‌توانستند به همه قسمت‌های مدرسه بروند.

برای اینکه بازدیدمان هدفمندتر باشد، با هم به چند سؤال فکر کردیم و هرکدام یک دفتر و خودکار برداشتیم

انرژی را محقق می‌کرد، بستر عملی جدی‌تری برای تمرین روی مهارت‌های درس تفکر بود.

همکاران انجمن انرژی‌های تجدیدپذیر ایران در نمایشگاه انرژی‌های تجدیدپذیر حضور داشتند. وقتی بچه‌ها برای دریافت پاسخ سؤال‌هایشان به این غرفه مراجعه کردند، با استقبال گرم آقای علی ادیبی و آقای سیدحامد دریاباری روبه‌رو شدند. اینکه بچه‌ها با سؤالات از قبل فکرشده در نمایشگاه حاضر شده بودند و روی برخی مفاهیم مرتبط با انرژی مسلط بودند، برای دوستان انجمن ارزشمند بود و موجب شد یک کارگاه برای آن‌ها در محل نمایشگاه برگزار کنند. برگزاری این کارگاه و ردوبدل شدن پرسش و پاسخ‌ها به نوبه خود در عمیق‌تر شدن نقش دغدغه بچه‌ها برای مقوله انرژی نقش مهمی داشت. قرار شد هرکدام از بچه‌ها یک گزارش از بازدید نمایشگاه بنویسد و برای انجمن ارسال کند تا زمینه‌ای برای همکاری‌های بعدی شود.

از آنجا که من فقط یک معلم بودم و درباره سؤالات‌های بچه‌ها اطلاعات تخصصی نداشتم، اجرای پروژه را با برگزاری نمایشگاه انرژی‌های تجدیدپذیر ایران هم‌زمان کرده بودم تا بتوانیم با بازدید از این نمایشگاه، پاسخ‌های تخصصی برای سؤالات‌های بچه‌ها پیدا کنیم. با هماهنگی مدرسه و خانواده‌ها و با همراهی خانواده‌ها، با تعدادی از دانش‌آموزانی که شرایط همراهی داشتند، به نمایشگاه رفتیم. برای اینکه بچه‌ها دیدار هدفمندتری از نمایشگاه داشته باشند، قبل از حضور در نمایشگاه، در گروه‌های کوچک با هم مشورت کردند و سؤالاتی را که پاسخ آن‌ها را نمی‌دانستند و احتمالاً در آنجا می‌توانستند از کارشناسان این حوزه بپرسند، آماده کردند.

هم‌زمان با برگزاری پروژه انرژی، در درس تفکر روی مهارت‌های «ارتباط» و «جرئت‌ورزی» تمرین می‌کردیم. حضور در نمایشگاه انرژی‌های تجدیدپذیر، علاوه بر اینکه اهداف مرتبط با پروژه

اقدام‌های عملیاتی باشد. به پیشنهاد خودش، قرار شد این جدول را روی مقوایی که یک رویش از قبل استفاده شده است بنویسد و در کلاس نصب کند. همه بچه‌ها هم تصمیم گرفتند با هم برای مصرف بهینه انرژی و کاهش گرمایش زمین، موارد عملیاتی جدول را انجام دهند و پس از انجام هر کدام، در مقابل اسم خود یک علامت بزنند. برای عمیق‌تر شدن آن‌ها روی مبحث انرژی، کاربرگ دوم را به آن‌ها دادم.

برای مشاهده کاربرگ دوم QR کد زیر را اسکن کنید.



فاز سوم

تولید محتوا توسط دانش‌آموزان



۷. کار گروه مصرف بهینه: حوزه فعالیت، کمک به کاهش گرمایش زمین و مصرف انرژی با ترویج فرهنگ کاهش مصرف و مصرف دوباره؛

۸. کار گروه بازیافت: حوزه فعالیت، کمک به کاهش گرمایش زمین با ظرفیت‌سازی برای بازیافت و انجام بازیافت؛

۹. کار گروه زندگی چندبار مصرف: حوزه فعالیت، کمک به کاهش گرمایش زمین با ترویج فرهنگ استفاده از وسایل چندبار مصرف به جای وسایل یک‌بار مصرف. پس از این تقسیم‌بندی، هر کدام از بچه‌ها در کار گروه مورد علاقه خود قرار گرفتند و با توجه به سؤال‌های زیر، به صورت تخصصی، درباره موضوع کار گروه خود تحقیق و پژوهش کردند:

و آب مجازی؛

۲. کار گروه انرژی: حوزه فعالیت، بهینه‌سازی و اتلاف انرژی در حوزه انرژی سرمایشی و گرمایشی و روشنایی؛

۳. کار گروه مواد غذایی: حوزه فعالیت، ترویج فرهنگ استفاده صحیح از مواد غذایی و کاهش دورریز آن‌ها؛

۴. کار گروه حمل‌ونقل: حوزه فعالیت، بهینه‌سازی و اتلاف انرژی در حوزه حمل‌ونقل؛

۵. کار گروه آلودگی: حوزه فعالیت، توجه به آلاینده‌ها و تأثیر آن‌ها بر گرمایش زمین؛

۶. کار گروه محیط زیست سبز: حوزه فعالیت، کمک به کاهش گرمایش زمین با توجه به جایگاه منابع زیست‌محیطی مانند جنگل‌ها و دریاها و مراقبت از آن‌ها؛

شروع فاز سوم پروژه با افزایش جدی دغدغه‌مندی دانش‌آموزان همراه بود. بچه‌ها با طیف گسترده‌ای از اطلاعات درباره زمینه‌های مختلف بهینه‌سازی در مصرف انرژی و راهکارهای عملیاتی برای بهینه‌سازی در کلاس حاضر شده بودند و هر گروه بخشی از کار خود را ارائه داد. پس از ارائه‌ها متوجه شدند با زمینه‌های متفاوتی روبه‌رو هستند که هر کدام تخصص و اطلاعات خاص خود را دارد و سعی کردند در گروه‌هایشان یافته‌هایشان را تفکیک کنند.

نتیجه تفکیک‌ها شگفت‌انگیز بود. بچه‌ها به وجود ۹ زمینه تخصصی در انرژی فکر کردند و ۹ کار گروه راه انداختند:

۱. کار گروه آب: حوزه فعالیت، بهینه‌سازی و اتلاف انرژی در حوزه آب

۶. راهکارهای عملیاتی کارگروه شما برای کمک به کاهش گرمایش زمین در خانه، مدرسه و جامعه چیست؟
۷. چشم‌انداز کارگروه شما چیست و چه رسالتی دارد؟

سؤال‌های کارگروه‌های پنج تا نه

- نام کارگروه:
نام اعضای کارگروه:
۱. کارگروه خود را معرفی کنید.
۲. حوزه‌های مرتبط با انرژی و کاهش گرمایش زمین در کارگروختان را نام ببرید.
۳. مزایای توجه به موضوع شما و معایب بی‌توجهی به آن چیست؟
۴. این مزایا و معایب در طول زمان چه پیامدهایی دارد؟
۵. راهکارهای عملیاتی کارگروه شما برای کمک به کاهش گرمایش زمین در خانه، مدرسه و جامعه چیست؟
۶. چشم‌انداز کارگروه شما چیست و چه رسالتی دارد؟

به نام جان‌آفرین
کاربرگ شماره سه درس مطالعات اجتماعی، علوم، کار و فناوری و تفکر - پایه‌های هفتم و هشتم مدرسه دخترانه رفاه شرق

پروژه انرژی، فاز سه

سؤال‌های کارگروه‌های یک تا چهار

- نام کارگروه:
نام اعضای کارگروه:
۱. کارگروه خود را معرفی کنید.
۲. حوزه‌های مرتبط با انرژی و کاهش گرمایش زمین در کارگروختان را نام ببرید.
۳. زمینه‌های بهینه‌سازی مصرف انرژی در هر کدام از این حوزه‌ها چیست؟
۴. زمینه‌های اتلاف انرژی در هر کدام از این حوزه‌ها چیست؟
۵. این زمینه‌ها در طول زمان چه پیامدها و عواقبی دارند؟

پلاست به جای مقوا برای پروژه‌های دانش‌آموزی بود؛
۸. کارگروه بازیافت: در مدرسه درهای بطری‌های پلاستیکی را جمع کرد. سطل بازیافت کاغذ برای مدرسه فراهم کرد؛
۹. کارگروه زندگی چندبار مصرف: برای تمام بچه‌ها کیسه پارچه‌ای به جای کیسه پلاستیکی دوختند. پیشنهاد جایگزین کردن کارتن پلاست با مقوا برای تهیه روزنامه دیواری را دادند. درباره انواع چیزهایی که می‌توان آن‌ها را با چند بار مصرف جابه‌جا کرد، به سایر دانش‌آموزان اطلاعات دادند.
کم‌کم به ایام نوروز نزدیک شده بودیم. درباره راهکارهای عملیاتی در خانه، اقدام زیر با هم‌فکری بچه‌ها صورت گرفت.
هر کارگروه سه اقدام عملیاتی مرتبط با خانه را معرفی کرد که آن‌ها را در جدولی یادداشت کردیم.

۶. کارگروه محیط زیست: راهکارهایی برای محافظت از باغچه‌های مدرسه و رشد گل و گیاه در مدرسه ارائه داد؛
۷. کارگروه مصرف بهینه: درباره مدیریت مصرف کاغذ چرکنویس در مدرسه اقدام عملیاتی انجام داد. به این صورت که با استفاده از دورریزهای آفمی‌تئاتر مدرسه، جعبه‌هایی برای کاغذهای چرکنویس درست کرد و در هر کلاس قرار داد تا دانش‌آموزان در صورت نیاز از آن‌ها استفاده کنند و کاغذ دورو سفید از دفترشان جدا نکنند. همچنین، با دورریزهای آفمی‌تئاتر مدرسه، تخته پاک‌کن برای کل کلاس‌ها درست کرد. تمام زیرگلدانی‌های یک‌بار مصرف مدرسه را هم با بشقاب‌های ملامین تعویض کرد. محصولات متعددی با دورریختنی‌ها درست کرد. بهترین ایده کارگروه مصرف بهینه، استفاده از کارتن

راهکارهای عملیاتی بچه‌ها در مدرسه بسیار ارزشمند بود:
۱. کارگروه آب: در کنار شیرهای آب، علامت‌های هشدار نصب کردند و اطلاعاتی درباره آب مجازی به دوستان خود دادند؛
۲. کارگروه انرژی: کنار پریزهای برق علامت‌های هشدار نصب کردند؛
۳. کارگروه مواد غذایی: یک ظرف به نام ظرف مهربانی در راهرو قرار دادند تا هر کدام از دانش‌آموزان که تغذیه‌اش مازاد مصرفش است، آن را دور نیندازد و برای مصرف فرد دیگری در جعبه بگذارد؛
۴. کارگروه حمل‌ونقل: این کارگروه برای مدرسه پیشنهاد استفاده از سرویس دسته‌جمعی را داد که البته این راهکار از قبل عملیاتی شده بود؛
۵. کارگروه آلودگی: بخشی از زباله‌های مدرسه را تفکیک کرد؛



قرار شد برای ایام نوروز در انجام این اقدام‌ها سفیر انرژی باشیم؛ به این صورت که جدول را در خانه روی یک دیوار نصب کنیم. هر روز به سراغ آن برویم و مقابل کارهایی که در آن روز انجام داده‌ایم، علامت بزنیم. به این صورت، دیگران هم همراه با ما برای انجام این کار ترغیب می‌شوند.

برخی از این اقدام‌های عملیاتی برای کارگروه‌ها به شرح زیرند:

۱. کارگروه آب: لباس‌هایمان را کمتر کثیف کنیم تا شست‌وشوی کمتری انجام دهیم. آب تهمانده لیوان یا آب شست‌وشوی میوه را داخل باغچه یا گلدان بریزیم. توجه به آب مجازی را نشر دهیم. ظرف کمتری کثیف کنیم تا شست‌وشوی کمتری انجام دهیم. با آب لوله‌کشی آب‌بازی نکنیم. هنگام وضو گرفتن و مسواک زدن از یک لیوان آب استفاده کنیم؛

۲. کارگروه انرژی: هنگام مصرف غذا روفرشی پهن کنیم تا کمتر جاروبرقی بزنیم. وقتی موبایل‌مان شارژ شد، شارژر را از برق بکشیم. هنگام اتوکشی یک نفر اتو را جابه‌جا کند و یک نفر لباس را تا زمان اتوکشی کاهش یابد. اگر سردمان

است لباسمان را بیشتر کنیم و دما را زیاد نکنیم. اگر هم گرم‌مان است، لباسمان را کم کنیم و دما را کاهش ندهیم. شب‌ها موبایل‌مان را در حالت پرواز قرار دهیم. وقتی مهمان می‌آید و همه با هم صحبت و خوش و بش می‌کنیم، تلویزیون را خاموش کنیم. هنگام سفر، قبل از خروج از منزل، وسایل برقی مثل تلویزیون را که نیازی به روشن بودن آن‌ها نیست، از برق بکشیم؛

۳. کارگروه مواد غذایی: مواد غذایی را به اندازه تهیه کنیم و هنگام مصرف اسراف نکنیم. مراقب مواد فاسدشدنی باشیم و از فسادشان جلوگیری کنیم. غذای مازاد مصرفمان را در ظرف تمیزی بریزیم و در مناسب‌ترین زمان در اختیار افراد دیگری قرار دهیم. تهمانده غذا را برای حیوانات بریزیم؛

۴. کارگروه حمل‌ونقل: در تعطیلات از دوچرخه استفاده کنیم. ماشین را معاینه فنی کنیم. خودرو را به صورت تک‌سرنشین استفاده نکنیم. در تعطیلات از وسایل نقلیه عمومی استفاده کنیم؛

۵. کارگروه آلودگی: در آتش اسپری و پلاستیک نیندازیم. آلودگی صوتی درست نکنیم. بیرون از خانه نظافت را

رعایت کنیم. دریا و جنگل را با زباله آلوده نکنیم؛

۶. کارگروه محیط زیست سبز: در طبیعت زباله نریزیم. از طبیعت زباله‌ها را جمع کنیم. در طبیعت آتش روشن نکنیم. اگر در طبیعت آتش روشن کردیم، در جای مناسب روشن کنیم و حتماً آن را خاموش کنیم. به حیوانات درختان آسیب نزنیم؛

۷. کارگروه مصرف بهینه: از وسایلی که قابلیت مصرف دوباره دارند استفاده کنیم. مصرفمان را در زمینه‌های مختلف کاهش دهیم؛

۸. کارگروه بازیافت: درهای بطری را جداگانه جمع کنیم. زباله‌های خشک را از زباله‌های تر جدا کنیم؛

۹. کارگروه زندگی چندبار مصرف: در کیفمان یک کیسه پارچه‌ای بگذاریم و موقع خرید کیسه پلاستیکی نگیریم. در سفر، قمقمه همراه داشته باشیم. لیوان شخصی همراه داشته باشیم. وسایل‌مان را در سفره پارچه‌ای بیچیم و در کیسه پلاستیکی قرار ندهیم. خوردنی‌ها را در ظرف قرار دهیم و در کیفمان بگذاریم و در پلاستیک نذاریم.

تا آخر	۱ فروردین ۹۸	۲۹ اسفند ۹۷	۲۸ اسفند ۹۷	
				شرح اقدام عملیاتی یک
				شرح اقدام عملیاتی دو
				شرح اقدام عملیاتی سه
				تا آخر

دغدغه و انگیزه فراوان بچه‌ها در پیشبرد این پروژه و اقدام آن‌ها در همراه کردن خانواده‌هایشان در ایام نوروز، فاز چهارمی برای پروژه ایجاد کرد که در طراحی آموزشی در نظر گرفته نشده بود. برگزاری همایش # زندگی - بیشتر - زمین.



در پایان قرار شد هرکدام از گروه‌ها یک کتابچه درباره کارگروه خود درست کنند و محتوایی را که به دست آورده‌اند، در آن به تفصیل شرح دهند.

داستان ادامه دارد



به جای رقابت بود. از ابتدای سال و در موقعیت‌های گوناگون آموزشی، بچه‌ها متوجه شده بودند مهم بودن به معنی مسئولیت‌های بیشتر داشتن و مسئولیت بیشتر داشتن به معنی عهده‌دار بودن حقوق دیگران است. از آنجا که در هیچ کاری نفر برتر یا گروه برتر معرفی نمی‌شود و یک نفر نمی‌تواند همه کارها را انجام دهد لازم است همه با هم همکاری کنند و هر فردی کاری را که انتخاب می‌کند به خوبی انجام دهد تا حق از بین نرود. وقتی هم کارش را انجام داد، امتیاز یا تشویق خاصی به او داده نمی‌شود، بلکه ظرفیت پذیرش مسئولیت‌های سنگین‌تر را پیدا می‌کند. البته این جمله آخر را به آن‌ها نمی‌گفتم. برای طراحی همایش، ابتدا درباره سؤال‌های اولیه زیر با بچه‌ها گفت‌وگو و هم‌فکری کردیم:

دانش‌آموزان پایه‌های هفتم و هشتم نیاز بود. من در چهار کلاس متفاوت همراه آن‌ها بودم و همگی آن‌ها را در یک زمان کنار یکدیگر نداشتیم. این مورد هم پیچیدگی اجرا را بیشتر می‌کرد و لازم بود بچه‌ها یاد بگیرند چگونه با حفظ مقررات مدرسه، کارها را پیش ببرند. در طول سال تحصیلی روی مهارت‌های گفت‌وگو و تمرین‌های زیادی انجام داده بودیم. وقتی به طراحی همایش رسیدیم، بچه‌ها به این نتیجه رسیدند به جای اینکه هر کلاس به طور مجزا برای خود کار کنند، می‌توانند با احترام به نظرات یکدیگر، از یافته‌های هم استفاده کنند. در صورت نیاز آن‌ها را اصلاح کنند و بهبود دهند و در نهایت همه یافته‌ها را با هم به اشتراک بگذارند. این طرز فکر، علاوه بر مبانی گفت‌وگو، مرهون ذهنیت همکاری

به اصرار و پافشاری بچه‌ها تصمیم گرفتیم در راستای نشر و ترویج دغدغه حفظ و مراقبت از محیط زیست، در مدرسه یک همایش برگزار کنیم. با توجه به شاخص‌های رویکرد آموزشی سازه‌گرایی اجتماعی، مبانی نظریه خودتعیین‌گری و آموزه‌های تفکر سیستمی، لازم بود همایش طوری برگزار شود که احساس خودکارآمدی بچه‌ها در پایان تقویت شده باشد و خودشان بتوانند این کار را دوباره و برای سال‌های آینده انجام دهند. با توجه به این شاخص‌ها، کار را طوری راهبری کردم که از فاز صفر تا انتها را بچه‌ها طراحی، برنامه‌ریزی، اجرا و ارزیابی کنند و چگونگی انجام دادن این کارها را هم بیاموزند. این کار دستاوردهای ارزشمندی داشت و در عین حال پیچیدگی اجرا را بیشتر می‌کرد. برای برگزاری همایش، همکاری تمام

۱. چرا می‌خواهید همایش برگزار کنید؟

۲. ارزش‌های فردی و جمعی که در برگزاری همایش برای شما اهمیت دارند چیستند؟

۳. می‌خواهید همایش را چگونه برگزار کنید؟

نمی‌خواستم بچه‌ها حرکتی شتاب‌زده و از روی احساسات زودگذر انجام دهند، از این‌رو، با سؤال یک و دو سعی کردم آن‌ها را به تأمل درباره‌ی اهداف و ارزش‌هایشان سوق دهم. علاوه بر این، دوست داشتم بچه‌ها یاد بگیرند یک کار بزرگ مانند برگزاری همایش را چگونه می‌توانند انجام دهند. این بود که سؤال سه را با آن‌ها به اشتراک گذاشتم.

این سؤال‌ها را در طول یک روز و در چهار کلاس که طول مدت هر کدام ۸۰ دقیقه بود، بررسی کردیم. در حین بررسی‌ها، من صرفاً تسهیلگری می‌کردم و شنونده بودم و چیزی را به آن‌ها دیکته نمی‌کردم. در اثر تمرین‌های گفت‌وگو از ابتدای سال، بچه‌ها یاد گرفته بودند نظرشان را شفاف مطرح کنند و ایده بدهند و اصلاً انتظار این را نداشتند که من کاری را برایشان مشخص کنم.

این سطح از توانمندی در بیان نظر و خودکارآمدی در اجرایی کردن ایده‌ها، برایم واقعاً دوست‌داشتنی و ارزشمند بود. در هر کلاس یک نفر منشی جلسه بود. او علاوه بر اینکه در گفت‌وگوها مشارکت می‌کرد، خلاصه‌ی صحبت‌ها را هم یادداشت می‌کرد و در انتهای کلاس خلاصه‌ها را برای تحویل به کلاس بعدی به من می‌داد. در کلاس‌های اول و دوم

پاسخ‌های خوبی برای سؤال‌های یک و دو پیدا کردیم. در کلاس‌های سوم و چهارم ابتدا پاسخ‌های داده شده به سؤال‌های یک و دو را خواندم و پس از دریافت نظر بچه‌ها درباره‌ی آن‌ها، درباره‌ی سؤال سه مشورت و هم‌فکری کردیم. احترام به نظر دانش‌آموزان پایه‌ی هفتم توسط دانش‌آموزان پایه‌ی هشتم و پذیرش آن، برایم بسیار ارزشمند بود.

برای سؤال چرا می‌خواهید همایش برگزار کنید، نظر‌ها و دیدگاه‌های بچه‌ها به شرح زیر بود:

۱. فرهنگ‌سازی درباره‌ی مصرف بهینه انرژی؛
۲. فرهنگ‌سازی درباره‌ی اهمیت دادن به حفظ منابع طبیعی؛
۳. اطلاع‌رسانی درباره‌ی راه‌های جلوگیری از اتلاف انرژی؛
۴. اطلاع‌رسانی درباره‌ی راه‌های مصرف بهینه انرژی؛
۵. ایجاد آگاهی درباره‌ی وضعیت فعلی کره زمین و محیط زیست؛
۶. ایجاد آگاهی درباره‌ی پیامدهای بی‌توجهی به پیامدهای اتلاف انرژی؛
۷. نشان دادن زحمات و تلاش‌هایمان به دیگران؛
۸. آشنایی با فعالیت‌های دیگران در حوزه محیط زیست.

برای سؤال ارزش‌های فردی و جمعی که در برگزاری همایش برای شما اهمیت دارد چیست، نظرات و دیدگاه‌های بچه‌ها به شرح زیر بود:

۱. به یکدیگر احترام بگذاریم؛
۲. نظم را رعایت کنیم؛
۳. با هم جروبخت نکنیم؛

۴. از کلیشه‌ها دوری کنیم و در کارها از خلاقیتمان استفاده کنیم؛

۵. درست برنامه‌ریزی کنیم و به برنامه‌هایی که می‌ریزیم عمل کنیم؛
۶. در عمل به مسئولیت‌هایی که به عهده گرفته‌ایم خوش‌قول باشیم؛
۷. برای برگزاری همایش، خودمان اسراف نکنیم و از مواد مصرفی به‌صورت بهینه استفاده کنیم.

برای پاسخ به سؤال همایش را چگونه می‌خواهید برگزار کنید، ابتدا به این فکر کردند که مخاطب این همایش چه افرادی هستند و فهرستی به شرح زیر تهیه کردند:

۱. دانش‌آموزان پایه‌های نهم و دهم؛
 ۲. معلمان و کارکنان اجرایی مدرسه؛
 ۳. والدین تمام دانش‌آموزان؛
 ۴. اعضای انجمن انرژی‌های تجدیدپذیر ایران؛
 ۵. معلمان مطالعات اجتماعی و علوم مدرسه‌های دیگر؛
 ۶. اعضای انجمن محیط زیست دانشگاه صنعتی شریف؛
 ۷. اعضای سرای محله حکیمیه؛
 ۸. دوستان و اقوام؛
 ۹. دانش‌آموزان مدرسه‌های دیگر؛
 ۱۰. بچه‌های کوچک؛
 ۱۱. دانشجویان رشته محیط زیست؛
 ۱۲. اهالی مطبوعات و رسانه‌ها.
- بر این اساس، یک برآورد از تعداد مهمان‌ها به دست آوردند. سپس درباره‌ی نحوه برگزاری همایش با هم گفت‌وگو و تبادل نظر کردند.
- مدل اول این بود که همه افراد در

تصویر شماره ۲

مدل یک		مدل دو	
مزایا	معایب	مزایا	معایب
۱. می‌توانیم از ویدئوپروژکتور سالن استفاده کنیم.	۱. حوصله سر بر است.	۱. تنوع دارد و خسته‌کننده نیست.	۱. نمی‌توانیم برای ارائه از ویدئوپروژکتور استفاده کنیم.
۲. اداره کردن همایش راحت‌تر است.	۲. طولانی است.	۲. می‌توانیم از خلاقیتمان استفاده و غرفه‌سازی کنیم.	۲. باید یک ساختار اداره کردن برای آن طراحی کنیم تا همه بازدیدکنندگان سر همه میزگردها بروند و میزی از قلم نیفتد؛ البته این عیب نیست، بلکه زحمت است و یادگیری دارد.
۳. خسته‌کننده است.	۳. همه در سالن جا نمی‌شوند.	۳. تعامل با مهمان‌ها وجود دارد.	۳. تعامل با مهمان‌ها وجود دارد.
۴. همه مهمان‌ها با هم نمی‌رسند و ممکن است افرادی که دیرتر می‌رسند بخش زیادی از همایش را از دست بدهند.	۴. همه در سالن جا نمی‌شوند.	۴. برای حضور مهمان‌ها محدودیت فضا نداریم.	۴. برای حضور مهمان‌ها محدودیت فضا نداریم.
		۵. افرادی که دیرتر می‌رسند چیزی را از دست نمی‌دهند.	۵. افرادی که دیرتر می‌رسند چیزی را از دست نمی‌دهند.

آمفی تئاتر جمع شوند و کارگروه‌ها به ترتیب برای آن‌ها ارائه داشته باشند.

مدل دوم این بود که هر کارگروه در یک میزگرد در محوطه برگزاری همایش مستقر شود. بازدیدکنندگان از میزگردها بازدید کنند و اعضای کارگروه‌ها برای بازدیدکنندگان ارائه داشته باشند.

مدل دوم، نیاز به پخته شدن بیشتر داشت. برای اینکه نظر دوم را پخته‌تر کنند، یکی از بچه‌ها پای تخته آمد و آن را به دو بخش مدل یک و دو تقسیم کرد و در هر بخش ستونی برای مزایا و معایب رسم کرد تا هر دو مدل را بررسی کنند. این جدول در تصویر شماره ۲ آمده است. پس از بررسی انتقادی هر دو مدل، سرانجام مدل دو را انتخاب کردند.

زمان کلاس به پایان رسیده بود. از آن‌ها خواستم برای جلسه بعدی به این فکر کنند که در طول زمان همایش چه فعالیت‌هایی می‌توانند انجام دهند.

جلسه بعدی با بررسی‌های پاسخ داده شده به این سؤال آغاز شد: **در روز همایش چه فعالیت‌هایی می‌توانیم انجام دهیم؟**

پاسخ‌های بچه‌ها بسیار آموزنده بود و پیشنهادها برای روز همایش به شرح زیر بود:

۱. هر کارگروه برای خودش غرفه متناسب با موضوع درست کند و در آن ارائه خلافتانه داشته باشد؛

۲. به مهمان‌ها نمادهایی مرتبط با کارگروه‌ها بدهیم؛

۳. قبل از بازدید و بعد از بازدید با بازدیدکنندگان مصاحبه کنیم؛

۴. بخش ویژه‌ای برای کودکان داشته باشیم؛

۵. نمایش اجرا کنیم؛

۶. شعر مرتبط با انرژی بسراییم و سرود آن را بخوانیم؛

۷. با دورریختنی‌ها دست‌سازه درست کنیم و به مهمان‌ها هدیه بدهیم؛

۸. بخش بازی‌های محیط زیستی داشته باشیم و مسابقه برگزار کنیم؛

۹. بازی‌های جمعی داشته باشیم؛

۱۰. نمایشگاه عکس داشته باشیم؛

۱۱. در پایان بازدید نظرسنجی داشته باشیم؛

۱۲. پخش فیلم و مستند داشته باشیم؛

۱۳. نمایشگاه کتاب و نرم‌افزار مرتبط با محیط زیست و انرژی داشته باشیم؛

۱۴. به افراد گلدان و کیسه پارچه‌ای یادگاری بدهیم؛

۱۵. براساس موضوع کارگروه‌ها بروشور درست کنیم و به جای اینکه آن را چاپ کنیم و به افراد بدهیم، آن را روی سایت مدرسه بارگذاری کنیم و یک رمزینۀ پاسخ سریع (QR Code) از پیوند (لینک) آن تهیه کنیم و تصویر رمزینۀ را روی میزمان بچسبانیم تا هر بازدیدکننده‌ای که تمایل داشت بروشور را داشته باشد، کد را اسکن و بروشور را در تلفن همراهش بخواند؛

۱۶. کمپین راه‌اندازی کنیم؛

۱۷. نمودار میزان آب و برقی را که برای برگزاری همایش مصرف کرده‌ایم رسم کنیم.

این نظرات نتیجه هم‌فکری و مشورت دانش‌آموزان هر چهار کلاس بود.

یک بررسی کلی نشان می‌داد که حداقل به دو تیم نیاز داریم: تیم اجرایی و تیم‌های ارائه‌دهنده در میزگردها

از ابتدای سال، هر وقت قرار بود فردی برای انجام پروژه‌ای انتخاب شود، فرایند انتخاب را خود بچه‌ها انجام می‌دادند و من در این کار ورود نمی‌کردم. این کارم براساس آموزه‌های نظریۀ خودتعیین‌گری بود و باعث می‌شد به واسطه توجه به خودمختاری بچه‌ها و فعالیت کردن پیرامون آن، احساس شایستگی در آن‌ها تقویت شود و به تبع آن خودکارآمدی بچه‌ها افزایش یابد. به علاوه، باعث شده بود باور کنند جایگاه همگی آن‌ها نزد من یکسان است و فرد خاصی برایم ارجحیت ندارد. براساس این موارد و از آنجا که هر ۹ میزگرد در هر چهار کلاس وجود داشت و همه بچه‌های هر چهار کلاس روی ۹ میزگرد پژوهش کرده بودند، لازم بود در هر میزگرد همایش، از هر چهار کلاس یک نفر باشد و مابقی بچه‌ها فعالیت‌های دیگر را انجام دهند. این موضوع سختی هماهنگی بین بچه‌ها را بیشتر می‌کرد.

فرایند انتخاب افراد برای ایفای نقش در همایش را به این صورت انجام دادیم:

در هر کلاس به آن‌ها گفتم مرحله بعد

این است که از بین ۱۷ کار بالا، کارهایی را که می‌خواهید انجام دهید، انتخاب و سپس سازوکار اجرایی کردن آن را طراحی کنید و البته حواستان باشد همه کارها را باید خودتان انجام دهید و قرار نیست از کارکنان اجرایی مدرسه فردی این کارها را به جای شما انجام دهد. درواقع، هر کاری که یک نفر مسئول انجام دادنش باشد، انجام می‌شود، وگرنه انجام نمی‌شود.

براساس این گفته، بچه‌ها ابتدا

بخش‌های زیر را انتخاب کردند:

۱. میزگردها

۲. بخش ویژه کودکان

۳. بخش بازی

۴. نمایشگاه کتاب و نرم‌افزار

۵. بخش مستند

۶. تیم مصاحبه و مستندسازی

۷. تیم اجرایی با سه نقش خوشامدگویی، راهنماها و نظرسنجی

پس از انتخاب بخش‌ها، برای نقش‌ها گروه‌سازی کردند. این کار برای آن‌ها بسیار سخت بود، زیرا باید با هم مذاکره می‌کردند تا بتوانند نقشی را که دوست داشتند در همایش داشته باشند، به دست بیاورند. این بخش را در هر کلاس به‌طور مجزا پیش بردیم. در هر کلاس و در گروه‌بندی قبلی که در فاز سه تشکیل داده بودند، یک نفر برای حضور در میزگرد انتخاب شد و مابقی یا بخش‌هایی را انتخاب کردند که پیشنهاد آن را خودشان داده بودند یا عضو گروه اجرایی شدند. گروه‌بندی جدید را هم خود بچه‌ها و هم من در دفتر یادداشت کردیم.

ساعت به پایان رسیده بود. در هر چهار کلاس به بچه‌ها گفتم تا شروع جلسه بعد همه اعضای گروه‌بندی قبلی باید دو کار انجام دهند:

۱. به فردی که برای میزگرد همایش انتخاب کرده‌اید مشورت دهید که در میزگرد شما چه کارهایی انجام شود و غرفه میزگرد چگونه طراحی شود؛

۲. از روی کتابچه‌هایی که در فاز سه درست کرده‌اید، یک بروشور طراحی کنید. در این مرحله، بروشور را دستی هم می‌توانید بنویسید و نیازی نیست رایانه‌ای باشد. برای طراحی این بروشور از

درس کار و فناوری کمک بگیرید.

جلسه بعد بچه‌ها با ایده‌های ناب و جذابی حاضر شده بودند. نکته جالب توجه این بود که نوشته‌هایشان را روی کاغذهای چرک‌نویس نوشته بودند تا برای اجرای همایش اسراف نکرده باشند. به نظرم می‌رسید از این مرحله به بعد نیاز است کل بچه‌ها با هم فعالیت کنند. بچه‌ها یک زنگ پژوهش دارند که در آن همه دانش‌آموزان هفتم و هشتم با هم

یکجا حاضر هستند. با معلم علوم هماهنگ کردم تا زنگ پژوهش را در اختیار ما قرار دهد که همه بچه‌ها با هم فعالیت کنند. در این حالت، مهم‌ترین چیزی که نظر معلم علوم را به خودش جلب کرده بود، تمرکز و تعهد کاری شمار بسیاری از بچه‌ها به کاری بود که در حال انجامش بودند. برای این ساعت مشترک ابتدا اعضای هر بخش در کنار هم نشستند؛ اعضای هر ۹ میزگرد به صورت مجزا.

سپس از بچه‌ها خواستم به این ترتیب عمل کنند:

ابتدا فهرستی از کارهایی که باید انجام دهند تهیه کنند. سپس فهرست را دوباره بررسی کنند که کاری از قلم نیفتاده باشد. پس از آن، جدولی که در تصویر شماره ۳ آمده است، رسم کنند و بین خودشان تقسیم وظیفه نمایند و از همین لحظه انجام دادن کارها را شروع کنند.

تصویر شماره ۳

نام تیم:									
نام اعضا:									
ردیف	فهرست کارها	نام فرد یا افراد	هماهنگی‌های لازم	وضعیت انجام هماهنگی	ابزار مورد نیاز	تاریخ شروع	تاریخ اتمام	توجهات ضروری	وضعیت انجام
۱									
۲									
۳									

این کار تقریباً یک ساعت و نیم طول کشید. بچه‌ها مشابه این کار را برای پروژه شورای دانش‌آموزی انجام داده بودند و انجام آن برای آن‌ها پیچیده نبود. این مدل از انجام فعالیت کمکشان می‌کرد هم متوجه پیچیدگی کار همایش نسبت به کار شورای دانش‌آموزی بشوند و هم نحوه انجام دادن کار را یاد بگیرند. به علاوه، تمام کارها را با انتخاب و اختیار خودشان پیش می‌بردند و این، دو فایده مهم و ارزشمند برای من داشت: اول اینکه طراحی و برنامه‌ریزی اجرایی همایش آماده و ثبت می‌شد و دوم اینکه باعث می‌شد کارها بدون تشویق و تنبیه انجام شود، زیرا بچه‌ها به صورت جدی در طراحی و اجرا مشارکت داده شده بودند و نقش خودشان را در پیشبرد همایش به صورت ملموس احساس می‌کردند.

در این میان، وظیفه من این بود که به هر تیم سر می‌زدم و راهنمایی لازم را انجام می‌دادم. همچنین، اگر تیمی کارش را تمام می‌کرد، اعضای آن را برای همکاری با تیم‌های دیگری که کارشان تمام نشده بود، دعوت می‌کردم و در صورتی که اظهار تمایل می‌کردند، آن‌ها را به تیم مورد نظر معرفی می‌کردم. این

کار روحیه همکاری و پذیرش دیگری برای دریافت مشورت را بین بچه‌ها افزایش می‌داد.

در روزهای دیگر ساعات پژوهش، فعالیت‌های هر گروه براساس جدول زمان‌بندی پیش می‌رفت و گزارش آن را در پایان جلسه به من تحویل می‌دادند. اعضای میزگردها ابتدا محتواهایی را که می‌خواستند به صورت شفاهی ارائه دهند و آنچه را می‌خواستند به صورت کتبی در بروشور بنویسند، آماده کردند و نسخه رایانه‌ای آن را با نرم‌افزار «پابلیشر» درست کردند که با درس کار و فناوری مرتبط بود. سپس روی ارائه‌هایشان تمرین کردند و در نهایت درباره دکوراسیون غرفه‌ها و آماده‌سازی آن‌ها مشورت کردند و کارهای لازم را انجام دادند. بعضی از کارگروه‌ها به کارهای خلاقانه‌ای فکر کرده بودند. برای مثال، گروه زندگی چندبار مصرف، با دورریزها پیکسل هدیه درست کرده و یا گروه محیط زیست سبز به این فکر کرده بودند که به بازدیدکنندگان گل‌دان هدیه بدهند. گروه مصرف بهینه، برای هدیه دادن، تعدادی تخته پاک‌کن درست کرده بود. گروه حمل‌ونقل هم یک شعر سروده

بود تا وقتی بازدیدکنندگان به غرفه آن‌ها می‌رسند، برای آن‌ها شعر بخوانند. اعضای گروه مواد غذایی برای دکوراسیون غرفه هسته‌های میوه‌ها و دانه‌ها را کاشته و سبز شده آن‌ها را با خود آورده بودند. همچنین، یک دستگاه کمپوست خانگی درست کرده بودند.

اعضای بخش ویژه کودکان به بازی‌ها و کارهایی که می‌توانست انجام دهند تا بچه‌ها را نسبت به محیط زیست دغدغه‌مند کنند فکر کرده و برای اجرایی شدن آن‌ها اقدام‌های لازم را انجام داده بودند.

اعضای بخش بازی، بازی‌هایی برای توجه بیشتر به پیامدهای ناشی از آسیب زدن به محیط زیست طراحی کرده و ابزارهای آن را خودشان با دورریزها تولید کرده و بر اجرای آن مسلط شده بودند. این گروه بیش از ۱۰ بازی برای اجرا آماده کرده بود.

اعضای نمایشگاه کتاب و نرم‌افزار، جست‌وجویی برای کتاب‌ها و نرم‌افزارهای موجود در این زمینه کرده بودند، اما چون چیز قابل توجهی پیدا نکرده بودند، از این بخش صرف‌نظر کردند و به تیم اجرایی ملحق شدند.

اعضای پخش مستند چند مستند آماده کرده بودند تا برای بازدیدکنندگان پخش کنند. آن‌ها برای اجرای این بخش هماهنگی‌های لازم را با مدرسه انجام دادند.

اعضای تیم مصاحبه و مستندسازی سؤال‌هایی برای مصاحبه آماده کرده بودند. تعدادی سؤال برای قبل از بازدید و چند سؤال برای بعد از بازدید و براساس چیش تیم اجرایی، برای مصاحبه، عکاسی و تصویربرداری از بخش‌های همایش تقسیم کار کرده بودند.

اعضای تیم اجرایی اتاق فکر همایش بودند. آن‌ها قبل از تقسیم کار، ابتدا دربارهٔ کنکاتور برنامهٔ همایش مشورت و گفت‌وگو کردند. تعداد ۲۵ نفر از بچه‌ها عضو تیم اجرایی بودند. این تیم دو دسته مسئولیت داشتند: مسئولیت‌های روز اجرای همایش، و مسئولیت‌های قبل از اجرای همایش.

برای روز اجرای همایش، بچه‌ها این‌طور تصمیم گرفتند که دو نفر مسئول خوشامدگویی و خیرمقدم به مهمان‌ها باشند. ۲۰ نفر راهنما باشند و سه نفر نظرسنجی انجام دهند.

برای قبل از همایش، بین خودشان گروه‌بندی کردند و کارهای زیر را انجام دادند:

۱. تنظیم روز و ساعت همایش؛
 ۲. تنظیم محل همایش؛
 ۳. دعوت دانش‌آموزان پایه‌های بالاتر، کارکنان مدرسه و والدین خودشان برای حضور در همایش؛
 ۴. طراحی بروشور همایش و چاپ آن؛
 ۵. تهیه دعوت‌نامهٔ همایش؛
 ۶. آماده‌سازی دعوت‌نامه برای شهردار ناحیه و معاونت فرهنگی اجتماعی شهرداری، اعضای انجمن انرژی‌های تجدیدپذیر ایران، اعضای شورایی و سرای محله و ارسال نامه برای آن‌ها؛
 ۷. تهیه کارت شناسایی برای تیم اجرایی؛
 ۸. تهیه و نصب راهنماهای لازم؛
 ۹. تنظیم ساختار همایش و تعریف وظایف راهنماها.
- دربارهٔ ساختار همایش نکاتی مطرح بود. برای تمام بچه‌هایی که در غرفه‌ها مستقر

بودند، اهمیت داشت بازدیدکنندگان از غرفهٔ آن‌ها دیدار کامل داشته باشند. از طرف دیگر، تمام مهمان‌ها در یک لحظه نمی‌رسیدند. با توجه به این درخواست مهم بچه‌ها، تیم اجرایی، مدیریت همایش را با ایدهٔ راهنما پیش بردند. ایدهٔ راهنما و ساختار همکاری راهنماها واقعاً شگفت‌زده‌ام کرد. ایده این بود که با هر چهار نفر بازدیدکننده، یک نفر از تیم اجرایی همراه شود و آن چهار نفر را از لحظهٔ اول تا لحظهٔ آخر برای بازدید از تمام غرفه‌ها، به ترتیب برگه‌ای که در دستش دارد، همراهی کند. وقتی راهنماها با بازدیدکنندگان به هر غرفه‌ای می‌رسیدند، آن غرفه ارائه یا پخش مستند یا بازی خود را شروع می‌کرد و پس از اتمام به غرفهٔ دیگری می‌رفتند. در آخر هم به نقطهٔ اول باز می‌گشتند و نظرشان را می‌نوشتند و خداحافظی می‌کردند. راهنماها روی متنی که قرار بود برای همراهی به بازدیدکنندگان بگویند و روی زبان بدنشان، تمرین کرده بودند. این بخش به‌طور خاص اهداف درس تفکر را دنبال می‌کرد. حضور و همراهی مؤثر راهنماها در محیط یکی از جالب توجه‌ترین بخش‌ها از نگاه بازدیدکنندگان بود. ایدهٔ آن‌ها به این مدل از برگزاری همایش که متمرکز نیست، نظم داده بود و این نظم برای همه خوشایند بود. در هیچ غرفه‌ای همه‌همه نبود و همهٔ غرفه‌ها هم بازدید شدند. به غرفه‌هایی که در انتها بودند هم بی‌توجهی نشد.

ساختار مدیریت و کنترل راهنماها را یکی از بچه‌ها طراحی کرد. یاد می‌آید وقتی ساختارش را نشانم داد، خیلی ذوق‌زده شدم و خستگی از تنم رفت. ساختار این‌طور بود که ابتدا برای تمام بخش‌های همایش، اعم از کارگروه‌ها و بخش بازی و بخش کودکان و پخش فیلم، به ترتیب چیدمان، یک عدد از ۱ تا ۱۲ اختصاص داده بود و به تیم اجرایی گفته بود شمارهٔ عدد هر کارگروه را در موقعیت قرارگیری آن نصب کنند. به هر راهنما هم یک عدد از ۱ تا ۲۰ اختصاص داده بود. روی یک برگه شمارهٔ راهنماها را در ستون عمودی نوشته بود و در

مقابل هر شماره، غرفهٔ ۱ تا ۱۲ را به ترتیبی چیده بود که بازدیدکنندگان با هم در یک محل قرار نگیرند. از این برگه یک نسخهٔ دیگر هم نوشته بود و هر سطر آن را بریده بود و به راهنماها داده بود. به این صورت، راهنماها، به ترتیب شماره‌ای که به آن‌ها اختصاص داده شده بود و براساس برگه‌ای که ترتیب بازدید از غرفه‌ها را مشخص می‌کرد و در دستشان بود، بازدیدکنندگان را به بخش‌های همایش می‌بردند و تمام بخش‌ها را نشانشان می‌دادند.

نحوهٔ ادارهٔ همایش توسط بچه‌ها برای خود من که تا به حال همایش‌های متعددی در دانشگاه برگزار کرده‌ام، یادگیری داشت.

همایش بچه‌ها در ایام امتحانات خرداد ۹۸ و بعد از ماه مبارک رمضان برگزار شد. بچه‌ها یک روز قبل از همایش در مدرسه ماندند و چیدمان‌ها را نهایی کردند و وظایفشان را با هم بررسی کردند.

روز همایش به خوبی سپری شد. برای بچه‌ها خیلی بارزش بود که توانسته‌اند با تفکر و توان خودشان و بدون زحمت دادن به کارکنان اجرایی مدرسه، یک برنامهٔ عمومی را با این وسعت و کیفیت برگزار کنند.

از آنجا که در ایام امتحان‌ها بودیم و بعد از همایش بچه‌ها باید سریع‌تر به خانه می‌رفتند تا برای امتحان فردا آماده شوند، بعد از اینکه بچه‌ها رفتند، با کمک کارکنان مدرسه وسایل همایش را جمع کردیم. این تنها کاری بود که من و کارکنان مدرسه برای یک برنامهٔ دانش‌آموزی انجام دادیم.

روز بعد از همایش و بعد از امتحان، از همهٔ آن‌ها خواستم در نمازخانه دور هم جمع شوند تا هم برگه‌های نظرسنجی را بخوانیم و هم کاری را که انجام داده بودیم ارزیابی کنیم.

بیشتر برگه‌های نظرسنجی پر از تقدیر و تشکر از همت و تلاش بچه‌ها بود. در برخی از برگه‌ها هم بچه‌های مدرسه شوخی‌هایی با دوستانشان کرده بودند. به قاعدهٔ گفت‌وگو، ۶۵ نفری دور یک دایرهٔ بزرگ در نمازخانه نشستیم. قرار

شد هر کدام از بچه‌ها نظرش را دربارهٔ همایش بگوید. این نظر می‌توانست شامل این نکات باشد: از انجام این کار چه احساسی دارید؟ چه مهارت‌هایی پیدا کردید؟ چه چیزی یاد گرفتید؟ نقاط ضعف از نظر شما چه بود و چه پیشنهادی دارید.

برایم بسیار ارزشمند بود که مشارکت بچه‌ها در این پروژه تقریباً اعتمادبه‌نفس و خودکارآمدی تمام آن‌ها را تقویت کرده بود و متوجه نقش و اثر خودشان در بهبود مسائل دنیای اطراف شده بودند. موضوع همکاری و توجه به مسئولیتی که در کار تیمی به عهده گرفته می‌شود، برای آن‌ها بسیار پررنگ شده بود. به علاوه، متوجه شده بودند که کارهای این چنینی چقدر پیچیدگی دارد و طراحی ساختارهای باکیفیت چقدر در نحوهٔ انجام کارها مؤثر است و البته یاد گرفته بودند خودشان چطور یک گروه‌مایی برگزار کنند.

به عنوان نقطه ضعف نیز به موارد زیر اشاره کردند:

۱. تبلیغات ناکافی؛
۲. محل نامناسب برای برگزاری همایش؛
۳. نبود تغذیه در غرفه‌ها؛
۴. بی‌توجهی چند نفر از بچه‌ها به مسئولیت‌هایشان.

مدرسه ما در پایان هر سال تحصیلی یک اختتامیه دارد. مدیر مدرسه به من گفت که در اختتامیه، دو غرفه هم از همایش داشته باشیم. از آنجا که همهٔ انتخاب‌ها و تصمیم‌گیری دربارهٔ آن‌ها به عهدهٔ بچه‌ها بود، این موضوع را با آن‌ها مطرح کردم و گفتم خودتان دو گروه را به من معرفی کنید تا به مدرسه اعلام کنم. در ابتدا تمام کارگروه‌ها به حضور در اختتامیه تمایل داشتند. بعد، یکی از بچه‌ها که اصرار داشت کارگروه آن‌ها در اختتامیه حاضر شود و تمایل داشت من انتخابش کنم و می‌دانست این اتفاق نمی‌افتد، به این فکر کرد که به سراغ تمام کارگروه‌ها برود و ابتدا دربارهٔ اینکه آیا شرایط حضور در اختتامیه را دارند، از آن‌ها سؤال کند. در صورتی که شرایطش را داشتند، نامش را در فهرست

نامزدهای شرکت در اختتامیه بنویسد و در صورتی که شرایط نداشتند، رضایت دهند که کارگروه‌های دیگر ارائه داشته باشند. با این ساختار، خودشان و یک کارگروه دیگر انتخاب شدند. به آن‌ها گفتم برای روز اختتامیه خود را آماده کنند. روز اختتامیه بدون هیچ پیگیری یا کمکی از طرف من، آماده شدند و کارشان را ارائه دادند.

در کل سال تحصیلی و برای تمام فعالیت‌های آموزشی انتخاب‌ها توسط بچه‌ها صورت می‌گرفت و سپس ساختار اجرای آن با مشارکت خودشان چیده می‌شد. اگر جایی هم اهمیت داشت که مورد خاصی توسط بچه‌ها انتخاب شود، دربارهٔ آن با بچه‌ها گفت‌وگو می‌کردم و اطلاعات بیشتری به آن‌ها می‌دادم تا متوجه اهمیت موضوع شوند و با انتخاب آن، زندگی بهتری را تجربه کنند.

فقط یک بار خودم یک انتخاب کردم. برای اختتامیه باید در مدت پنج دقیقه دربارهٔ کلاس مطالعات اجتماعی و تفکر به والدین توضیحاتی می‌دادم. این توضیحات را معمولاً یا معلم یا دانش‌آموزان می‌دهند و معمولاً دانش‌آموزانی برای این کار انتخاب می‌شوند که همیشه انتخاب شده‌اند. از آنجا که برای من تمام لحظاتی که با بچه‌ها می‌گذرانم، لحظهٔ خلق یادگیری و ایجاد احساس شایستگی و خودکارآمدی در بچه‌هاست، پیشنهاد دیگری به مدرسه دادم.

در بین دانش‌آموزان پایهٔ هفتم، دانش‌آموزی داشتم که توانمندی و تواضع زیادی داشت و بیشتر اوقات به خاطر تواضع فرصت را در اختیار دیگری قرار می‌داد و این باعث شده بود تا پایان سال تحصیلی توانمندی‌های او در مدرسه دیده نشود. او را برای ارائهٔ پروژهٔ شورای دانش‌آموزی انتخاب کردم.

در بین دانش‌آموزان پایهٔ هشتم دانش‌آموزی داشتم که با وجود توانمندی بالا، بسیار خجالتی بود. این روحیه او را ناراحت می‌کرد. از ابتدای سال تحصیلی و در پروژهٔ خودآگاهی، او با ابزار و مهارت‌های تفکر سیستمی، موضوع خجالتی بودنش را بررسی و برایش

راهکارهای عملیاتی پیدا کرده و آن‌ها را در طول زمان اجرایی کرده بود. قبل از اختتامیه، چند بار برای او فرصت فراهم کرده بودم. فرصت ارائه در جمع، آخرین بستری بود که می‌توانستم برایش فراهم کنم تا خجالتی نبودن خودش را به خودش و به کارکنان مدرسه نشان دهد. این دو نفر را نزد خودم فرا خواندم و موضوع را با آن‌ها مطرح کردم. اجرا را پذیرفتند. به آن‌ها دربارهٔ ویژگی‌های یک متن خوب توضیحاتی دادم و از آن‌ها خواستم متنشان را بنویسند و برایشان بفرستند تا آن را نهایی کنیم و سپس آن را تمرین کنند.

در این مرحله هم لحظه به لحظه حواسم به این بود که تعاملم با بچه‌ها طوری باشد که آن‌ها کار را از خودشان بدانند و پس از اجرا در زمینه‌هایی که توضیحاتش را نوشتم، احساس خودکارآمدی کنند. همین‌طور هم شد. وقتی با والدین این بچه‌ها دربارهٔ علت انتخابم صحبت کردم، آنچه به نظر من آمده بود را تأیید کردند و از اینکه این فرصت را برای آن‌ها مهیا کرده بودم، قدردانی کردند. برای کارکنان مدرسه هم این ذهنیت ایجاد شد که همهٔ بچه‌ها می‌توانند کارهای گوناگون را انجام دهند. این توانستن به شرطی است که بستر آموزشی طوری طراحی شود که دانش‌آموزان بتوانند موضوع‌های مورد علاقه و دغدغه‌های فردی‌شان را انتخاب کنند و برای انتخابشان، خودشان طراحی‌های لازم و فعالیت‌های طراحی شده را انجام دهند. این رویه باعث می‌شود شایستگی در وجود فرد فرد بچه‌ها شکل بگیرد و رشد کند. در این بستر نقش مربی، ایجاد بستر آموزشی با ویژگی‌های بالا و به تبع آن توجه به ایجاد شدن شایستگی در وجود فرد فرد بچه‌ها با اقدام‌هایی است که خود بچه‌ها انجام می‌دهند؛ بدون تشویق یا تنبیه بیرونی.

پی‌نوشت‌ها

1. Cognition Science
2. Social Constructivism
3. Self Determination Theory and Dialogue Skills
4. Systems Thinking
5. Assessment As Learning

۱ جمعه

۲ شنبه

۳ یکشنبه

۴ دوشنبه

۵ سه شنبه

۶ چهارشنبه

۷ پنجشنبه

۸ جمعه

۹ شنبه

۱۰ یکشنبه

۱۱ دوشنبه

۱۲ سه شنبه

۱۳ چهارشنبه

۱۴ پنجشنبه

۱۵ جمعه

۱۶ شنبه

۱۷ یکشنبه

۱۸ دوشنبه

۱۹ سه شنبه

۲۰ چهارشنبه

۲۱ پنجشنبه

۲۲ جمعه

۲۳ شنبه

۲۴ یکشنبه

۲۵ دوشنبه

۲۶ سه شنبه

۲۷ چهارشنبه

۲۸ پنجشنبه

۲۹ جمعه

۳۰ شنبه

۱۶



روز دانشجو بر تمام دانشجومعلمـان و
معلمـان دانشجو مبارک باد

۸



روز مانور زلزله



هفته پژوهش و فناوری
گرامی باد

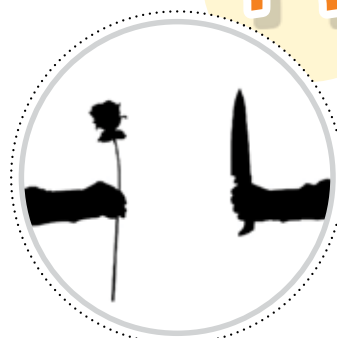
۲۵

۳۰



شب یلدا

۲۷



روز جهانی عاری از خشونت و افراطی‌گری

۲۵ آذر روز پژوهش
۲۷ آذر روز جهانی عاری از خشونت و افراطی‌گری
۳۰ آذر شب یلدا

۵ آذر روز بسیج
۸ آذر روز مانور زلزله
۱۶ آذر روز دانشجو

مسیری به سوی موفقیت با کتابهای انتشارات مدرسه



انتشارات مدرسه: در موضوعات قرآن و معارف اسلامی، ادبیات و هنر، دانش و فناوری و کمک آموزشی برای همه گروه‌های سنی به ویژه دانش آموزان دوره اول متوسطه کتاب منتشر می‌کند. برای دسترسی به کتابهای انتشارات مدرسه، علاوه بر مراجعه به کتابفروشی‌های معتبر سراسر کشور می‌توانید جهت دریافت کتاب در محل مورد نظرتان، به سایت www.eboofe.ir مراجعه کنید. اگر مایل به مطالعه «کتاب الکترونیک» هم هستید، لینک دریافت نرم افزار کتابخوان انتشارات مدرسه از طریق همین سایت قابل دریافت است.



www.madresehpub.ir

جهت ارتباط با ما در شبکه‌های اجتماعی، رمزیده روبرو را اسکن نمایید.